

هم نیاز: ندارد

پیش نیاز: ندارد

الف- منابع مطالعه

- ۱- جزوه دوسی / ( در جزوه )
- ۲- کتاب تاریخ ادیان و عقاید مذاهب- کمال الدین بخت آور / ( تهیه شود )  
در اختیار دوستان محل می باشد

ب- ضامم

ندارد

ج- ارزشیابی

۱- امتحانات

- ماهانه اول : ندارد

- میان ترم ( ۴۰ نمره / هفته نهم )

- ماهانه دوم : ندارد

- پایان ترم ( ۶۰ نمره / هفته هجدهم )

۲- تکالیف

ندارد

مخصوص جامعه بهائی است .

المادة الأولى: هذه اللائحة هي التي تحكم العلاقات بين  
السلطات القضائية والسلطات التنفيذية في ما يتعلق  
بالتدابير الاحترازية.

المادة الثانية: في حالة وقوع حالة طوارئ صحية  
تهدد سلامة المجتمع، يملك وزير الصحة  
السلطة المختصة بتبني التدابير الاحترازية  
التي يراها مناسبة.

المادة الثالثة:  
المادة الرابعة:

المادة الخامسة:  
المادة السادسة:

المادة السابعة: في حالة عدم الامتثال  
للتدابير الاحترازية المقررة،  
يملك وزير الصحة  
السلطة المختصة بتبني التدابير  
التي يراها مناسبة.

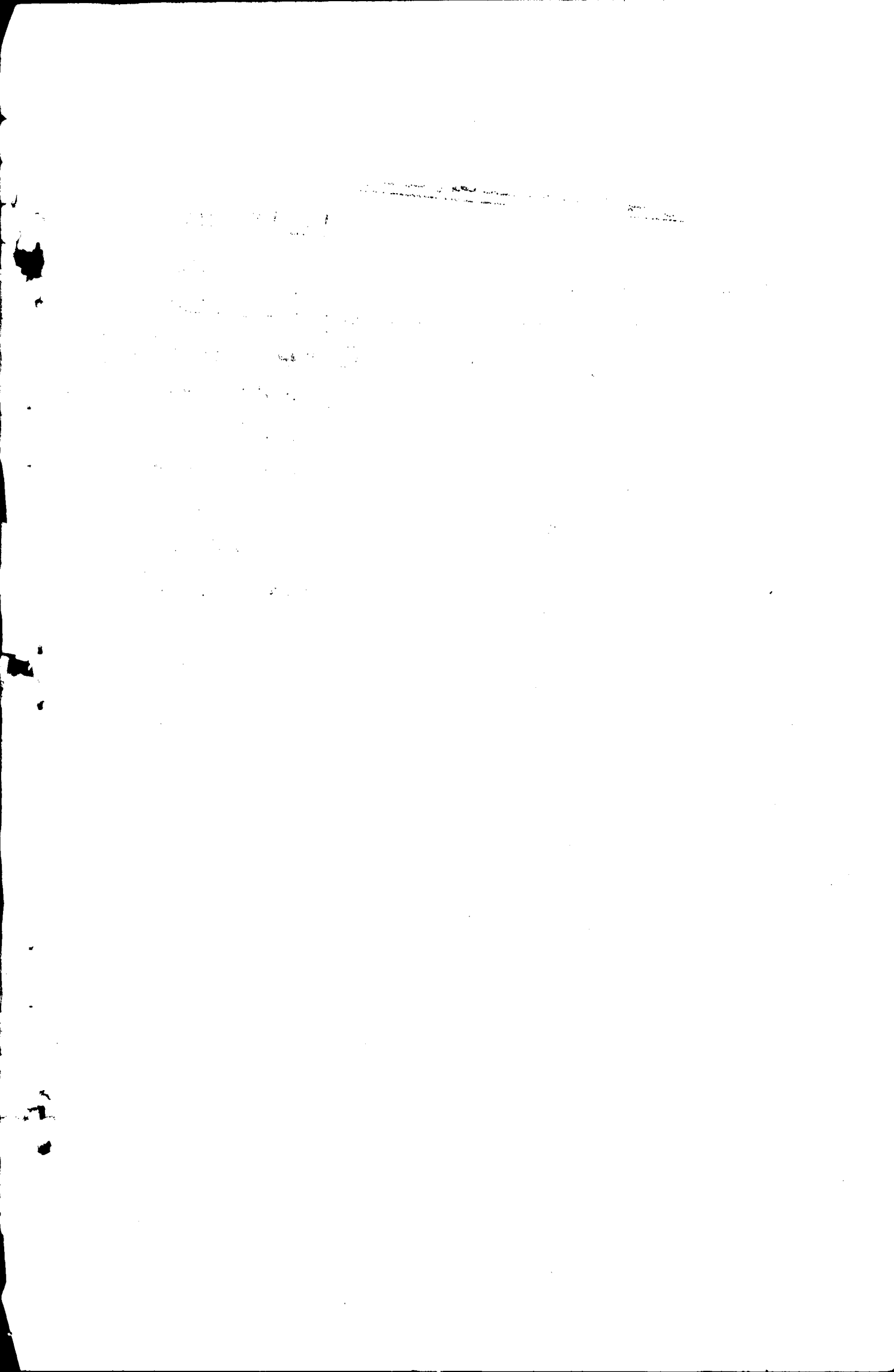
المادة الثامنة:

المادة التاسعة:

## راهنمای مطالعه تاریخ ادیان

### فهرست راهنما

۱	مقدمه
۴	اهمیت مطالعه تاریخ ادیان
۴	هدف از مطالعه تاریخ ادیان
۵	توضیح اهداف آموزشی
۶	معرفی مواد درسی
۸	مطالب حذف شده
۹	مطالعه جنبی
۹	روش مطالعه
۱۰	ارزشیابی و نمونه سؤالات
۱۲	برنامه مطالعه
۱۳	منابع و مآخذ



## راهنمای مطالعه تاریخ ادیان

ترم سوم (۳ واحد)

مقدمه

یکی از شقوق مشعشع تاریخ ، که چون لوله‌لوله‌ای بر تارک حیات مدون بشری می‌درخشد ، تاریخ ادیان است ، این تاریخ که بواسطه اتساع اشعه ساطعه فیاض ، شارح بلیغ اسرار عالم انسانیت ، تاریخست که وسعت دائره تعالیم ربّانی آن یگانه راقع مقام رفیع ارواح آدمی و تنها حاکم حکیم و قویم احوال و امیال بشریست . چون بدیده بصیرت به دقایق حقایقش می‌نگریم و در ژرفای شگفت آور شکوفاکننده او نظر می‌افکنیم ، جز خیر و سعادت عالمیان ، در آن ، نس باهیم . آثار قدرت و خلاقیت آن در تمام وجوه حیات چون آفتاب عالمتاب ، در جمیع ادوار ، با عظمت و جلالی که شایسته و سزاوار آنست نمودار است . هیچ شخص منورالفکری حجتت این حقیقت مسلم را انکار ننموده است .<sup>(۱)</sup> عرصه جهان خرد و دانائی در پرتو این سیر تکاملی عظیم روحانی منور است . ظهور صنایع و بدایع و اختراعات و بهر علوم و اکتشافات و ارتقاء شخصیت انسان ، از حین ظهور تا دوران بلوغ در عالم امکان ، همه از برکات وجود مبارک او می‌باشد .<sup>(۲)</sup> اگر کتاب تاریخ را ورق بزنیم و وسعت رابطه آن را با انسان و جهان امکان ادراک نمائیم و به راز ابدی الاثار استمرار آن واقف گردیم ، آنگاه به تعبیر قصیر جامعی که طلعت میثاق به افصح بیان تبیان فرموده بیشتر نزدیک می‌گردیم . آن نور مبین ، حقیقت دین را چنین تعریف فرموده اند ، قوله الاطی : " دین عبارت از رابطه ضروریه منبعت از حقایق اشیاست " و نیز همین تعریف در آثار مبارکه برای وحدت و محبت و طبیعت و علم آمده است و این بدان معناست که ما می‌توانیم پیوستگی و ارتباط لا ینفک موارد مذکور را با یکدیگر استنباط نمائیم . اگر بتوانیم " رابطه ضروریه " را رابطه ای بدانیم که وجودش علت بقا و عدمش طت فناء شئی باشد بسیاری از حقایق قابل ستایش را می‌توانیم در ظل همین تعبیر جامع و رسا نقل نمائیم که از آن جمله صلح و قانون . . .<sup>(۳)</sup> از اهمیتی خاص برخوردارند .

و با اتکاء به همین تعبیر رابطه ادیان را با انسان می‌شود در چهار شأن ترسیم نمود و برای هر یک از آنها مشخصاتی ذکر کرد .<sup>(۴)</sup> رابطه حق با خلق - رابطه خلق با حق - رابطه

۱- رجوع شود به نقش ادیان در تکامل انسان اثر جناب بختاور صفحات ۷۱ الی ۸۹

۲- رجوع شود به نقش ادیان در تکامل انسان

۳- به مقاله تأثیرات غیر مستقیم امرالهی در عقول و افکار اثر جناب شاپور راسخ مراجعه شود

۴- به کتاب روح القوانین اثر منتسکیو صفحات ۸۴ و ۸۵ مراجعه شود

۵- به تفسیر کنت کتز مندرج در مکاتیب جلد دوم مراجعه شود

حق با حق - رابطه خلق با خلق .

دین در طول تاریخ مشعشع و جاویدان خویش ، برای هر يك از موارد فوق تعابیری رسا و تفاسیری جامع داشته که در هر دوری از ادوار و گوری از احوار آن را به اقتضای زمان و مکان تجدید نموده است . این روابط گاه به طبع عدم استعداد بشر در ضعیفترین نقطه بروز خود بوده و مرور زمان و تربیت موثر ادیان ، یگانه عامل خروج آنان از ظل توهمات و تخیلات و تنهایی است . طبع ایشان به حقایق متعالیه رحمانیه و کامل شدن اعتقادات روحانیه ربانیه آنها پیوسته است . علمای فلسفه و تاریخ مراحل سیر تکاملی اعتقادات روحانی انسان را به هفت مرحله ذیل تقسیم نموده اند<sup>(۱)</sup> که خود بنفسمی تواند مطالب مذکور در این سطور را تأییدی قویم بشمار آید .

مرحله و دوره سحر و جادویی

مرحله اعتقاد به وجود قوای ماوراء الطبیعه

مرحله اعتقاد به اینکه موجودات دارای روح هستند

مرحله مقلد تعدد پرستی

مرحله تعدد پرستی و شرک

مرحله پادشاهان کشیش مآب

مرحله یکتا پرستی و توحید

بنابر مطالب مذکوره اگر تاریخ ادیان را از جهت بذل عنایت و توجهی که حق به خلق داشته و یا به عبارتی دیگر مظهر ظهور او به بندگان داشته از نظر بگذرانیم می توانیم درباره آن بدین هیچ افراقی بگوئیم ، تاریخ ادیان ، تاریخ هطول امطار فضل و احسان بزدانی بر کره خاکسی است . تاریخ نزول الطاف و اعطاف لا ینقطع سماوی بر عالم انسانی است . تاریخ ظهور قائم مقام غیب منیع لا یدرک در جهان فانی است ، تاریخ سطوع یوارق دانائی از لایلهای ابرهای تیره و ظلمانی نادانی است . تاریخ نزول کتاب تدوین ربانی است . تاریخ درخشش مشیت بالغه حضرت سبحانی در خاکدان ترابی است . تاریخ عشق خداوند به طوف نطرت و حسن طوبت و سمو حقیقت انسانی است و بالاخره تاریخ سفر میمون اثر من الحق الی الخلق است .

حال قبل از ذکر اهمیت و هدف اصلی و مقصد اسنای درس ، نقل مطالبی راجع به لفظ دین جهت آشنایی با مفاهیم گوناگون آن ضروریست . در فرهنگ فلسفی ، ذیل کلمه دین چنین آمده است .<sup>(۲)</sup>

۱- نقش ادیان در تکامل انسان ص ۶۹

۲- فرهنگ فلسفی اثر دکتر جمیل صلیبیا ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی ص ۲۵۴

لفظ دین در لغت به معنی عادت ، حال ، خوی ، سیاست ، رأی ، حکم ، اطاعت و جزاست این لفظ در موارد زیر به کار رفته است : مالك يوم الدين ، به هر دینی رفتار کنی با همان دین با تو رفتار می شود . در اصطلاح فیلسوفان قدیم ما ، دین به يك نهاد خداوندی اطلاق می شود که فاعلان را به سوی خیر هدایت می کند . فرق دین با ملت و مذهب این است که شریعت از این جهت که مورد اطاعت است ، دین خوانده می شود ، و از این جهت که مورد ارجاع است ، مذهب خوانده می شود . گفته اند : فرق دین و ملت و مذهب این است که دین منسوب به خداوند است ، ملت منسوب به رسول خدا (ص) و مذهب منسوب به مجتهد است . بسیار اتفاق می افتد که این الفاظ به جای یکدیگر به کار می رود . به این جهت گفته اند اتحاد این مفاهیم ذاتی و مغایرت آنها اعتباری است و نیز لفظ دین به شریعت که همان سنت است ، اطلاق می شود ، یعنی سنن و احکامی که خداوند برای بندگان تشریح کرده است . لفظ دین در فلسفه جدید به چند معنی به کار می رود :

- ۱- دین مجموعه ادراکات ، اعتقادات و انفعالی است که در جهت حبّ نفس نسبت به خدا و بندگی خدا و اطاعت او امر و احکام او ، برای نفس حاصل می شود .
- ۲- دین عبارت است از ایمان به پیشرفت یا ایمان به زیبایی یا ایمان به انسانیت . نسبت شخصی یا کسی که به این ارزشها پایبند است ، به آنها مثل نسبت بنده خدا به خداست که خدای خود را دوست دارد و به احکام او عمل می کند . هیچیک از این دو نسبت به یکدیگر برتری ندارند مگر به موجب عشق و اخلاص و از خود گذشتگی نسبت به محبوب و معشوق خود .
- ۳- دین طبیعی اصطلاحی است که در قرن نوزدهم بر بعضی عقاید اطلاق شده است ، از جمله عقیده به وجود خداوند و اینکه وجود او خیر است و روحانیت و جاودانگی نفس و لزوم رعایت فعل خیر ، از این جهت که ناشی از ندای درون و نور عقل است . فرق دین طبیعی و دین تحصیل شده (Positive) این است که دین طبیعی متکی بر ندای درون و عقل است در حالیکه دین تحصیل شده متکی بر وحی الهی است که بر دل پیامبران او وارد می شود .
- ۴- اگر لفظ دین بر ملت اطلاق شود مقصود از آن گروه معینی از مردم است که هدف آن بزرگداشت خدا و بندگی اوست مثل دین مسیحی که مذهبی است دارای نظام خاص خود و قوانین و روش ها و آموزش های مخصوص خود دارد .
- ۵- دین همچنین به معنی يك مؤسسه اجتماعی است که افرادی را گرد هم می آورد که دارای صفات زیر باشند :

الف- قبول بعضی احکام مشترك و اجرای بعضی از سنت ها از طرف آنها .

ب- ایمان آنها به ارزش های مطلق و اشتیاق آنها به تأکید در این ارزش ها و حفظ آنها .

ج- اعتقاد آنها به اینکه انسان به يك نیروی معنوی برتر از خود اتصال دارد که این نیروی معنوی یا مفارق از این عالم و یا ساری در آن است و نیز یا متعدد است و یا یکتا .  
 ۶- یکی از معانی دین در نظر دورکهم عبارت است از يك مؤتسه اجتماعی که اساس آن تمایز بین امر مقدس و امر غیرمقدس است و دارای دو جنبه است ، یکی جنبه روحی مرکب از عقاید و در بافتهای وجدانی ، دوم جنبه مادی مرکب از مراسم و عبادات .

### اهمیت مطالعه تاریخ ادیان

از آنجا که ادیان الهی مانند سلسله ای از حلقات زنجیر بیكد یكد متصل اند و در اوار گذشته هر يك به اقتضای زمان و مکان ظهورشان ، طت ارتقاء مدارج کمال عباد و ایجاد مدنیت عظیم و توسعه علوم و فنون و صنایع گشته اند و عالم انسانی را از ابتدای مراحل کودکی و مراهق تا حلال که به مقام بلوغ آن نزدیک می شویم ، رهبری کرده و به این ظهور اعظم اکرم افخم رسانده اند ، نهایت اهمیت را دارد که با تاریخ این سیر بزرگ که قسمت عظیمی از تاریخ بشری را در بر می گیرد ، بطور دقیق آشنا شویم تا به طو مقام و منزلت و مرتبت امری که مورد اعتقاد اهل بهاست بنحوی شایسته واقف گردیم . جناب دکتر داوودی در تقریر منیر شفاهی خود در نوار شماره ۵۷ چنین استدلال می نمایند :

" ما يك دین را نمی توانیم بشناسیم مگر اینکه سیر تحولی ادیان را در طی تاریخ بشر مطالعه کنیم و در باهم ، طی الخصوص بهمین که چگونه ادیان در طی تاریخ حیات خودشان بهم رسیدند بهم پیوستند و چگونه در این مجرا پیچیدند و ساری و جاری گشتند تا سرانجام به اینجا رسیدند که این دین پدید بیاید . ما نه تنها باک نداریم که اینطور فکر کنیم بلکه اینطور فکر کردن را لازم می دانیم بهمین جهت است که مطالعه تاریخ ادیان را برای شناختن دین خود لازم می شماریم ."

### هدف از مطالعه تاریخ ادیان

هدف از مطالعه تاریخ ادیان آشنایی اساسی با سیر تحولات ادیان ووقوف به حقیقت ظهور آنان است . این هدف آسنی که تاریخ ادیان سامی و هندو و چینی و آریائی را تشریح می نماید و بر تدقیق در زمان ظهور ، و مکان ظهور ، و هدف ظهور آنان تأکید می ورزد ، در اهدا آموزشی ذیل ارائه می شود .

۱- شناخت اوضاع زمان ظهور .

۱- با اندک تغییر انشائی



- ۲- فراگیری حیلان منصری و روحانی هر يك از شارحین ادیان .
- ۳- وقوف به کیفیت رشد و غلبه و انتشار هر يك از ادیان .
- ۴- آگاهی بر آثار و كتب هر يك از پیامبران ، و تحولات و دگرگونی های آنها تاکنون .
- ۵- دانستن و آموختن حوادث و تحولات مهمه ، و علل و نتایج آنها در هر ظهور .
- ۶- اطلاع بر اصول اعتقادات و احکام و شعائر و مباحث مهمه در هر يك از ادیان .
- ۷- شناخت مجمل وجود و بشارات ، در هر يك از آئین های الهی .
- ۸- شناسائی فرق و انشعابات مهمه در هر يك از ادیان .

توضیح اهداف آموزشی

در هدف اول ، آشنائی با اوضاع فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، نژادی ، جغرافیائی و زمان و مکان ظهور مورد امان نظر قرار می گیرد .

در هدف دوم ، شناخت حیات مظهر ظهور از دوران صباوت تا صعود و چگونگی بعثت او همراه با دانستن تاریخ آنها و نیز شرح بلایا و محن و اسفاری که به مناسبات مختلف صورت گرفته مورد تعمق و تأمل واقع می گردد .

در هدف سوم ، به وسایل و اسبابی که هر يك از ادیان الهی بواسطه آنها نفوذ و گسترش یافت و سرزمینهایی که فتح و تسخیر نمود و اثرات عمیق روحانیه ای که بجای گذاشت اشاره می شود .

در هدف چهارم ، چگونگی تدوین كتب و کلمات شارحین ادیان ، و تغییرات آنها بر اثر مرور زمان بررسی می گردد .

در هدف پنجم ، مراحلی که هر يك از ادیان در آغاز طی نمودند تا به نقطه اوج و در نهایت به سراشیی زوال و سقوط رسیدند ، و مسئله جانشینی و وصایت آنها ، و نیز مخالفتها و بلائی که بر آنها وارد شد ، و همچنین دگرگونیها و تغییرات و اصلاحات مهمی که ایجاد نمودند ، بهمراه بررسی طل و نتایج آنها ، مورد فحص و دقت واقع می شوند .

در هدف ششم بر آگاهی اجمالی به اصول اعتقادات و سنن و آداب و احکام ، و برخی از مباحث مهمه هر يك از ادیان ، مانند بی پدري مسیح در مسیحیت ، و نیز الوهیت و معجزات او ، و ایضا مسئله معراج رسول اکرم و قیامت و عدم تحریف قرآن و امثال آنها ، تأکید می گردد .

در هدف هفتم ، بطور اجمال وجود و بشارات هر يك از ادیان و آنچه که آنان در انتظارش بسر می برند مورد بحث واقع می شود .

در هدف هشتم شقوق و انشعاباتی که هر يك از ادیان گرفتار آن شدند و طل تفرقه و تجزی آنها به مذاهب مختلفه بررسی و مورد شناسائی واقع خواهد شد .

معرفی موات درسی

موات درسی تاریخ ادیان که معادل ۳ واحد است در سه بخش ارائه می شود .  
بخش اول شامل يك مقدمه اثر جناب بخت آور می باشد<sup>(۱)</sup> که مباحث ذیل در آن مطرح گردیده  
است :

عام بودن فیض الهی

معرفی انبیای آریائی - سامی - هندو - چینی

طل اختلاف ادیان در گذشته

تجدید و تکامل و تنوع و وحدت ادیان

بخش دوم که شامل آئین کنفوسیوس و هند و بودا و حضرت زرتشت است که از منابع متعدد گردآوری  
و توسط بخش تألیف گشته است و در آن سعی شده که آراء با فصل الخطابهای امری هماهنگ  
و به آن نزدیک شود و حتی الامکان مزین به نصوص گردد . با وصف مراتب مذکوره در هر جا که شک  
و تردیدی نسبت به صحت مطالب حاصل شد ، کتاب رهبران و رهروان اثر جناب فاضل مازندرانی  
بعنوان محور اصلی بحث قرار گرفت .

در این مجموعه مطالب متنوعی مطرح گشته که برجسته متاثرین آنها عبارتند از :

شرح اوضاع چین مقارن با دوران کنفوسیوس

حیات و فضائل و آثار کنفوسیوس

تعلیمات ، فلسفه ، سیاست کنفوسیوس

سخنان و نفوذ کنفوسیوس و مقایسه لائوتسو با کنفوسیوس

شعائر و بشارات چینیان

موقعیت جغرافیائی و ملی و نژادی هند

کرشنا و بشارات او

آئین برهما و شمه ای از اصول عقاید و فلسفه او

کتب مقدسه و شعب برهمنیان

شرایط فرهنگی و سیاسی زمان بودا

حیات و خصائل و اصحاب و آثار بودا

تعالیم ، احکام و فلسفه بودا

شعائر و بشارات بودا

۱- این مقدمه از دواثر جناب بخت آور بنامهای " نور و بهاء " کرمل در کتب مقدسه و " وحدت -  
ادیان " تألیف شده است .

حضرت زرتشت و زمان بعثت

اصول اعتقادات

شمه ای از نصوص الهیه اهل بها در خصوص حضرت زرتشت

احکام و کتب مقدسه و آثار حضرت زرتشت

فرق منشعب از آئین زرتشت

بشارات حضرت زرتشت

بخش سوم شامل کتاب " تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب سامی " اثر جناب بخت آور می باشد که حاصل سالها تحقیق و تدریس در مؤسسه عالی امری است ، و به شکل آکادمیک در پنج فصل با عناوین ممتاز و مشخص ، و عاری از مطالب زائده ارائه می شود . و چون نویسنده صاحب کمالش به فصل الخطابهای امریه و قوف جامع داشته کتاب را حتی المقدور از هرگونه قضاوت های فیضی عادلانه و تحلیلهای سقیم محفوظ داشته است . فهرست جامع کتاب در آغاز و منابع وسیع و غنی مطالعه در پایان نیز ، کار مراجعه و تحقیق بیشتر را آسانتر می نماید . در این مجموعه مطالب مذکور در ذیل طرح می شود .

در فصل اول این کتاب ، پیدایش اولیه اعتقادات روحانی بشر و تکامل تدریجی آن ، و ارتباطش با وحی الهی ، و ظهور منظم و پیوسته آنها در ادوار مختلفه و تعیین و تبدیل و ضرورت تجدید آنان را با عناوینی مستند و مستدل بیان می نماید .

در فصل دوم به تشریح سیر شریعت موسوی پرداخته و دوران رشد و قوت و ظبه و سقوط و ذلت قوم یهود را بیان نموده به توضیح و تشریح آثار و برخی از سنن و قوانین و به معرفی مشاهیر و بزرگان و فرق مهم دین اعظم کلم می پردازد .

سپس در فصل سوم از ظهور بحیسی تعمید دهنده و تعالیمش و لغت صابئین یاد می نماید و در فصل چهارم ضمن برشمردن خصوصیات امپراطوری رم ، ظهور حضرت مسیح صبیح را همسراه با اهداف متعالیه ربّانیه و تعالیم اخلاقیّه و تأثیرات عظیمه روحانیّه اش در عهد روزیه زوال آن ایام مشروحا " توضیح داده و درباره ایذا و آزار پیروان صد بقیش و رسمیت آئین نازنینش ، و مسئله " انجیل جلیل و عقاید و قوانین و رسوم و تجزیه و ضعف آن شریعت سما " شرحی کامل بیان می نماید .

آنگاه در فصل پنجم ضمن مروری بر اوضاع و احوال امرا قبل از طلوع شرع مبین اسلام به ذکر اشراق انوار شمس محمدی و استیلای آن آئین ربّانی بر اقوام جاهله متحاربه صحرائی می پردازد و با شرح غزوات و فتوحات به کیفیت عظیم تدوین قرآن کریم و طت پیدایش فرق گوناگون اسلام و ظهور تصرّفات و اصول اعتقادات آنان بطور جامع اشاره می نماید . و در نهایت با توصیف طریقه شیخیه

وارکان اعتقادی آنها و مبحث قوانین و سنن اسلام به مندرجات کتاب خاتمه می بخشد .

مطالب حذف شده

تاریخ ادیان حتی الامکان باید شامل موارد هشت گانه مذکور در اهداف آموزشی باشد تا شناخت عمیق تر ادیان میسر گردد اما از آنجا که طرح آن اهداف ، بطور تفصیلی مخالف محدودیت های آموزشی مؤسسه در ۳ واحد درسی است طبعاً راه برای ذکر برخی از مطالب دیگر مسدود می ماند . و از جهتی دیگر چون تعدادی از عناوین مطروحه در تاریخ ادیان که شامل اصول اعتقادات و مفاد کتب مقدسه و تفاسیر و بشارات و منشأ ادیان و توحید و تکامل آنان است در سایر مواد درسی بطور مشروح تدریس می گردد لذا بنظر رسید که از قاعده "الأهم ثم المهم" استفاده شود و برای بهبود فراگیری تاریخ ادیان و تعادل حجم آن برخی از عناوین ولو آنکه ضروری بنظر آید حذف شود و در امتحانات مورد سؤال واقع نگردد اما حرمت مطالعه و درک آن در اختیار عزیزان همچنان باقی بماند .

مطالب حذف شده با ذکر عناوین عبارتند از :

- ۱- شعائر دینی هندوان از کتاب مانو ( تا اول طبقات هندو)
- ۲- نیده ای از کتب برهماثیان
- ۳- طرق فلسفه هندوان
- ۴- موقعیت فلسفی قبل از بودا
- ۵- احکام بودا
- ۶- فلسفه بودا
- ۷- نیده ای از سخنان بودا
- ۸- کلمات قصار و اندرزگونه بودا
- ۹- شعائر دینی بودااثیان
- ۱۰- بشارات و اشارات بودا
- ۱۱- فلسفه کنفوسیوس
- ۱۲- شیوه انسان برتر
- ۱۳- سیاست کنفوسیوس
- ۱۴- روابط کنفوسیوس با مریدان خویش
- ۱۵- طرق نهل انسان به مقصد عالی تمدن حقیقی ...
- ۱۶- نیده ای سخنان قصار کنفوسیوس
- ۱۷- شعائر دینی چینیهیان

۱۸- بشارت به ظهور آتی

۱۹- نیده ای از سخنان زرتشت و قوانین و آداب متداوله

۲۰- موعود مزدیسنا اخبار و بشارات راجع به زمان و مکان ظهور

و مطالب حذف شده از کتاب تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب سامی عبارتند از :

۱- فصل اول بطور کامل از صفحه ۱ تا صفحه ۳۹

۲- صابئین تا پایان فصل سوم از صفحه ۱۰۴ تا ۱۱۲

۳- مباحث عرفانی و فلسفی انجیل از صفحه ۱۶۰ تا ۱۶۴

۴- از معجزات پیغمبر صفحه ۲۳۰ تا بحث نهمین صفحه ۲۸۳

۵- بحث متشابهات و عرش و جن و شیطان از صفحه ۲۹۰ تا ۳۰۱

۶- از اصول عقاید صوفیه صفحه ۳۷۶ تا فرق تصوف صفحه ۳۹۵

۷- از بحث سنن و قوانین اسلام صفحه ۳۱۴ تا پایان کتاب صفحه ۴۲۰

برای بهره مندی بیشتر و بهتر از متن کتاب ، توصیه اکید می شود که در مطالعه فصل اول از نوار "لزوم دین" جناب دکتر داوودی و نوار شماره ۳۹ از جناب بخت آور تحت همان عنوان و نیز برای فصول دوم و سوم و چهارم از نوارهای شماره ۳۲ و ۳۸ راجع به تاریخ دیانت حضرت موسی کلیم الله و مسیح روح الله ایضا از جناب بخت آور استفاده کامل نمائید تا علاوه بر تشخیص رؤوس مهمه مطالب به تلفظ صحیح اصطلاحات و اسامی زیر و حذف و کتب مقدسه آشنا شوید .

### مطالعه جنبی

برای اطلاع بیشتر از تاریخ ادیان متعظم توصیه می شود به کتاب رهبران و رهروان جلد اول و دوم اثر پرشر جناب فاضل مازندرانی مراجعه فرمائید و نیز درباره کشف رموز و توضیح برخی اصطلاحات و تبیین حقیقت معجزات ادیان کتاب امر و خلق جلد دوم پیشنهاد می شود .

### روش مطالعه

با توجه به اینکه هر دینی در اوضاع و شرایط مخصوص به خود ظهور نموده و با ملت و سبب و افکار بخصوصی مواجه بوده و با ادبیات و اصطلاحات و احوال معینی تأسیس گشته و رشد و نمو نموده است و همچنین بموجب مقتضیات زمانی و مکانی خاصی که سایر ملل از آن برخوردار نبوده اند تشریح شده و به مرور زمان تا حال حاضر بین ما و آن شرایط بخصوص فاصله طولانی افتاده و تغییرات و درگونیهای عظیم پدید آمده و اصطلاحات و مناسک تبدیل گشته است لذا بغایت سخت و دشوار است که بتوانیم براحتی به حکمت و حقیقت هر یک از ادیان قبل بخیی واقف گردیم و اگر بخواهیم با دیدگاه معاصر در کم و کیف آنها تفکر کنیم البته راه ادراک صحیح آن حقا<sup>بق</sup>

متعالیه مسدود خواهد بود تنها کمکی که می‌توانیم به خود نمائیم آنست که روح خود را در گذشته سیر داده و در شرایط و احوال آن زمان مستغرق نمائیم تا بتوانیم بقدر مقدور زمینه مطالعه صحیحی را فراهم آوریم ، از اینرو مطالعه اوضاع و احوال قبل از هر ظهوری از اهمیت خاصی برخوردار است که در این مجموعه سعی شده حتی الامکان نذری از آن ایام مخصوص بهمان آیند ، ولی این امر به تنهایی برای ورود در بحر بیکران معارف ادیان کافی نیست و باید از مطالعات تاریخی بهره بیشتری داشت که در این ارتباط نفس کتب مقدسه و تاریخ عمومی کمکی موثر بشمار می‌روند . با توجه به مطالب مذکوره و محدودیتهای آموزشی از لحاظ حجم قابل ارائه و فرصت مطالعه عزیزان ، روش ذیل پیشنهاد می‌گردد :

- الف- هنگام مطالعه ، مطالب اساسی و مهم مشخص شود ، این مسئله می‌تواند به شکل علامت گذاری و یا خط کشیدن زیر مطالب صورت گیرد .
- ب- برای مطالب مشخص شده عناوین و یا رؤوسی انتخاب نموده و آنها را در حاشیه کتاب و یا جزوه و یا در دفتر جداگانه ، مرقوم فرمائید ، تا در مراجعات بعدی برای فراگیری مطالب مهمه وقت کمتری صرف گردد .
- ج- به مطالعه مطالب مشخص شده همراه با عناوین ، فرصت بیشتری اختصاص داده و مرتب در ذهن تکرار شود .
- د- تکرار در ذهن اگر بصورت طرح " سؤال و جواب " صورت گیرد موثرتر خواهد بود .
- ه- در ضمن این پیشنهاد ، روش دقیق خوانی از کتاب علی اکبر سیف نیز توصیه می‌شود تا با انتخاب یکی از این دو روش میزان توفیق در درس تاریخ بیشتر گردد .

#### ارزشیابی و نمونه سؤالات

در ارزشیابی تاریخ ادیان آنچه بعنوان اهداف آموزشی ذکر گردید قطعا محور اصلی قرار خواهد گرفت و همچنان استدلالهای تاریخی ، تحلیل ها ، شناختن وقایع مهم ، مسائل اعتقادی ، کتب و آثار مهم ، اماکن مقدسه ، مشاهیر و بزرگان ، سنن و آداب ، تاریخها و سالهای مهم در ارتباط با شارحین ادیان و جانشینان آنان ، ترتیب وقایع ، فرق مذهبی و اعتقادات آنها از اهمیت برخوردار خواهند بود و در همین حال بر حفظ آیات و متون کتب مقدسه و نیز نام نفوسی که از آنان نقل قول شده و یا نام آثار و کتشان درج گردیده تأکیدی بعمل نخواهد آمد .

نمونه سؤالات

- ۱- پنج رشته ادیان بزرگ را نام برده و بگویید " یاسان " و " جیا فرام " به کدام دسته از آنها تعلق دارند ؟
- ۲- تکامل اتصالی ادیان را توضیح دهید .
- ۳- موقعیت فلسفی زمان کنفوسیوس را بیان نمایید .
- ۴- دوره پرجنب و جوش عقلی و روحانی کنفوسیوس از چه سنی آغاز شد ؟ فعالیت‌های مهم وی را در این دوره برشمرده و به اختصار توضیح دهید .
- ۵- کریشنا را معرفی کرده و نام کتاب او را بنویسید .
- ۶- کتب مقدسه برهمنیان با متفرعات آنها نام ببرید .
- ۷- احکام خصه بودا را ذکر نمایید .
- ۸- چهارقره از اقدامات مهم بودا را در محیط برهمنی یعنی در اصل و منشأش را نام ببرید .
- ۹- تاریخ طلوع حضرت زرتشت را ذکر نمایید .
- ۱۰- کتب مقدسه زرتشتیان را نام برده و آنچه تاکنون از آنها باقی مانده ذکر نمایید .
- ۱۱- " ارداویراف نامه " چیست ؟ درباره آن توضیح دهید .
- ۱۲- فرق مذهبی منشعب از آئین حضرت زرتشت را نام برده و به اختصار درباره آنها توضیح دهید .
- ۱۳- احکام عشره را نام ببرید .
- ۱۴- ملت تجزیه قوم یهود بعد از سلیمان چه بود ؟
- ۱۵- اسارت اول ملت یهود چگونه و بدست چه کسی اتفاق افتاد ؟
- ۱۶- اسارت دوم قوم یهود در چه سالی و بدست چه شخصی صورت گرفت ؟
- ۱۷- به چه دلیل نمی‌توان قوانین تورات را مقتبس از قوانین حمورابی دانست ؟
- ۱۸- کتاب عهد عتیق از چند قسمت تشکیل شده است ؟ نام ببرید .
- ۱۹- سه دلیل بر عدم سوخته شدن تورات ذکر کنید ؟
- ۲۰- فرقه‌های مهم دین یهود را نام برده و درباره هر یک به اختصار توضیح دهید .
- ۲۱- دو نوع از انواع قربانیهای یهود را نام ببرید .
- ۲۲- هدف اصلی از ظهور یحییی تعمیر دهند چه بود ؟
- ۲۳- اوضاع اجتماعی و سیاسی روم قبل از ظهور حضرت مسیح چگونه بود ؟
- ۲۴- اوضاع مذهبی و اخلاقی روم قبل از ظهور حضرت مسیح چگونه بود ؟
- ۲۵- علل مخالفت یهودیان با ظهور مسیح چه بود ؟
- ۲۶- عللی که رومیان را بر علیه حضرت مسیح تحریک می‌نمود توضیح دهید .

- ۲۷- نحوه ایمان و مقام "پطرس" را در دیانت مسیح ذکر کنید .
- ۲۸- غلبه مسیحیت به نظامها و جریانهای جاری عهد خود در چه زمانی و چگونه صورت گرفت ؟
- ۲۹- شورای نیقیه برای رفع کدام مشکل تشکیل شد ؟ توضیح دهید .
- ۳۰- دلایل مسیحیان را برای اثبات الوهیت مسیح به اختصار بنمایید .
- ۳۱- علت اصلی قیام پوتر بر علیه پاپ چه بود ؟
- ۳۲- نحوه زندگی اعراب و سیستم حکومتی آنها قبل از ظهور اسلام چگونه بود ؟
- ۳۳- اعراب بایده و غایبه چه کسانی هستند ؟
- ۳۴- اوضاع اجتماعی و سیاسی اعراب قبل از ظهور اسلام چگونه بود ؟
- ۳۵- حضرت محمد (ص) کدام سلاطین را در طق الواح خود به اسلام دعوت فرمودند ؟
- ۳۶- حجة الوداع چیست ؟
- ۳۷- اصول عقاید شیخیه را نام ببرید ؟
- ۳۸- آثار شیخ احمد احسانی را نام ببرید ؟
- ۳۹- هرولیا چیست ؟ مختصرا توضیح دهید .

برنامه مطالعه

مقدمه و آئین کنفوسیوس	هفته اول و دوم و سوم
آئین هند و بودا	چهارم و پنجم
حضرت زرتشت	ششم
فصل دوم از کتاب تاریخ و عقاید ادیان و مذاهب	هفتم و هشتم
سامی از صفحه ۳۹ تا ۱۰۲ و دوره مطالعه	نهم
امتحان میان ترم	دهم و یازدهم
فصل سوم و چهارم	دوازدهم و سیزدهم
از آغاز فصل پنجم صفحه ۱۹۳ تا مذاهب و فرق اسلام صفحه ۳۳۴	چهاردهم و پانزدهم
از صفحه ۳۳۴ تا پایان کتاب ( مبحث سنن و قوانین اسلام صفحه ۴۱۴ )	شانزدهم و هفدهم
دوره کامل درس	هجدهم
امتحان پایان ترم	



منابع و مأخذ مورد استفاده در تدوین تاریخ ادیان غیر سامی

- ۱- مفاوضات و امر و خلق و آهنگ بدایع شماره ۷ سال ۱۸
- ۲- رهبران و زهروان جلد اول جناب فاضل مازندرانی
- ۳- داستان تمدن و ایل و روایت کتاب ۳ و ۴ و ایل و روایت
- ۴- مکالمات کنفوسیوس ترجمه کاظم زاده ایرانشهر
- ۵- زندگی و آثار کنفوسیوس ریچارد ویلم
- ۶- تاریخ ادیان (کتاب سوم) هاشم رضی
- ۷- سرگذشت دینهای بزرگ ترجمه ایرج یزشک نیا
- ۸- خلاصه ادیان محمد جواد مشکور
- ۹- بودا ع - پاشائی
- ۱۰- تاریخ آئین مزدیسنا . . . محمدعلی فیضی
- ۱۱- مشرق زمین گاهواره تمدن و ایل و روایت
- ۱۲- آئینه آئین مزدیسنا و فروغ مزدیسنا کیخسرو شاهرخ
- ۱۳- کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی دکتر محمد معین
- ۱۴- گاتها پورداود
- ۱۵- گلدسته چمن ماستر خدا بخش پارسی

### فصل اول

فیض الهی عام بوده و اختصاص به ملتی ندارد

یکی از حوادث مهم تاریخی که در میان ملل و اقوام مختلفه عالم اتفاق افتاده است ظهور ادیان و طلوع مظاهر مقدسه و مصلحین اخلاقی و روحانی بوده است. آنچه از تاریخ تمدن بر ما می آید این پدیده اختصاص به ملتی نداشته و محدود به محیط جغرافیائی و مکان خاصی نبوده بلکه در میان ملل مختلفه عالم از یزدن و سرخ و سفید و سیاه<sup>(۱)</sup> وجود داشته و به حقیقت يك پدیده عام و کلی بوده است.

گرچه ظاهراً " بنظر می رسد که ادیان بزرگ و انبیاى اولوالعزم از شرق برخاسته اند لکن بدین نکته نیز باید توجه داشت که مشرق زمین مهد تمدن بشری بوده و مدنیت های بزرگ دنیای عمیق در شرق بوجود آمده اند و به قول ویل دورانت مورخ بزرگ معاصر مشرق زمین گهواره تمدن بوده است. آثار و تحقیقات عمیق این مورخ تحت عنوان (مشرق زمین گهواره تمدن) تألیف و ترجمه و انتشار یافته است. بهر صورت ادیان اگر هم از میان ملل شرق آغاز گشته ولی موج آن جمیع ملل و طوائف را دربر گرفته است. واضح است اعتقاد به اینکه پیامبر فقط مخصوص ملتی بوده مثلاً از نژاد عرب برخاسته و سایر ملل از وجود مهربی روحانی و تجلی الهی محروم بوده اند اعتقادی بی اساس می باشد. چنین تصویری نه تنها با واقعیت تاریخ مخالف می باشد بلکه با نصوص کتب مقدسه نیز مغایر بنظر می رسد زیرا :

اولاً " فیض الهی عام بوده و اختصاص به ملتی ندارد همانطوری که فیض مادی الهی چون نعمتای طبیعی کلیت دارد و شامل حال همه نوع انسان می باشد رحمت روحانی الهی نیز که فیض روح القدس است کلی بوده و باید جمیع افراد انسانی را دربرگیرد و در حیات فردی و رشد تربیت آنان تصرف و دخالت نماید. در کتب مقدسه و قرآن کریم نیز به رحمت واسع الهی اشاره گشته چنانچه قرآن کریم با بیان آیه " وسعت رحمتی کل شئی " نشان می دهد که رحمت الهی عام بوده و محدود به حد و دی نمی گردد و فیض حضرتش شامل ملتی دون ملت دیگر نمی شود. تاریخ تمدن نیز اثبات و مدلل ساخته که جائیکه انسان بوده و تمدنی بوجود آمده اعتقادات روحانی و مصلحین اخلاقی و آسمانی نیز وجود داشته است چنانچه ابراهیم در میان تمدن سومری و کلدانی و موسی در میان تمدن مصری و اسرائیلی بوجود آمده. حضرت مسیح گرچه موعود تورات بود و از میان قوم اسرائیل برخاست ولی یکی از اهداف حضرتش نجات تمدنی رومی از آلودگی

- ۱- مذهب قدیمی سرخپوستان امریکا مذهب لانگس هاوس که بوسیله شخصی روحانی بنام دکانداویدا بوجود آمد.
- ۲- ساهشون پیامبری است که در افریقا بوجود آمد.

تمدن طّدی بوده است. همچنین مهاباد و زرتشت نیز در میان تمدن آریائی و بودا و کنفوسیوس و کریشنا نیز در میان تمدن هندی و چینی بوجود آمدند و بدین ترتیب ملاحظه می شود که جمیع ملل قدیم و تمدنهای عمیق نیز در زیر پوشش مذهب و دین قرار داشته اند. اکنون نتیجه ای که از این بحث عاید می گردد این است که در مدت شش هزار سالی که از تمدن بشری گذشته مذاهب و ادیان متعددی در نقاط مختلفه جهان بوجود آمده اند که برخی مستقل و مؤسس شده است و نوبن بوده و برخی دیگر در ظل ادیان مستطه مبعوث و به تربیت بشر مشغول بوده اند گرچه تعداد این مذاهب کثیر و این پیامبران بی شمارند لکن می توان آنان را به پنج رشته مذاهب آریائی، سامی، هندو و چینی و افریقائی تقسیم نموده و هر یک را جداگانه مورد مطالعه قرار داد.

### اول انبهای آریائی

انبهای آریائی که در سانسکریت آنان را ( راج رشی ) نامند انبهای هستند که در عهد ایران باستان بوجود آمده و در تاسیس مدنیت قدیم ایرانیان سهم بسزائی داشته اند. بر طبق نوشتجات آثار اوستائی و پهلوی انبهای آریائی هم جنبه نبوت و هم جنبه سلطنت داشته و در حقیقت حاکمیت جهان ماده و حاکمیت جهان روحانی را در خود جمع نموده بودند و بهمین علت آنان را راج رشی گویند که راجا بمعنای حاکم جهان مادی و رشی بمعنی حاکم جهان روحانی می باشد. مشهورترین آنان عبارتند از :

- |                 |            |
|-----------------|------------|
| ۱- مهاباد       | ۸- طهمورث  |
| ۲- جیا فرام     | ۹- جمشید   |
| ۳- شیکالپو      | ۱۰- فریدون |
| ۴- یاسان        | ۱۱- منوچهر |
| ۵- گشاه (کیورث) | ۱۲- کیخسرو |
| ۶- شیا مک       | ۱۳- مهاباد |
| ۷- هوشمند       | ۱۴- زرتشت  |

در میان ( راج رشی ها ) یا و خشوران که در فوق بدانها اشاره گردید دو تن مهمتر از دیگران بوده و در آثار بهائی نیز از آنان یاد شده است و آنان مهاباد و زرتشت می باشند خصوصاً در باره زرتشت که صاحب شهرت مستطه می باشد بیان مفصلی از حضرت عبدالبهاء موجود است که در آن از اهمیت ظهور و عظمت شخصیت این پیامبر ایرانی تجلیل و تکریم شده است. (۱)

۱- برای اطلاع بیشتر به مکاتیب جلد دوم صفحات ۷۲-۷۴-۷۵-۷۶-۸۴-۲۲۹ و خطابات حضرت عبدالبهاء و ارتباط شرق و غرب دکتر یونس فروخته مراجعه فرمائید.

از جمله در مکاتیب جلد دوم از حضرت عبدالبهاء لوحی است که در آن چنین می فرمایند :  
 " ای بهمن . . . اما حضرت مه آباد و حضرت زرتشت در قرآن تلویحا مذکور و نفسی تا بحال پی  
 نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیا شان ذکر نموده و این رس رود ارس است و این پیغمبران  
 ذی شان متعدد بودند و از جمله مه آباد و حضرت زرتشت بودند و البهاء علیه السلام  
 ایضا در جای دیگر می فرمایند اما سوال ثالث که ظهور حضرت زرتشت آیه هایش از حضرت  
 موسی بود یا بعد ، حضرت زرتشت از پیغمبرانی بودند که بعد از حضرت موسی مبعوث شدند  
 و این به نصوص تاریخ نیز مشهور

مذاهب سامی

مذاهب سامی مذاهبی بودند که در محیط جغرافیائی عربی بوجود آمده و از سلاله و انساب  
 اعراب مستعربه که از زمان هجرت حضرت ابراهیم که از فلسطین مهاجرت نموده و در منطقه عربی  
 ساکن گردیده سرچشمه گرفته اند .

این دسته از انبیا که در قرآن کریم شرح حیات آنان بطور مختصر اشاره شده است بیست  
 و شش نفر میباشند و از میان آنان انبیا اولوالعزم و صاحب شریعت شش نفر هستند که عبارتند از  
 آدم - نوح - ابراهیم - موسی - عیسی - محمد

اگرچه قرآن کریم از شرح حیات و تعالیم کلیه ادیانی که در نقاط مختلفه جهان و در میان  
 اقوام و ملل متفاوته عالم مبعوث گشته اند خودداری نموده و تنها به بیان مختصری از مذاهب  
 سامی اکتفا نموده است و لکن در سوره و آیات دیگر قرآن کریم متذکر گردیده است که در میان کلیه  
 اقوام و ملل عالم رسولانی موجود بوده اند چنانچه از آیاتی مانند لکل امة رسول (۱) و یا  
 آیه یا بنی آدم اما یا تینکم رسل منکم (۲) و یا آیه و لکل امة جعلنا منسکا لیزکروا اسم الله (۳)  
 و آیات دیگر بخوبی استنباط می گردد که ظهور پیغمبران فیض واسع و عام الهی بوده و در میان  
 کلیه اقوام ام عالم رسولان و پیغمبرانی موجود بوده اند چنانچه قرآن کریم اشاره می نماید که رسولانی  
 بسیار موجود بوده اند که شرح حیات و قصص آنان در قرآن کریم وارد نشده است از جمله در سوره  
 المؤمنین می فرمایند : " ولقد ارسلنا رسلا من قبلك من قصصنا علیك و منهم من لم نقص طبعك "  
 یعنی و به تحقیق ما فرستادیم رسولانی قبل از تو ای محمد و از ایشان بعضی را قصه کرده ایم  
 بر تو و برخی از ایشان را بر تو قصه نکرده ایم . حضرت عبدالبهاء در جلد ثانی مکاتیب طاعت  
 و حکمت ذکر انبیا سامی را که در قرآن مجید انحصارا ذکر اسامی آنان به میان آمده است  
 توجیهی بدین نحو دارند که عین بیان مبارک چنین است : " ای بهمن . . . بدانکه در قرآن

(۱) - سوره یونس آیه ۴۷ - (۲) - سوره اعراف آیه ۲۴ - (۳) - سوره حج آیه ۴۶

بهشت و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی فی الحقیقه کل مرموز زیرا از برای مظاهر مقدسه و مقام است مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید حقیقت واحد هستند در این مقام می فرمایند لا نفرق بین احد من رسله مثلش مثل شمس است هر چند مطالع و مشارق متعدد است ولیکن شمس واحد است که مشرق و لایح از کل است . در این مقام ذکر هر یک از انبیا ذکر کل است نام احمد نام جمله انبیا است و مقام دیگر مقام تحدید است و آن به حسب مراتب و شئون مظاهر مقدسه است و در این مقام می فرمایند تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض مثل این مقام مثل بروج است که آفتاب را در هر یک از آن تأثیری خاص و درجاتی از حرارت مختلف است چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت حرارت معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیا عبارت از ذکر کل است.

دوم انبیا هندو

قبلاً باید دانست که دیانت هندو معتقد به یک روح مطلق جهانی است که او را برهمن می نامند برهمن وجود مطلق است و غیر از او چیزی موجود نیست غیر جسمانی، فاقد جنسیت، نامرئی، قائم بذات مطلق و جاودانی است، طلت الحلل و کل موجودات است، موجودات هم ام از مرئی و نامرئی، مادی یا روحانی، خدایان و شیاطین، انسان و حیوان هم رجوع و بازگشت به او می نمایند. به اعتقاد هندو این وجود مطلق در قالب یک ثلوث (تری مورتی) TRI MURTI در جهان ظاهر شده است.

اولین و مهمترین اقسام ثلوث هندی برهما است که مظهر برهمن و غیر خدای خالق و آفریننده GOD OF CREATOR بشمار می رود. در واقتوم دیگر عبارت از ویشنو و شیوا است که معاون و ظهیر برهما محسوب می شوند. ویشنو مظهر حفاظت و نگهبانی GOD OF PRESIRVER می باشد و شیوا مظهر تخریب و انهدام GOD OF DESTROYER است. اقامیم ثلاثه هندی غالباً بوسیله یک بدن و سه سر نمایش داده می شود که نشانه وحدت در کثرت می باشد. به اعتقاد هندوان ویشنو یعنی خدای نگهبان و حفاظت بارها در قالب انسان ظهور نموده است تا جهان را از مفاسد و زائل نجات دهد و در آینده نیز بنام ویشنو یا شا یا کلکلی پاکوان ظهور خواهد فرمود تا صلح و آرامش را در میان قباائل و امم عالم مستقر فرماید چنانچه در کتاب بهگوت گیتا که نمونه ای از تعالیم کریشنا است مذکور است: " آنجا که نیکیکاری از رونق برافتد و تبه کاری بالا گیرد من در قالب تن مجسم شوم و در میان مردم آمیم تا اساس خیر نگهبانی کنم و بنیاد شریعت را از من در هر دور پدید آمیم تا آئین راستی برقرار سازم ".

به اعتقاد هندو ویشنو دارای ده تجلی می باشد.

نخستین تجلی ویشنومارتسیا نامیده می‌شود و آن هنگامی است که ویشنو بصورت يك ماهی بزرگ ظاهر شده و کشتی نوح هندی را به ساحل نجات رسانید .  
 تجلی دوم بنام کورما است که بصورت لاکپشت ظاهر شد .  
 تجلی سوم بنام وارها که بصورت گراز برای نجات عالم ظاهر شد .  
 تجلی چهارم بنام نارسین که بصورت موجودی که شباهت به انسان و هم شباهت به شیسر دارد ظاهر شد .  
 تجلی پنجم بنام وامان بصورت انسان ظاهر گردید .  
 تجلی ششم بنام پاراشورام که بصورت انسان ظاهر گردید .  
 تجلی هفتم بنام رام چندرا که از پیامبران بزرگ هندی است و کتاب مشهور وی (رامایانا) است و وی پهلوانی دلیر و نیرومند می‌باشد و اشعار حماسی دارد .  
 تجلی هشتم کریشنا است که از پیامبران بزرگ هندی و کتاب مشهورش بهگوت گیتا است وی نیمه خدای نیرومند و قهرمانی است که زندگانی و معجزاتش به حیات و معجزات مسیح شباهت دارد .  
 تجلی نهم بودا است که نام اصلی وی (سیدارتاگوتاما) است که در اهلالت هند ظاهر گردید و کتاب مشهور وی کتاب (تری پیتاکا)<sup>(۱)</sup> است و او بشارت داده است که بودای پنجم در آخر الزمان برای صلح و آرامش ظهور خواهد نمود .  
 تجلی دهم تجلی دهم یا آخرین ظهور ویشنو ظهوری است که باید در آینده انجام گرفته و جهان را از جنگال جنگ و اغتشاش برهاند . ظهور وی در آثار هند و قسیم به (ویشنو یاشاسا) یا (کالگی) یا (آمیت ابهی) نامیده شده است و گاهی هم بنام ظهور بودای پنجم و یا ظهور ثانوی کریشنا داده شده است .

در پایان بحث این قسمت باید بدین نکته نیز اشارت نمود که مذاهب هند و اصولاً مانند مذاهب سامی که به ختم رسالت و نبوت قائل نمی‌باشند معتقد نبوده و گویند هر زمان که دنیا را تاریکی و ظلمت فساد و تباهی فراگیرد ویشنو خدای نگهبان در قالبی و هیکی تجلی خواهند نمود تا جهان را از لوث فساد و فاسد برهاند چنانچه کریشنا که به اعتقاد هندویان هشتمین تجلی ویشنو می‌باشد در کتاب خود بهگوت گیتا گوید " آنجا که نیکوکاری از رونق برافتد و تبه کاری بالا گیرد من در قالب تن مجسم شوم و در میان مردم آمم تا اسامی خیر نگهبانی کنم و بنیاد شر براندازم . من در هر دوزی پدید آمم تا آئین راستی برقرار سازم . " (۱)

(۱) برای اطلاع بیشتر درباره مذاهب هند و کیفیت انتظار آنان به ظهور جدید به کتاب زیر مراجعه فرمائید . « آمیت ابهی ظاهر شده است تألیف خانم شیرین فوزدار ( آمیت ابهی یعنی ابهی

لا یزالی )

(۲) کتاب بودا " تری پیتاکا " است یعنی سه سبد گل ، همچنین گیتا بمعنی آواز و نغمه می‌باشد .

سوم مذاهب چینی

سرزمین پهناور چین نیز معلمین روحانی و پیامبرانی مختلفه داشته است اگرچه برخی از محققین این معلمین را فقط فیلسوف می دانند ولی برخی آنان را پیامبر می شمارند . بهر صورت از مهمترین آنان می توان افراد زیر را نام برد :

TSANG	تسانگ	CHOU	چائو
TAO	تائو	YAO	یائو
MENCIUS	منسیوس	TSU	تسئو
CONFUCIUS	کنفوسیوس	SHUN	شون
		YO	یو

نتیجه بحث

اگرچه ادیان در نقاط مختلف جهان در میان ملل و اقوام متفاوت بوجود آمده اند و هر یک در احکام و تعالیم مدنی مختلف بوده و مأموریت تربیت و هدایت ملل خاص را برعهده داشته اند معینا جمیع آنان در یک هدف کلی مشترک می باشند و آن عبارت از آماده کردن ملل و اقوام برای درک یک ظهور کلی است که می بایست در مستقبل ایام اتفاق می افتاد بطوریکه هر یک از آنان این ظهور کلی را ستوده و هر یک به زبانی و در قالب الفاظ و کلماتی ظهور آنرا تبشیر فرموده اند و جمیع رده فرموده اند که هدف آن ظهور کلی الهی، تأسیس صلح عمومی و عدالت جهانی و ایجاد ملکوت خدا بر بسینط زمین خواهد بود . این ظهور عظیم و جلیل که نقطه اتصال ادیان بشمار می رود و ثمره و نتیجه آنان بشمار رفته و حقیقت جمیع ادیان بدان منتهی می گردد دارای اسماء و القابی است که باید بدان اشاره نمود . تورات رده می دهد که بپوه صباوت و رب الجنود برای صلح و اتحاد عالم نزول بر زمین خواهد فرمود (۱) و او پدر جاوید و پادشاه صلح و قادر متعال- من باشد . انجیل او را بنام روح راستی و ظهور پدر آسمانی می خواند چنانچه در انجیل مذکور است "۳ پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد ملکوت تو بیاید " زرتشت او را بنام ظهور شاه بهرام ورجاوند یا وهرام یا فرایزدی می نامد . دیانت بودا تجلی او را بنام تجلی بودای پنجم بشارت می دهد و هند و او را بنام ظهور ثانوی کریشنا و ظهور ویشنو یا شا- رده می دهد که ویشنو به معنای " خدا " و یا شا به معنای " نور " است که معنای کامل آن " بهاء الله " است .

۱- تورات اشعیا، باب دوم - یازدهم - سی و پنجم - پنجاه و چهارم - شصت و دوم - شصت و ششم

## بخش ثانوی

## علل اختلاف ادیان در گذشته تاریخ

در بحث وحدت اساس ادیان الهیه و اثبات اتحاد و توحید مظاهر مقدسه ضروری است متذکر شویم که اگر تغایری سطحی در شکل ظاهری ادیان و حدود و احکام آنان بچشم می خورد باید توجه داشت که این تغایر ظاهری و صوری بجهت اختلاف در زمان و مکان پیدایش و همچنین تفاوت در سطح فرهنگ و تمدن ملل عالم بوده است. توضیح آنکه در ادوار گذشته تاریخ بشری بجهت آنکه وسائل و خطوط ارتباطی میان اقوام و ملل مختلفه عالم وجود نداشت لذا مظاهر مدنی هر ملتی از هنر یا ادبیات، حقوق و قانون، اقتصاد و سیاست محلی یافت و اغلب قوانین مدنی و مقررات اجتماعی حتی علم و دانش و فرهنگ و هنر در چهارچوب مرزهای ملی و حدود و شعور جغرافیائی اقوام و طوایف محلی محدود می گردید. روابط بین المللی میان اقوام و ملل مختلفه عالم و تداخل مظاهر تمدن آنان در هم دیگر که از خصوصیات مختص عصر ما است در گذشته ایام نه تنها بندرت انجام می پذیرفت بلکه ممکن بود سالمان دراز ارتباط بین دو یا چند ملت بکلی مسدود و مقطوع گردد تنها زمانی این روابط بوجود می آید که جنگ و نزاعی اتفاق افتاده و ملتی بر ملت دیگر غالب آمده و یا اینکه مهاجرتی دسته جمعی از نقطه ای به نقطه دیگر انجام گیرد. تنها در این حالت استثنائی بود که ملتی می توانست مظاهر فرهنگی خود را به جامعه دیگر انتقال داده و در میان اقوام دیگر گسترش بخشد. پس فقدان وسائل ارتباطی و بعد فواصل و مسافت جغرافیائی و عدم رشد تکنیک و صنعت همه سبب می شدند که روابط بین المللی به کندی انجام گرفته و در نتیجه فقدان اصل ( پذیرش و اقتباس) که یکی از عوامل مهم تحولات جوامع انسانی محسوب می شود متوقف ماند.

واضح است در چنین مرحله ای که نظام اجتماعی جوامع انسانی در کلیه مظاهر خود شکل ملی یا محلی دارد و بقول علما و مورخین جامعه بشری در مرحله وحدت ملی قرار دارد، معلوم است که در این مرحله دین و مذهب نیز ناچار جنبه محلی و ملی یافته و اغلب به حدود و شعور سرحد ملی و یا قومی محدود خواهد گردید.

در چنین مرحله ای است که ادیان الهی با وجود آنکه اساس مشترک دارند و از منبع واحدی که نشئت الهیه باشد جریان می یابند معیناً از نظر حدود و شعور جغرافیائی محدود گشته و از نظر قوانین مدنی و شکل ظاهری ملیست واحد می گردند و در انشاء و وضع قوانین و احکام تنها نیازمندی ها و مقتضیات اجتماعی یک ملت و یا یک قوم واحدی را در نظر گرفته و قوانین را بنا بر احتیاجات ملی معین و برای زمانی مشخص وضع می نمایند، در نتیجه وجود چنین شرایط مختلف جوامع انسانی و کیفیات متفاوت فرهنگ و تمدن ملل اختلافاتی در شکل ظاهری ادیان پدید می آید.



و این اختلافات سبب می شود که ادیان نیز به رنگ محیط اجتماعی و طبیعی ملون گشته و از نظر ظاهر از سایر ادیان و مذاهب مجزا و متمایز گردند. بدین علل است که مشاهده می شود ادیان و مذاهب با آنکه اساس مشترک دارند و در تعالیم و مبانی روحانی و در مبانی اعتقادی متفق می باشند، لکن در شکل صوری با یکدیگر فرق می یابند بطوری که صورت ظاهری و تعالیم مدنی ادیانی که در میان ملل آریائی بوجود آمده اند با تعالیم و قوانین مذاهب سامی که در محیط عربی پیدا شده اند فرق یافته، همچنین مذاهب سامی در شکل ظاهری و تعالیم اجتماعی با ادیان هند و تفاوتی فاحش دارند. پس اختلاف صوری و سطحی ادیان فقط بعلمت اختلاف در زمان و مکان پیدایش و تفاوت در مقتضیات اعمار و ایام بوده است.

جمالقدم این نکته دقیق را در بسیاری از الواح و نصوص بیان از جمله در لوح مانکیچی صاحب می فرمایند: " اینکه از نامهای آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می بیند و به دانائی درمان می کند هر روز را رازی و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را در میان دیگر امروز را نگران باشهید و سخن از امروز رانید." وجود چنین تغایر سطحی و ظاهری میان ادیان آسمانی که صرفاً از اختلاف سطح فرهنگ و تمدن ملل ناشی و در اثر اختلاف زمان و مکان پیدایش ادیان حاصل گشته بود، متأییدانه این توهم را پیش آورد که ادیان باهم متناقض بوده و در اصول عقاید اختلافاتی فاحش دارند. متأسفانه گاهی هم این طرز تفکر و قضاوت به تصادم و برخورد های شدیدی منجر و معتقدین به ادیان مختلفه را به کشمکشهای لفظی حتی به جنگها و خونریزیهای موحشی وادار نمود و طبرقم تعالیم ادیان که بر محبت و اخوت استوار است به جنگها و کشتارهای وحشتناکی منتهی گردید، چنانچه نمونه کامل این خصوصیات و منازعات را می توانیم در جنگهای صلیبی<sup>(۱)</sup> و منازعات میان کلیساهای مسیحی و مانند کاتولیک و پروتستان<sup>(۲)</sup> و میان مذاهب اسلامی مانند شیعه و سنی مشاهده و مطالعه نماییم. وجود این خاصیات و

۱- جنگهای صلیبی از سال ۴۸۹ تا ۸۴ ه. ق ادامه داشت. در این جنگ صلاح الدین ایوبی سردار قشون اسلام موفق شد بمسال ۵۸۳ دولت مسیحی بیت المقدس را واژگون ساخته و مسیحیان را تقریباً از آسیا بیرون کند. دولتهای مسیحی مانند انگلیس و فرانسه و آلمان به جنگ بر علیه مسلمانان متحد شدند ولی کاری از پیش نبردند و بیت المقدس همچنان در دست مسلمانان باقی ماند.

۲- قتل عام سنت بارتلمی در سال ۱۵۷۲ در پاریس اتفاق افتاد و در این قتل عام هزاران نفر از پروتستانها بدست کاتولیک های قشری و متعصب فرانسه قتل عام شدند و این مسئله به ایالات دیگر نیز سرایت کرد و در مدت چند روز حدود سی هزار پروتستان کشته شدند.

منازعات سبب گردید که گروهی از محققین و جامعه شناسان به عقاید و اصول ادیان اعتراض و انتقاد نموده و دین را مانع بزرگی در طریق اتحاد ملل و عامل عمده برای ایجاد اختلافات و جنگها تصور نمایند ، در صورتیکه اگر به مبادی اعتقادی و اصول تعالیم ادیان توجهی دقیق شود ملاحظه خواهد شد که جمیع آنان اساس مشترك داشته و کل تعالیم خود را به لزوم وحدت و محبت استوار نموده اند و جمیع نوع بشر را به ترك تعصبات جاهلیه و خصومات ملیه و جنسیه امر و به صلح و آشتی و برادری و برابری دعوت فرموده اند . در حقیقت هر يك از مظاهر مقدسه خود مبشرین مظاهر آینده و مصدق و موید آنها<sup>۱</sup> گذشته بوده اند .

### تجدید و تحول در ادیان منافی با وحدت اساس آنان ندارد

از آنجائی که ادیان و مذاهب جهان در طول تاریخ بتدریج و تحول اجباری داشته و از صورتی بصورت دیگر تبدیل می یابند لذا برخی از محققین این تغییرات صوری را دلیل بر اختلاف و تغایر ذاتی ادیان می شمارند و آنان را معایر هم تصور می کنند . در صورتیکه تغییر و تحول ادیان بهیچوجه نمی تواند زال بر تضاد و تغایر اصول روحانی و اعتقادی آنان باشد زیرا اگر چه ادیان در صورت ظاهر هم تفاوت دارند و در تعالیم مدنی و موقعیت تاریخی و در زمان و مکان پیدایش معایر هم می باشند لکن مع وجود چنین اختلافات ظاهری و زمانی و مکانی و اخلاقی متحد بوده و جمیع بر يك اساس و مبانی متکی می باشند . به عبارت دیگر گرچه ادیان متغیر بوده اند و از <sup>خود</sup>شکلی به شکل دیگر انتقال داده اند و گاهی بنام مسیحیت و زمانی بنام اسلام و امروز به شکل تعالیم بهائی متجلی می باشند لکن در تمام این مراحل تکاملی وحدت خود را حفظ کرده اند .

علت این مسئله آنست که اختلاف ادیان در ذات و جوهر آنان نبوده بلکه اختلاف در اعراض می باشد زیرا با توجه بدین نکته که ممکن است اختلاف در شیئی با هم جوهری و با اختلاف عرضی باشد واضح است اگر دو شیئی ذاتاً معایر هم باشند آنان را اختلاف و التیام نمی توان بخشید بنابراین از آنجائی که اختلاف ادیان در اعراض بوده یعنی در کیفیت و وضعیت زمان و مکان پیدایش آنان بوده است پس اختلاف بالعرض بوده و نمی توان در ذات و جوهر آنان را معایر هم دانست زیرا بفرموده حضرت ولی امرالله تمام ادیان عظیمه دنیا اساس و پایه ملکوتی دارد و تعالیم اساس آنها کاملاً هم آهنگ و متوافق است و نوایا و مقاصد آنها متحد و یکسان بوده ، اوامر و احکام آنها وجوه مختلفه يك حقیقت بهمین نیست .<sup>(۱)</sup> اینها در اثبات وحدت اساس

ادیان الهی در توفیق ۱۱۰ می فرمایند: \* ملاحظه نمائید شجره لاشرقیه ولاغربیه که در عهد آدم بد قدرت الهیه در ارض مشیت فرس نموده و در ادوار سابقه در ارض میعاد در عهد حضرت خلیل و حضرت کلیم و حضرت روح و در جزیره العرب در عهد حضرت خاتم و در کشور ایران و هندوستان در عهد حضرت زرتشت و بودا و سایر انبیا اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین در مدت شش هزار سال متدرجا نشو و نما نموده و از آدم شهیدای لاتعد ولا تحصی سقاقت گشته و با وجود هبوب اریاح مخالف و عواصف گوناگون ریشه اش مستحکم گشته و اغصان و افغان و فروش در ممالک و بلدان در خاور و باختر تعدد و امتداد یافته و بهرور ایام به برگ و شکوفه و گل آراسته و مزین گشته و سایه و شاخه افکنده و روائح معطره اش مشام مؤمنین و مؤمنات را در بسط غیرا معطر نموده این شجره الهیه شجره اصلها ثابت فی ارض الکبریا و فروها فی السماء که در بیان عتیقه در ادوار مختلفه از این اصل قدیم منشعب و متضرع و در سینه ستین در اقلیم قدس در مدینه طیبه شیراز ظهور قائم موجود النقطه الاویه الی تدر حولها ارواح المرسلین شمره جنبه قدسیه اش را که در هویتش مکنون و مندرج پس از انقضای شش هزار سال ظاهر و آشکار نمود و عالم کون را پس از طی مراحل طفولیت و صباوت به مقام بلوغ ذاتی برساند .

### تکامل اتصالی ادیان

آنچه از مباحث گذشته اثبات می گردد آنست که ادیان الهی اگرچه تحول اجباری داشته اند و از صورتی بصورت دیگر و از شکلی بشکل دیگر تغییر یافته اند لکن این تغییر و تجدید با وحدت اساس اعتقادی آنان توأم بوده است بدین معنی اگرچه احکام مدنی ادیان متغیر و با تغییر مقتضیات زمان و اوضاع و احوال انسان تجدید یافته است لکن اصول عرفانی و اعتقادی همیشه ثابت و مصون از نسخ و تغییر باقی مانده است . تحول ادیان را با چنین کیفیت یعنی با حفظ وحدت در مبانی و اصول اعتقادی (تکامل اتصالی) نامند برای اینکه تکامل اتصالی را بیشتر بشناسیم لازمست بمعنای تکامل و مفهوم تحول توجه کنیم :

(۱) یکی از علمای غربی گفته است \* هر تکاملی آلی از تجانس به عدم تجانس بودن می باشد (۱) مفهوم ساده این تعریف آنست که در طبیعت عناصر و موجودات چنانند که بهر دست و تکثیر دارند یعنی از حالت وحدت و تجانس بسوی کثرت و عدم تجانس رشد و جریان یافته را بوجود می آورند فی المثل زمانی که دانه گیاهی کاشته می شود به اصطلاح متجانس بوده و لکن پس از کاشته شدن بتدریج متکثر گشته و متنوع و غیر متجانس و ساقه و برگ و گل تبدیل می شود اما اعضاء و اجزای مختلفه دره

از هم نبوده بلکه با هم مرتبط می باشند یعنی میان اعضا مختلفه گیاه يك نوع ارتباط و پیوستگی و تعاون و تعاضد موجود و همه با هم مرتبط و متصل می باشند . با این توضیح می توان تکامل را در جمله کوتاه و مختصری تعریف نموده و گفت : تکامل یعنی " غیر متجانس پیوسته "

همچنین درباره پیدایش و تکامل نوع انسان می توان گفت که انسان در بدو پیدایش اگرچه ماده ای واحد و متجانس می باشد اما پس از آنکه در رحم قرار گرفت رشد نموده و غیر متجانس می گردد یعنی به چشم و گوش و امعاء و احشاء و سایر اعضا و جوارح بدن تبدیل می باید .

و ضمناً " میان اعضا " و جوارح متنوع و غیر متجانس بدن انسان يك نوع ارتباط و پیوستگی و تعاون و تعاضد بوجود می آید . بهمین سبب علما " طبیعی حیات را ادامه ارتباط و پیوستگی عناصر مفرد و مرگ را قطع ارتباط میان عناصر و اجزاء مفرد تعریف می نمایند .

اکنون با توجه به امثله فوق الذکر ملاحظه می گردد که در صفحه طبیعت اگرچه موجودات جاندار از وحدت به کثرت گرایش می یابند و در مسیر تکامل نوحی ، متکثر و غیر متجانس می گردند لکن در همین حال وحدت و ارتباط و هماهنگی را میان اعضا خود حفظ نموده و همه با هم مرتبط و متحد می باشند .

چنین جریان مشابهی را که در رشد و حیات موجودات جاندار وجود دارد " تکامل اتصالی " نامند .

ادیان نیز در طول تاریخ چنین جریان مشابهی داشته یعنی تکامل آنان نیز بشکل " تکامل اتصالی " صورت گرفته است بدین طریق که ادیان مانند موجود زنده رشد و تحول یافته و متکثر و متجانس گشته و به اشکال و صور مختلفی را داشته اند لکن در کلیه مراتب تکاملی يك نوع ثابت و واحد می باشند بنابراین اگرچه مسیحیت از نظر شکل ظاهری و تعالیم و احکام مدنی با پیوسته متفاوت می باشد لکن سلسله تکامل یافته همان حقیقت بشمار می رود بهمین طریق هر شریعت جدیدی در ناله شرایع گذشته بوده و مانند حلقات زنجیر با آنان مرتبط و متصل می باشد ، به عبارتی دیگر تحول و تجدید ادیان از يك نقطه آغاز گشته و همان جوهر و حقیقت واحد بصور مختلفه و اشکال متفاوت متجلی گشته است . پس شرایع الهیه هر چند صور متعدد دارند لکن از حقیقت واحد و مشابه موجودیت یافته اند .

حضرت باب اعظم در صحیفه عدلیه تکامل ادیان را در ادوار مختلفه تاریخ بشری به تکامل نطفه انسان در دوران جنینی تشبیه می فرمایند زیرا نطفه انسانی اگرچه در دوران جنینی " دگردیسی " و همچنین دوران پس از تولد به اشکال مختلفی در می آید و به اصطلاح قدما وجود انسانی به شکل نطفه و بعد طلقه و بعد مضغه و اکتساء لحم در می آید بعد از تولد نیز باز تغییر ادامه داشته و طفلی صور مختلفی بخود می گیرد لکن در جمیع این کمالی موجودی واحد بوده و تنها يك وجود است که تغییر یافته و بصور و اشکال مختلفه

عین بیان مبارک چنین است : "... خلق هر شیی را چنین بدان بمثل خلق نفس خود که از مقام نطفه زکر آن بوده تا مقاماتی که الی مالا نهایت لها از برای تو در علم خداوند بوده و به یقین مشاهده کن که مقام اول تو فرع مقام ثانی است." (۱)

### ادیان واحد متنوع می باشند

در بدو مقال باید به دو کلمه " واحد " و " متنوع " اشاره نموده و متذکر شویم که در جهان طبیعت امکان تجمع دو عنصر مخالف و دو مفهوم مغایر غیر ممکن نبوده و ممکن است عناصری مختلف در عین اختلاف و تنوع ذاتی با هم مجتمع و متحد گردند این مطلب نکتهها در وحدت اساسی بدانان صادق می باشد در تمام عناصر هستی و همچنین در کلیه مظاهر تمدن که بدست انسان خلق و ایجاد گشته است مصداق دارد فی المثل در عالم خلقت اگرچه عناصر مادی از نظر شکل ظاهری و استعداد نوعی مختلف می باشند و گرچه میان صور جمادی و صور نباتی و صور حیوانی و صور انسانی تفاوت فاحش موجود می باشد معیناً این عناصر و موجودات با هم متحد بوده و در عین تفاوت مراتب کل با کل مرتبط و متصل می باشند بعدی که یکی بدون دیگری نمی تواند ادامه حیات و زندگی را دهد و به فرموده حضرت عبدالبهاء حقایق کائنات هرچند در نهایت اختلاف است لکن در غایت ارتباط اگرچه وجود ارتباط و تعاون و تعاضد میان عناصر مختلفه عالم ثابت و اظهر من الشمس است لکن توجیه مسئله متذکر می گردد که اگر به یکی از اصول کلی علوم تجربی که علماء آنرا اصل ( یا همه یا هیچ ) گویند توجه کنیم ملاحظه خواهد شد که برای رشد و بقا هر موجود زنده باید همه قوای طبیعی در حالت مساعدت نمایند و همه عناصر عالم از ابر و باد و مه و خورشید و فلک باید در تار باشند تا از این تعاون و تعاضد رشد و بقا موجودات حیله فراهم آید والا اگر یک عنصر طبیعی مثلاً آفتاب از مساعدت و معاضدت خویش امتناع ورزد هیچ گیاهی و هیچ حیوانی قادر به ادامه حیات نتواند بود پس نتیجه ای که از این اصل عاید می گردد اینست که عناصر جهان بمنزله اعضاء مختلفه یک خانواده بوده و در عین اختلاف و تنوع در شئونات نوعی با هم واحد و متحد می باشند .

اگر بخواهیم اصل " واحد متنوع " را در فنون ظریفه و آثار هنری که بدست انسان ایجاد گشته است مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که در اینجا نیز اصل واحد متنوع مصداقی کامل دارد و وحدت در تنوع در خلق آثار هنری نیز صادق می باشد بطوری که در سلسله آثار هنری گرچه ادبیات با موسیقی و موسیقی با نقاشی و نقاشی با مجسمه سازی فرق می یابند لکن در غایت و هدف هنر که خلق التذان و زیبایی است جمیع متحد و مشترك می باشند توضیح بیشتر آنکه در

رشته های مختلفه هنری ماده اولیه ای ادبیات را بوجود می آورد حروف و کلمات بوده و ماده ای که موسیقی را خلق می نماید صورت و ماده ای که نقاشی را مصور می سازد رنگ و ماده ای که مجسمه ای را تجسم می بخشد جسم و ماده ای که رقص را بوجود می آورد حرکتی می باشد اما این مواد بوجود آورنده آثار هنری گرچه مختلف اند اما در هدف جمع واحد و متحد بوده و غایت همه آنان ایجاد التذات زیبایی بوده و کل از حسن زیباپرستی و جمال دوستی انسان سرچشمه می گیرند همچنان در مثالی دیگر می توان گفت که نوع بشری گرچه در جنسیت نر و ماده مختلف و در رنگ و قیافه متفاوت بوده و نژاد های متعددی مانند نژاد سرخ و سیاه و سفید و گندم گون را تشکیل می دهند لکن در عین اختلاف در صورت ظاهر جمیع ریشه اصلی واحد دارند و در اصل انسانیت شریک و سهیم می باشند . و همانطوریکه حضرت عبدالهیا<sup>ع</sup> توجه می فرمایند وجود تنوع و اختلاف مورث جمال و کمال عالم خلقت بوده و اگر تنوع و بیود نمی داشت جمال و زیبایی طبیعت تحقق نمی یافت. همین بیان حضرتشان که در جواب دکنر ظاہر که از کیفیت تحقق صلح در عالم است سوال کرده بود چنین است : " اختلاف طبایع دلیل بر محال بودن و اتحاد آنها نیست بلکه دلیل بر امکان است بجهت اینکه در عالم خلقت هر وجودی از ترکیب عناصر متضاده بقوه ای غالبه موجود گشته پس این اختلاف جواهر فردیه و عناصر اصلیه بوسیله ترکیب و اتحاد علت ظهور قوت و کمالات حقایق و ارواح مجرده است. اگر بسبب اختلاف ذاتی عناصر اتفاق و اتحاد محال بود هیچ موجودی در عالم امکان موجود نمی گشت. نظر به عالم هستی و وجود نمائید که اساسش بر اجتماع اضداد است و اختلاف طبایع افراد مزید جلوه جلال و جمال و کمال آنها است هیگی است که به اعضا و جوارح مختلفه عرض ظهور سلطان روح گردد . " (۱)

اکنون که اصل واحد متنوع را در عالم خلقت همچنین در آثار هنری شناختیم می توانیم بگوئیم ادیان مختلفه نیز گرچه متنوع می باشند و هر یک صورت و شکلی مخصوص دارند و در زمان و مکان مختلف با احکام و قوانین متفاوت معوت می گردند معیناً جمیع متحد و مشترک بوده و از یک منبع واحد یعنی مشیت الهی سرچشمه می گیرند و جمیع برای یک مقصد واحد که تربیت نوع بشری و تأسیس وحدت عالم انسانی است بوجود می آیند پس گرچه شریعت یهود در تعالیم مدنی و احکام با تعالیم مسیح تفاوت می یابد و گرچه اسلام در زمان و مکان پیدایش با ادیان گذشته متفاوت و در تعالیم مختلف می باشد ، لکن جمیع آنان اساس و ریشه واحد دارند، و هر یک صخره واحد و استوار می باشند .

ادیان در منشأ پیدایش واحد و متحد می‌باشند

در آثار بهائی توجیه گشته است که خداوند منان جهان و آنچه را که در اوست به صرف رحمت و عطوفت خلق و بمحض عشق و شوق از عدم صرف بوجود آورده و جذبات شوق و محبت حضرتش نه تنها جهان را وجود و هستی بخشیده بلکه جمیع اعیان و صور عالم را از ماده و روح جوهر و هریز دربر گرفته و مخلوقات را از جنس و نبات و حیوان و انسان غرق در پای رحمت خود فرموده است. بنابراین تعالیم ادیان و به اعتقاد مکاتب الهی فیض و رحمتی که جهان را شامل شده است هم واسع بوده و هم منبسط و هم مستمر می‌باشد.

محبت الهی واسع است بجهت آنکه حضرتش رحمت واسع خود را بر جمیع موجودات از عالی و دانی و عاصی و مطیع مبذول می‌دارد و جمیع موجودات را به حکم آیه ( وسعت رحمتی کل شیئی ) مشمول خود می‌سازد. فیض الهی منبسط است بخاطر آنکه این فیض بدون التجاء و التماس افزوده گشته و بدون طلب و آمال نوع انسان شامل گردیده است. محبت الهی مستمر است بعلت آنکه انقطاع و تعطیلی نداشته و هرگز فیض حضرتش از عالم منقطع نمی‌گردد.

اکنون باید توجه نمود که مقدس‌ترین و عالی‌ترین فیض و محبت الهی که بطور واسع و منبسط و مستمر نوع انسان را شامل می‌گردد نفثات روح قدسی و ظهور مظاهر مقدسه می‌باشند که در هر عهد و زمان مبعوث گشته و موجبات تربیت و سعادت آدمیان را فراهم می‌سازند. این گروه برگزیده و ممتاز اگرچه در جسم ظاهر و روح انسانی مختلف و در تعالیم و احکام مدنی و اجتماعی متفاوت می‌باشند لکن در تجلی روح قدسی کل متحد بوده و با وجود کثرت و تعدد ظاهری مبانی و اصول واحد و مشترک دارند. آیات نازل در کتب مقدسه قبل و همچنین نصوص بهائی کل حاکی از ارتباط و هماهنگی وحدت اساس ادیان بوده و کل برهانی واضح در وحدت و مشابهت اساس تعالیم آنان دارد بطوریکه می‌توانیم تعالیم اعتقادی و روحانی آنان را در سه اصل کلی یعنی وحدت عالم حق و وحدت عالم امر و وحدت عالم خلق خلاصه نموده و بگوئیم که جمیع ادیان برای تأسیس و تحقق وحدت ثلاثه از ملکوت حق نزول به جهان خلق نموده اند.

واضح است وحدت عالم حق شامل اصل توحید و یکتائی حضرت الوهیت بوده و وحدت عالم امر شامل وحدت تجلیات و وحدت مظاهر اسما و صفات یعنی امنا الهی می‌باشد و وحدت خلق عبار از اتحاد جوامع انسانی و اخوت و وحدت حقیقی میان اجناس و انواع مختلفه بشری می‌باشد. مسئله وحدت خدا و خلق خارج از بحث این مقال بوده ولی آنچه در اینجا باید مورد تعمق قرار گیرد بررسی و تحری در وحدت عالم امر یعنی توحید حقیقت مظاهر مقدسه همچنین اتحاد و وحدت اساس تعالیم ادیان الهیه می‌باشد.....

خطابه در کلیسای ژاپنی ها ، سانفرانسیسکو ، ( شنب )

۹ اکتبر ۱۹۱۳ - ۲۸ شوال ۱۳۳۰

از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت موسی بود از جمله حضرت بودا بود و غیره اولاً  
بعثت انبیاء بجهت تربیت بشر است زیرا آنان اول مرئی و اول معلم هستند هیئت اجتماعی  
را تربیت نمایند و در این هیچکس را شبهه نیست که آنان مرئی و معلم حقیقی عالم انسانی  
هستند اگر شخصی تربیت عمومی نمود و نفوس را از قید شهوات جسمانی نجات داد و به  
ملکوت الهی دعوت نمود و همیشه در جانفشانی حاضر بود یقین است که پیغمبر است . . .  
این نفوس مبارکه خواه موسی خواه مسیح خواه زرتشت خواه کریشنا خواه بودا خواه کنفوسیوس  
خواه محمد سبب نورانیت عالم شدند چگونه این برهان قاطع را انکار کنیم - چگونه این اشراق  
حضرت مسیح را انکار کنیم این بی انصافی است این انکار حقیقت است باید انصاف داشته  
باشیم غرض و مرض را کنار بگذاریم و تقلید آباء و اجداد را فراموش کنیم خود تحریر حقیقت  
نمائیم . انصاف بدید ملت قدیم ایران جمیع این مظاهر مقدسه را انکار می کردند بلکه  
نهایت بعضی و عداوت را داشتند ولی ما تحریر حقیقت کردیم دیدیم این نفوس مقدسه جمیع  
من عند الله بودند همه جانفشانی کردند جمیع تحمل بلاها و رزایا نامتناهی کردند تا ما  
را تربیت نمایند و متصف به اخلاق حمیده کنند حال ما چگونه این محبت را فراموش کنیم .  
نفس مسیح روح بخش است شمع بودا روشن است ستاره موسی درخشنده است شعله زرتشت  
بسیار شدید است نور محمدی تابان است چگونه انکار کنیم انکار امر مشهود است ظلم است  
اگر تقلید را بگذاریم جمیع متفق می شویم هیچ اختلافی نماند .

( صفحه ۲۹۴ خطابات جلد دوم )



خطابه مبارک در کنگره انجمن آزادی ادیان در تالار فرد هال ، بستن

۲۴ می ۱۹۱۲ ( عصر ) ۷ جمادی الاخر ۱۳۳۰

ای طالبان حقیقت ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که صاحبان ادیان نور را به ظلمت مخلوط کردند هر یک هر پیغمبری را ضد دیگری می شمارند مثلاً "یهودیان مسیح را ضد موسی می دانند مسیحیان حضرت زرتشت را ضد مسیح می دانند بودائیان حضرت زرتشت را ضد بودا می دانند و کل حضرت محمد را ضد جمیع می دانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت بهاء الله و حال آنکه این بزرگواران مبدشان یکی است حقیقت شریعتشان یکی است مقصدشان یکی است اساس تعالیشان یکی است و جمیع متحد و متفق اند جمیع بیک خدا تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدا را ترویج کردند مثلاً " حضرت زرتشت پیغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماماً و هیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا اهدا مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیاء این نفوس مبدشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریعتشان یکی بود تعالیشان یکی بود ولیکن با اسفا که بعد از آن تقالیدی در میان آمد و آن تقالید سبب اختلاف شد زیرا این تقالید حقیقت نبود اوهام بود و بکلی مخالف شریعت مسیح و بر ضد تعالیم و نوامیس الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالتی که ادیان باید با یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند عوض آنکه دلجویی از همدیگر نمایند به قتال برخاسته اند عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند به محاربه با یکدیگر پرداختند این است که عالم انسانی از بدایتش تا الان راحت نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتال بوده اگر نظریه حقیقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا امرالله را که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا شریعت الله مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شفا سبب شفا است ولیکن با اسفا که این علاجها در دست طبیب غیر حاذق بود علاجی که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد سبب ممات شد زیرا این علاجها در دست طبیب غیر حاذق افتاد و طبیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود .

( ص ۸۸-۸۶ خطابه مبارکه حضرت بهاء الله ، جلد دوم )

"بوزه نیز تأسیس دین جدید و کونفیوس تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود ولی بکلی اساس آنها برهم خورد و ملل بودیه و کونفوسیسه ابداً بر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار نماندند. مؤسس این دین شخص نفیس بود تأسیس وحدانیت الهیه نمود ولی من بعد بتدریج اساس اصلی بکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه بدعت شد تا آنکه منتهی به عبادات صور و تماثیل گردید مثلاً "ملاحظه نمائید که حضرت مسیح به گرات و مرآت توصیه به وصایای عشره تورات و اتباع آن فرمودند و تأکید تشبیه به آن کردند و از جمله وصایای عشره اینست که صورت و تماثلی را پرستش منما حال در کنائس بعضی از مسیحیمن صور و تماثیل کثیر موجود پس واضح و معلوم شد که دین الله در میان طوائف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بکلی محو و نابود گردد لهذا ظهور جدید شود و آئین جدید تأسیس گردد زیرا اگر تغییر و تبدیل نماید احتیاج به تجدید نشود این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پیر شکوفه و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بکلی بی بار شد بلکه خشک و پوسیده گشت اینست که باغبان حقیقت باز از سنخ و صنف همان شجر نهال بیهمالی غرس نماید که روز بروز نشو و نما نماید و در این باغ الهی ظلّ مدود بگسترده و ثمر محمود دهد بهمچنین انسان از تعدادی ایام از اساس اصلی تغییر یابد و بکلی آن حقیقت دین الله از میان رود و روح نماند بلکه بدعتها به میان آید و جسم بیجان گردد اینست که تجدید شود مقصود اینست که ملت کونفیوس و بودیه حال عبادت صور و تماثیل نمایند بکلی از وحدانیت الهیه غافل گشته اند بلکه به الهیه موهومه مانند اعتقاد قدمیا یونان معتقدند اما اساس چنین نبوده بلکه اساس دیگر بوده و روشی دیگر مثلاً "ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها بمیان آمده مثلاً "حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر به خیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نموده حال ملاحظه نمائید که در نفس طاغیه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع و چه ظلمها و جفاها و درندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از حربهای سابق به فتوای پاپ واقع پس معلوم و واضح گردید که ادیان از مرور ایام بکلی تغییر و تبدیل باید پس تجدید گردد."

(مفاوضات حضرت عبدالبها ص ۱۲۶-۱۲۴)

آیین کنفوسیوس

۱- موقعیت جغرافیائی چین و ریشه نژادی و فرهنگی چینیان

از آنجا که پهناورترین اقیانوسها ، بلندترین کوهها و یکی از وسیعترین بهابانهای جهان ، چین را در میان گرفته ، این سرزمین در قسمت اعظم تاریخ خود از انزوایی برخوردار بوده که به آن امنیت ، دوام ، سکون و شأنی نسبی بخشیده و از این روست که چینیان کشور خود را بجای چین بنامهای چون " زیر آسمان " و " ملک گل آذین میانین مردم " می خوانند . در این سرزمین گل فراوان است و مناظر طبیعی که از کوهها و صخره ها و رودخانه ها پدید می آید به وفور دیده می شود . در سرزمینهای بزرگ جنوب ، رودخانه سه هزار میلی یا نگ تسه جریان دارد و در شمال رودخانه زرد یا هولنگ روانست . تمدن چینی در امتداد این رودها و رودخانه های پهناور دریگری چون وی WEI آغاز شد .

هیچکس نمی داند چینیان از کجا آمدند و از چه نژادی بودند و قدمت تمدن آنان تا چه پایه است . تحقیقات آندروز به اینجا رسیده است که در بیست هزار سال پیش از میلاد مسیح قوم انبوهی که ابزارهای آنان مانند آلات دوره آزلیم عصر میانه سنگی اروپا بوده در مغولستان سکونت داشتند و هنگامی که مغولستان جنوبی خشک و مبدل به بهابان گردید ، در سیبری و چین پخش شدند . اکتشافات آندرسون و دیگران می رساند که در هومان و جنوب منچوری ، یک یا دو هزار سال دیرتر از مصر و سومر فرهنگ نوسنگی شکوفان شد .

دور افتادگی چین نباید سبب شود که فرهنگ و مردم آن کشور را زباده از حد بکدست و خالص بدانیم . گویا برخی از عناصر هنر و صنعت دیرینه آن از بین النهرین و ترکستان آمده باشد . تیره " مغولی " کنونی نتیجه اختلاطات مکرر و پیچیده اقوام متجاوز یا مهاجرست که از مغولستان و روسیه جنوبی و آسیای میانه آمده اند . چین و هند هر یک متشکل از اجتماع انواع متعدد انسانهاست که از حیث منشا ، زمان ، منش و هنر متفاوت بوده و کرارا در زمینه رسوم و اخلاق و حکومت با یکدیگر خشونت ورزیده اند .

بطوریکه محققین در احوال مالک ، اقوام ، ادیان و آثار تحقیق نموده و نگاشته اند ، چین دارای مساحتی بالغ بر یازده میلیون و نیم کیلومتر مربع و در حقیقت بزرگتر از تمام قطعه اروپاست و دارای جمعیتی متجاوز از یک میلیارد نفر یعنی تقریباً ثلث جمعیت کره ارض است و آن قسمت از چین که مخصوص سکونت خود چینیان است معادل نصف وسعت اروپا و منقسم بر هیجده ایالت است که جمعیت برخی از آنها به تنهایی از بعضی مالک بزرگ اروپا بیشتر است . این ملک است قدیمی ترین مالک موجوده عالم است .

هرودوت پدر تاریخ که قریب ۴۵۰ قبل از میلاد در مصر سیاحت می کرده ، قبوری از ملوک را مورد مطالعه قرار داده که هزاران سال قبل از او بنیان گذار سلطنت در سرزمینهای مختلف بودند و این مؤسسه سلطنت با همه قدمشان بعد از مؤسس سلطنت چین در عالم آمدند . به عقیده مطلقین ، ظروف چینی مشتمل بر خطوط ملی که در قبور قدیمه یافت شد و در جنس و صورت و شکل محققاً با ظروف ساخت امروز چین فرقی نداشتند ، یادگار عمر آن سلاطینی است که معاصر حضرت موسی بلکه پیش از او بودند .

چینیان بر طبق يك عقیده افسانه ای مبداء خود را قریب ۹۶ میلیون سال قبل از این گرفته و موجد آفرینش را پادشاهی بنام " هوان تون " خواندند که او را مالك مقتدر آسمان و زمین و انسان و تمام کائنات می پنداشتند و معتقد بودند که ادواری بعد از این پادشاه ، موجودات زهرج مانند انسان و حیوان پدید آمد و اساساً چینیان به خدایان بسیار معتقد بودند ، هر یک از قوای مظاهر طبیعت را خدائی پنداشته بنام خدای آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و بارها می پرستیدند . بزرگترین خدا شانگ تی خدای آسمان و پسر از آن خدای آفتاب بود . آنگاه سایر اجرام سماوی و عناصر زمینی بترتیب قرار داشتند . برای شانگ تی که فرمانروای خیالی آنان بر این عوامل طبیعت بود ، قربانی می کردند و به زعم خویش نماز و نیاز خود را با افروختن آتش در تله های کوه به او می رساندند و معتقد بودند که نیاز و خواسته آنان با آنچه گاهن در دود قرار داده ، بسوی خدا فرستاده شده و او می گیرد و هیچ قربانی به پای قربانی معبود عزیز نیست نمی رسد که شامل انواع خوردنیها و پوشیدنیها و عطرها و البسه زیبا بود و پولهای کاغذی را نیز برایش می سوزاندند . و دیگر از الهه های عظامشان " هاتن " بود و بطور کلی ارواح را نمایندگان قوای طبیعت گرفته می پرستیدند و ارواح نیاکان و پهلوانان را نیز ستایش می کردند و این رایج ترین عبادات آنان بود . ارواح نیاکان از لحاظ حق شناسی بر دیگران تقدم داشت و به دو نوع کلی خیر و شر یا میزان رضا و عدم رضای نیاکان سنجیده می شد و بسا که فردی از خانواده را شامل روح نیاکان و برجای او گرفته این اعمال را نسبت به او انجام می دادند . اصول انتظام عالم و امور جهان را از خدای آسمان می دانستند و در همین حال مبداء الهی و قوه اصلی را بنام " تاو " TAO می پنداشتند . در فلسفه ماوراء الطبیعه چندان تعمق نداشتند و توجه خود را بیشتر معطوف به امور و آداب کشوری و خانواده می نمودند . جهان امکان را زاده دو عنصر " یین " و " یانگ " دانسته و معتقد بودند که اولی عنصر سکون ، آسایش آرامش و خوش زیستی و دومی عنصر حرکت ، سختی و بدبختی است که در حقیقت تعبیری دیگر از همان دو عنصر خیر و شر و یا نور و ظلمت در برخی ادیان دیگر است . و معتقد بودند که قرون و دهسور

کثیره از پیدایش عالم آفرینش بگذشت تا اینکه دختر اله "وسی" در کنار رودخانه از روح بزرگ تأثیر یافت و قوس و قزح پیدا شده به او احاطه نمود و بعد از ۱۲ سال حامله گردید و تقریباً در پنج هزار و اندی سال قبل پادشاه فوهی فیلسوف عظیم الشأن قدیم آن کشور را بزاد و او کسی است که اساس ادبیات چین و کتاب مقدس کینگ ها و آئین آن مملکت را نهاد و پسر وحدانیت مبداء دالالت و اشارت کرد و نخهای کثیر الگره را که بهر تفهیم و تفهیم بکار می رفت نسخ و خط چینی را وضع نمود، مدنیت و دیانت و سیاست چین تماماً منسوب به او است و بعد از او فرزندش پادشاه "مین تسی" زراعت و فلاحت و نظم کشور را تأسیس و تکمیل کرده، نمک را کشف نمود. بدین ترتیب تجدید تاریخ روشن چین احتمالاً از پنج هزار سال پیش آغاز گردید و سالها قبل از آن در بطن خود همان حالت اعصار اول تاریخ قدیمترین ملل و ممالک ساثره را داشت. آن مملکت از سه هزار سال قبل تاکنون تغییری نکرده و بهمان صورت تا به امروز باقی و برقرار است. آثار عظیمه و اختراعات و اکتشافات آن کشور محور العقول بوده، از آن جمله آورده اند که در سال ۲۴۰۰ قبل از میلاد کسوفی در چین رصد شد و روابط نجومی از ۲۶۹۷ ق.م. در آن مملکت شروع گردید و کشف معادن و استفاده از آنها و همچنین استفاده از کرم ابریشم توسط "لوئی تو" زوجه "هوانگ تی" پادشاه آن کشور انجام گرفت اختراع گاو آهن و استفاده از باروت و زغال سنگ را به چینیان قدیم نسبت داده اند. در حدود دویست سال قبل از میلاد پلهای عظیمی در آن مملکت احداث شد که برخی از آنها معلق بودند و نوشته اند که "چانگ لیانگ" سپهسالار سرسلسله "هان" برای ساختن راهی همیش از صد هزار عمله و کارگر بکار واداشت و پلهای عظیمی بساخت و نیز از آن جمله دیوار عظیمی بود که شمال مملکت را محدود می کرد و تقریباً یک هزار و چهار صد میل طول و هشت متر ارتفاع و هالی ۸ متر ضخامت داشت و دارای شانزده درب و برجهای عظیمه کثیره بود و بعضی نوشته اند که آلات بقدری زیاد بود که می شد با آنها دیواری محیط بر کره ارض به ارتفاع دو متر و شصت و شش سانتیمتر ساخت. احداث این دیوار بسال ۲۶۴ ق.م. در دوران امپراطوری "شین-هوانگسائی" شروع و بمدت ده سال انجام و اکمال یافت. بنای این دیوار برای محافظه از اقوام سرکش "هسون" بود که پانصد سال بعد از آن بکرات قصد هجوم به آن مملکت نمودند و چون از نفوذ به آن خطه مأیوس شدند به صوب غرب رفتند و در حدود ارضها سربز آورده و بهر همدام امپراطوری روم جهد نمودند و نیز در آن ایام باستان که چین به حفر کانال مشغول بود، سایر ممالک هنوز بر این امور آگاهی نداشتند و آن کانال ششصد میل طول و دویست تا هزار پا عرض داشت و دوساحلش را با یک نوع سنگ صلب محکم و رصین ساختند. عمیقترین چاه آرتیژنی که امروزه ساخته شده، یکی در فرانسه به عمق ۱۳۰۰ پا و دیگری در امریکا به عمق ۴۰۰۰ پا است ولی عمق یک چاه آب که از چین باستان باقی است ۱۰۰۰ پا می باشد که بعداً همان سبک

چاه چینی به جهت ساده تر و با صرفه تر بودنش مورد توجه اربابان قرار گرفت و از جمله شگفتیهای دیگر هنر و معماری چین باستان برج شامخ " نانکین " است که قاعده اش ۲۰ پا و ساخته شده از آجر با روش آجر چینی و دارای نه طبقه بلند و در داخل مشتمل بر پله های سهل و مرکب بسیار تا قله برج است. احداث این برج نوزده سال طول کشید و نیز در قرن نهم مسیح چینیان آبله کوهی میدانستند و در همان قرن نیز صنعت چاپ را اختراع نمودند. مسکوک برنجی چین از ۳۰۵۰ سال قبل از میلاد تا کنون باقی است و تا کنون تغییر در آن رخ نداده و نیز قطب نمای دریائی و باروت و صنعت چاپ از طریق حکایات منقول مبلغین مسیحی بعد از مراجعت از آسیا شناخته شد. ماشین بلیمه انگیزی داشتند که به زبان چینی هوپاو *HOPAO* یعنی تفنگ آتشین خوانده می شد و در آن خاکه قابل اشتعالی می ریختند که در نتیجه صدائی چون رعد می داد و سنگ و قطعات آهن را با قوتی مقاومت ناپذیر پرتاب می نمود. در کتابخانه خود کتابهایی بغایت ظریف و لطیف داشتند که بسبب سبک آلات چوبی بر کاغذهای نسرم ابریشمی طبع می یافتند. نخستین کتاب تدوینی چین در سال ۹۵۸ میلادی یعنی ۵۰۰ سال قبل از اختراع گوتنبرگ به طبع رسید. دیگر از صنایع و اختصایات قدیم چین ظروف ظریف و منسوجات ابریشمی و رنگ آمیزی مخصوص که از درختان می گرفتند و نقاشیهای لطیف و امثال ذلك است که آن مملکت را در مجموع محتملاً " قدیم التمدن ترین ممالک عالم معرفی نموده است.

سیاح شهیر غرب در متجاوز از ششصد سال قبل که آن کشور را سیاحت کرد، چنین آورد :  
 در استحکام صنعت نقاشی هیچیک از ملل روم و غیره به پای چینیان نمی رسند و آنان را در این صنعت اقتداری عظیم است و از عجایب امور که در آنجا دیدم آنکه بر شهری نگذشتم و عود نکردم الا آنکه صورت خود و همراهانم را منقوش بر دیوارها و بر کاغذهای گسترده در بازارها دیدم و چون به شهر پادشاه برآمدم و به بازار صورتگران گذشتم و با یارانم به کاخ شاهی وارد شدیم، شامگاه که از قصر سلطانی برمی گشتم و به بازار مذکور مرور کردم، صورتهای خود و یاران را بر کاغذی دیدم که بر دیوار چسبانده بودند و هر یک بصورت خود نگریستیم، ادنی شبی خالی از شباهت نبود، از اینرو چون تازه واردی در آن کشور مرتکب عملی شود و فرار کند، صورتش را به بلاد می فرستند و از او جستجو می نمایند و نیز اهالی چین با زور و سهم معلوله نمی کنند و آنچه از زورسهم در کشور شاه است، گذاخته قطعه ها می سازند بلکه بیع و شرایشان با تکه هایی از کاغذ است که هر یک بقدر کف دست و به مهر پادشاهی رسیده است و هر بیست و پنج قطعه را " شست " می نامند که به قدر دینار مسکوک ما محسوب می شود و همینکه آن کاغذها دریده شود یا فرسوده گردد، به جایی مانند سکه خانه ما برده و عوض آن تازه می گیرند و اجرت و قیمتی مطالبه نمی شود چه مأمورین آن از دولت موظف اند و به هر یک از این امور تنی بزرگ از امراء مأموریت دارند. انتهای

( مأخذ: ص ۳۱۲-۳۱۳ داستان تمدن، ویلی دورانت و ص ۵۹-۵۱ رهبران و رهبران کتاب ۱ )

۲- سیر تحول سیاسی و اجتماعی موثر در افکار کنفوسیوس

حکومت ملوک الطوایفی چین که تقریباً هزار سال سیر نظام سیاسی آن مملکت را تعیین کرد، بدست جهانگشایان پدید نیامد بلکه از اجتماعات فلاحتی کهنسال نشأت گرفت. در این اجتماعات اقویا تدریجاً ضعف را در قدرت خود مستحیل می کردند و یا برای دفاع مزارع در مقابل وحشیان پیرامون خود، تحت ریاست رهبری مشترک، متحد می شدند و امارت هائی بوجود می آوردند. هر یک از این امارات از یک شهر و حومه آن تشکیل می شد. این شهرها بتدریج بهم پیوست و پنجاه و پنج امارت بوجود آورد که از آن میان چسی و چین اهمیت بیشتری دارد. امارت چسی شالوده حکومت همه چین را استوار ساخت. امارت چین نیز سرزمینهای دیگر را فتح و شاهنشاهی یگانه ای تأسیس کرد و نام خود چین را به همه آن سرزمینها داد.

یکی از مردان برجسته امارت چسی که در سازمان دادن نهوضی داشت، کون چونگ، رایزن "هوان" امپراتور بود. این امارت در طی وزارت طولانی او بصورت دولتی مرتب درآمد، پول آن ثبات و اعتبار یافت و دارای یک دستگاه اداری منظم و فرهنگی درخشان شد.

آداب مخصوص نجبا در دربارهای ملوک الطوایفی پدیدار گردید و رفته رفته رسوم و تشریفات و افتخارات چنان اهمیت یافت که در طبقات بالای جامعه جای دین را گرفت. همچنین قانون پایه گذاری شد و کشمکش زیادی بین مردم که هواخواه عرف و رسم بودند و حکومت که از قوانین حمایت می کرد، در گرفت. دو امارت چنگ CHENG و چین (۵۳۵-۵۱۲ ق.م.و) به وضع قانون پرداختند. این کار در نظر دهقانان وحشت آور و برانگیزنده، خشم الهی بشمار می رفت، و براساسی دیری نگذشت که پایتخت چنگ بوسپله آتش ویران شد. البته این قوانین با مصالح اشراف وفق داده شده بود. سرانجام دو نیروی مخالف (عرف و قانون) سازش کردند: حکومت قانون شامل امور مهم اجتماعی و امور جزئی همچنان در قلمرو عرف باقی ماند.

بر اثر توسعه سازمان کشور، چلی CHU-II با قوانین چو که اثر افکار کنفوسیوس و منسیوس در آن دیده می شود، روش کشورداری تا دو هزار سال بعد برای چینیان معین و مقرر ساخت. بر طبق این قوانین دولت مرکب بود از خاقان، اشراف، مردم و وزیران. خاقان بعنوان نایب و فرزند خدا (بغبور یا فغفور) با فضیلت و تقوی حکومت می کرد.

از آنجا که فساد و تباهی حتی در کاملترین قوانین راه می یابد، تاریخ دوران ملوک الطوایفی چین آکنده از شرارت هائی بود که گاه گاه مورد تصفیه و اصلاح قرار می گرفت. همینکه ثروت فزونی می یافت، هرج و مرج پیش می آمد و مردم بهم می ریختند. جنگ در آغاز برای دفاع و سپس بجایز ضرورت می یافت. دهها هزار سرازتن جدا می شد. در زمانی کمی بیش از دو قرن سی و شش پادشاه بقتل رسیدند.

حکومت که سازمانی مرکب از تیولداران بزرگ بود، بندرت شکلی متمرکز داشت. دهقانان تا پایان کار این دودمان گردنکشی می نمودند. کارگزاران حکومت در امور تولیدی نظارت می کردند بازرگانی داخلی رونق داشت و یک طبقه سوداگر مرفه (بورژوا) بهار آمده بود. اینان زندگی مجللی داشتند که از معاصرانشان در یونان عصر سلون بالاتر بود.

در بحبوحه این تشمت، حیات عقلی چین شوری عظیم داشت. در همین دوران بی سامانی شالوده زبان، ادبیات، فلسفه و هنر چینی نهاده شد. از آمیخته حیاتی که تازه به برکت تولید و سازمان اقتصادی سروسامان یافته و فرهنگی که هنوز در اثر بیداد سنتهای نیرومند و حکومت شاهنشاهی متحجر نشده بود، زمینه اجتماعی خلافتین دوره فکری چین فراهم آمد.

### ۱/۲- اوضاع اجتماعی در عصر کنفوسیوس

در اواخر قرن دوازدهم قبل از میلاد با ظهور دولت "چو" سلسله "شنگ" در چین منقرض گردید. در اواخر دوره حکمرانی سلسله "چو" یعنی سال ۸۴۲ قبل از میلاد، مردم بر دولت شوریدند و خاقان چین را از سلطنت خلع کردند. اندک زمانی بعد آخرین پادشا این سلسله به تخت نشست و با مرگ او ضعف دولت مرکزی بیشتر افزایش یافت و دامنه اختلافات و هرج و مرج وسیعتر گردید. امرا جز بتدریج نیرومند شدند و برای توسعه تصرفات خود به جنگهای خونین داخلی قیام کردند.

اوضاع اجتماعی و سیاسی چین آنروز، شباهت زیادی به آخرین دوره انحلال امپراطوری رم داشت. امپراطوری فاقد قدرت بود و دولت مرکزی حتی به حکومتهای دست نشانده خود نیز تسلط کافی نداشت و کشمکش میان حکمرانان جزء، امنیت و نظم اجتماعی را برهم زده بود. در مناطق مختلف از کشور چین بر اثر عدم نظم و امنیت، مردم مجبور به مهاجرت بودند و مناظرات و مشاجرات و بخصوص اشکالات اقتصادی، مردم را خسته و فرسوده کرده بود.

در چنین اوضاع و احوال بر اثر احتجاجات و مقتضیات اجتماعی ضرورت وجود متخصصین فنون نظامی از طرفی و علمای اقتصاد و مدیرین نظم اجتماعی که به اعاده رفاه اجتماعی و تحکیم مبانی اخلاقی بپردازند (نظیر کنفوسیوس که جوایگوی غالب این احتجاجات باشد) شدیداً احساس می شد. اگر در نظر بگیریم که در این قرن روابط خانوادگی چینیان سست شده و تقدس ارواح از بین رفته بود و جوانان بدون مشورت با بزرگان به دلخواه خود ازدواج می نمودند و طلاق را امری ساده و سهل تلقی می نمودند، لزوم بذل توجه به روابط خانوادگی که کنفوسیوس بعداً اینهمه روی آن اصرار نمود، کاملاً روشن خواهد گردید.

اگر در این میان توجه خود را از چین به دنیای آنروز معطوف داریم، متوجه این نکته می شویم که عصر بزرگ فلسفه یونان و چین در یک زمان در تاریخ جهان اتفاق افتاد و تقریباً می توان گفت



که در تمام جهان آنروز فکر انسانی در يك زمان شروع به ترقی و پیشرفت نمود . عصر کنفوسیوس همان عصر افلاطون و سقراط است و این جریان فکری ، فلاسفه بزرگ را در یونان ، بودا را در هند ، لائوتسه و کنفوسیوس را در چین که تمدنی قدیمی و زمینه مساعد داشت ، بوجود آورد . خلاصه در این دوره و در چنین اوضاع و احوالی بود که تعلیمات اخلاقی و سیاسی و مذهبی و عقاید و افکار کنفوسیوس در جامعه چینی ظاهر گردید و بتدریج بی آنکه شریعت و آئین جدیدی تلقی شود ، باموقیبت و توسعه بی سابقه ای رهبر گردید . ( ص ۱۸۲-۱۸۴ تاریخ ادیان دکتر علی اکبر ترابی )

۳- موقعیت فلسفی عصر کنفوسیوس

در قرون ششم و پنجم پیش از میلاد مسیح ، چین نیز مانند هند و ایران و سرزمین یهود و یونان ، نوابغ درخشانی در فلسفه و ادب بهار آورد . در چین مانند یونان ، روشنفکری آغاز این دوره بود . جنگها و هرج و مرجها راه پیشرفت فکر را باز کرد و مردم شهری را جوهای آموزگاران و وزیده ساخت تا هنرهای فکری را به انسان بیاموزند . از میان مردم آموزگاران برخاستند و بزودی در یافتند که الهیات بر پایه ای لغزان استوار است .

نامدارترین این سرکشان اندیشه " تنگ شی " *TENG - SHIH* بود که در او جوانی کنفوسیوس از جانب امپراتور شنگ اعدام شد . بنا بر کتاب لی تشه ، تنگ شی اصل نسبت حقوق و باطل را تعلیم کرد .

وی قوانینی در زمینه کفرشناسی فراهم آورد ، ولی این قوانین از مقتضیات حکومت شنگ دور بود . مقالاتی که تنگ شی در انتقاد از حکومت می نوشت ، به مذاق وزیر اعظم خوش نیامد و سرانجام کار به جایی رسید که حکومت با بریدن سرش به غاظه پایان داد . ( ص ۳۱۷-۳۱۶ داستان تمدن ، ویلی دورانت ، جلد اول )

لاوتسو LAO - TSEU قطب مقابل کنفوسیوس

( لاوتسو یا لاتسه مؤسس آئین توحیدی تائوئی (TAO - ISM) پرستش خدای منزله و مجرد مطلق کامل و جامع بنام " تاه " ، به سال ۶۰۴ پیش از میلاد در ایالت له (LEH) در روستائی بنام کوه چین (KEUH - JIM) که از بخش تسو (TSOW) بود ، در خانواده ای تنگ دست دیده به جهان گشود . پدرش لی (LI) نام داشت و کودک خود را لی پسه LI - PEH نام نهاد . از آغاز کودکی و جوانی او اطلاع صحیح و دقیقی در دست نیست ، همین قدر معلوم است که از ابتدای جوانی بسمت کتابدار کتابخانه سلطنتی چئو مشغول بکار شد و

و با اشغال این شغل فرصتی مغتنم برای ارضای خواست درونیش مبنی بر کسب دانش و علم و فلسفه بدست آورد و بتدریج با گذشت زمان دانشی وسیع یافت و به ابراز عقایدی پرداخت که بلند آوازه اش ساخت و به "لاوتسو" یعنی استاد کهنسال معروف گردید. او سالیان متعددی در این سمت باقی ماند و زمانی که سلسله چو منقرض گشت، او که جزو مقامات عالیرتبه دربار بود، تصمیم به جلای وطن گرفت و به عزم تبت رهسپار شد. گویند سوار گاو شد، مرزهای امپراطوری چین را طی نمود، مأمور گمرک "وین هی" از او خواست که حقیقت را به او بیاموزد، لذا چند روز نزد آن جوهای حقیقت نامتناهی بیاند و رساله معروف خود را که بیش از پنج هزار کلمه و متشکل از دو بخش تائو و تیه TAO و TE بود، بنام تائو تیه چینگ TAO-TE-CHING یا تائو تیه کینگ یعنی راه و فضیلت یا فضیلت و خرد تدوین نمود و آنرا به او سپرده از مرز گذشت و دیگر خبری از او بدست نیامد.

"لاوتسو اساساً مدتی طولانی از عمر خود را در انزوا بسربرد و چون آغاز به تعلیم نمود، غالباً عقاید و مقاصد خود را در قالب امثال بیان داشت، به خدای واحد اشارت و دلالت نمود. نظرش صرفاً حصر در حیات روحانی بود. به عقیده او انسان باید خود را با "تساو" قانون عمومی ابدی تطبیق نماید و خود را از جمیع امیال نفسانی پاک و مبرا سازد و به آن قانون عظیم هستی بپیوندد چه با تمرینات و ریاضت می توان بین روح و جسم هم آهنگی ایجاد نمود و به تقدیس و تنزیه رسید. او تعلیم داد که بدی را باید به نیکی پاداش داد و درستکار بود، اما کنفوسیوس معتقد بود که بدی را باید به عدالت مقابله کرد و احسان را به احسان معامله نمود. بنا بر آنچه ذکر شد، واضح است که آئین لاوتسو بر مبنای فلسفه و طریقه روحانیه صرفه استوار و تعلیمش آن بود که روح را باید بکلی از هواهای نفس پاک و منزّه ساخت تا سکون و اطمینان کامل یابد و این را تنها طریق نجات و سعادت بشر معین نمود. فلسفه اش تحسین کننده هندسه وجود و اثبات کننده احاطه نامحدود مهندسین خلاق آن و ایمان بخش خلق به تقدیرات ازلیته و مخالف اعتراضات منکرین خالق یکتا بود. فضائل خلقی را نعمت الهیه و ثواب برای نفس می دانست و در سخنانش راجع به امور مدنیه و اجتماعی و تربیتی تعالیمی نبود. مدت بهیستت و هفت سال معاصر کنفوسیوس بود و از فلسفه و طریقت وی دانشمندی بزرگ برخاستند و تأثیری بزرگ و عمیق در چین از او برجای ماند، بطوریکه هنوز شماره زیادی خانقاه تائو نیست ها در آن مملکت یافت می شود و پیروانش در چین بسیار و از نظر تعداد در درجه دوم اند و بسیاری از آنان در مسائل روحی پیرو لاوتسو و در امور مدنی و اجتماعی تابع کنفوسیوس می باشند. در موضعی از کتابش بنام "تائو کینگ" در وصف "تسا" چنین مسطور است: "ما به او توجه می کنیم ولی نمی بینیم گوش فرا می داریم اما شن شنویم او نمی شود محدود باشد. بی نام تأثیر می بخشد و ایجاد می کند. جوهری قبل از تکون عالم بود، بی شکل و بی تغییر و تنها

سرچشمه افزایش و آرایش بخش هستی و در سیلان و جریان مستمر وجود، مجرد و بعید و در عین حال پیوسته با ما و در دسترس ما و قانون گذار و مدبر اشیا.

و نیز در وصف "تا" و مال انسان چنین بیان داشته است:

"یکتا و آرام و لکن فعال است و تنها رفتار و کردار ستوده ما را به او نزدیک می سازد."

و اما ویل دورانت مستشرق شهیر نظرگاه او درباره "تائو" را چنین بیان می دارد:

"تائو یعنی راه. واژه مزبور اساساً بمعنی راه اندیشیدن و بلکه نمیدیشیدن است، زیرا در نظر تائوگرا، فکر امری سطحی و فقط در مباحثات مفید است با طرد فکر و تفکر، و اختیار کردن

حیاتی محقر و مقرون به گوشه گیری و سادگی و تأمل در طبیعت، می توان راه را پیدا کرد. دانش فضیلت نیست، بلکه برعکس هرچه دامنه آموزش وسعت یافته، بر تعداد اراذل افزوده شده است.

بدترین حکومتی که می توان به تصور آورد، حکومت فیلسوفان است. آنان هر یک از جریانات فلسفی را در نظر خود جمع می کنند و قدرت سختوری و پندارسازی ایشان درست نشانه ای از ناتوانی

آنان در عرصه کردار است. روشن فکر دولت را به خطر می اندازد، چه در قالب مقررات می اندیشد و می خواهد جامعه را همچون هندسه تنظیم کند، نمی فهمد که این چنین مقرراتی آزادی و شور

حیاتی امضای جامعه را از میان می برد. ساده دلی که در آزمایشهای شخصی خود لذت و نشاء کاری را با آزادی همراه است، در یافته باشد چون به قدرت برسد، کمتر خطر دارد. وی حتی

کتابت را اهریمنی و وسیله آشفتنی می شمرد. از کتاب و قانون دانان و مناعت اثری نخواهد ماند و فقط دادوستد روستائی برقرار خواهد شد."

باید دید طبیعتی که لائومی خواهد آنرا رهبر خود سازد چیست؟ استاد کهن طبیعت را کاملاً از تمدن تفکیک می کند و این همان کاریست که روسو در دورانی انجام داد که عصر افکار

جدیدش می خوانند. مقصود از طبیعت، حالت طبیعی است. جریان خاموش حوادث کسبه بنا بر آئین سنت روی می دهد، نظام پرشکوه نصول و آسمانست. طبیعت همانا "تائو" یا "راه"

است که در هر نهر و صخره و ستاره ای مثل است، قانون بیطرف و بی تشخیص و در همان حال قانون خردمندانه اشیا است. تائو اعلام می دارد که این هر دو "تائو" در حقیقت یکی است

و حیات انسانی با ضربان پدیدار و متعادل خود جزئی از ضربان عالم است. تمام قوانین طبیعت در این تائوی کیهانی اتحاد یافته و ذات واقعیت را پدید آورده اند.

لائومی گوید: در ایام پیشین، طبیعت، انسان و حیات را ساده و برخوردار از صلح و آرامش ساخت. در آن زمان جهان سعادت مند بود، اما پس از آن انسانها دانش یافتند، زندگی را بسا

ابداعات و اختراعات خود پیچیده ساختند، همت فکری و اخلاقی را از گف دادند، از کشتزارها به شهرها روی آوردند. و کتابنویسی آغاز کردند، پس نکبت های انسانی اشکهای فیلسوفان پدیدار

شد. خردمند از این آشفتنی شهری، از این بازار آشفته و شورانگیز قانون می گیرند.

اگر دولت به هرج و مرج افتد، اصلاح آن کاری شایسته نیست، بلکه باید زندگی مردم را وقف اجرای وظایف کرد و اگر مانع و مقاومتی پیش آمد، شیوه خردمندانه نزاع و ستیز نیست، بلکه گوشه گیری و آرامش جوئی است. پیروزی نتیجه تسلیم و شکست است. انفعال بیش از فعل است. پیروزی آفرین است و با لحنی مسیح گونه می گوید: اگر ستیزه نکنید هیچکس در جهان نخواهد توانست با شما ستیزه کند. گزند را با مهربانی تلافی کنید... با این شیوه همه به نیکی کشانیده می شوند.

وجه مشخص فلسفه چینی این است که به جای پارسایان، از خردمندان نام می برد و بیشتر به خرد می پردازد تا به نیکی. انسان آرمانی چینیان نیز نمونه زاهدی پرهیزگار، بلکه موجدی بالغ و آرمیده است، انسانی است که گرچه می تواند در جهان مقامی شایخ بیاید، ولی به آغوش سادگی و سکوت پناه می برد. سکوت آغاز خرد است. خرد را با الفاظ نمی توان ابلاغ کرد. کسی که "راه" را می شناسد از آن سخن نمی گوید. خردمند وقتی به ثروت و قدرت نمی نهد، بلکه مانند بودائیها، هوسهای خود را به کمترین حد می رساند.

چیزی ندارم که بدان ارزش گذارم... آرزو مندم که ظلمت کاملاً باز و برای جلا خالی شود... باید حال جلا به حد اعلی برسد و برای حفظ آرامش با نمروشی کاهش ناپذیر کوشش یکبار برده شود. چنین آدمی از نفع و گزند و عظمت و فرومایگی برکنار و والاترین انسانی است که در زیر آسمان کیود وجود دارد.

این است تصویری از یک روسوی باستانی، از فیلسوفی که زندگی بدوی و طبیعی را با تمام محدودیت و بی فرجامی اش می ستاید.

حیات میان ولتر و روسو، بین کنفوسیوس و لائو، بین سقراط و مسیح نوسان می کند. پس از آنکه از سر خیره سری در راه عقیده ای دنیوی می جنگیم و کنارش می گذاریم، بنوعی خود از جنگ مطول می شویم و دفتر عقاید کم مایه خود را به نهادگان می سپاریم و با زبان ژاک روسو و لائو به بیسهها می شتابیم با جانوران دوستی می کنیم و دنیا را رها می سازیم تا در دیگ خباثت خود بجوشند. لائو و کتابش تصویری گویا است از خردمندی بیزار و سرخورده از هرج و مرج و اغتشاش حاکم بر محیط خویش و آرزو مند بازگشت به یک زندگی بدوی و فارغ از این آشفتگیها و آلودگیها.

اصحاب و اخلاف لائو پس از او نمازها و دعاها را در طلب غفران و ترقی ارواح انسان درجهان دیگر وضع کردند که الی الحال در مواقع مخصوصه می خوانند و نیز پرستش الهیه متعدده مخصوصاً سه خدای بزرگ می نمایند و معتقد به ارواح شریره و تأثیرات آنها در عالم بشرند و به عالم بعد از مرگ و مجازات و مکافات اکیداً عقیده دارند و در خصوص اسباب و وسائل زندگانی چنان اند که گویا در این جهان نیستند.

پروان این آئین تا سال ۱۳۴۰ بالغ بر ۵۰۰۰۰۰۰۰ میلیون نفر بوده است که البته این

رقم بسیار کمی است ، زیرا اتباع این آئین می‌توانند در عین حال از آئین بودا و کنفوسیوس نیز پیروی کنند .

این آئین در چین ، کره و منچوری گسترش یافته است و از آنجائی که آئینی عرفانی است ، تفسیر فرامین آن موجب بوجود آمدن فرقه های زیادی گردیده است .

(مأخذ : ص ۷۸-۸۰ رهبران و رهروان و ص ۳۲۰-۳۱۸ داستان تمدن ، ویلی دورانت ، کتاب اول) و ص ۱۱۲۷ تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان و ص ۱۰۴ سرگذشت دینهای بزرگ

### اوضاع اجتماعی حاکم بر عهد تجلی کنفوسیوس ، مری و مصلح عظیم الشان چین

کنفوسیوس در عهدی بدینیا آمد که مملکت چین دچار هرج و مرج و پیریشانی و نزدیک به انقراض بود . صدسال قبل از کنفوسیوس ، سلطنت با عظمت و شکوهمند امپراطوران چین منقرض و مملکت چین به دوازده حکومت کوچک تقسیم گردیده بود و به طریق ملوک الطوائفی اداره می‌شد . در سراسر این کشور بزرگ انقلاب و ناامنی و رقابت و حسد و ستمکاری و ضعف حکومت و فساد اخلاق فرمانروا بود .

در آغوش چنین عهد تاریک و روزگار ناگواری که از هرگونه امید خوشبختی و آسایش و ترقی بی بهره بود ، حکم بینادل چینی پا به عرصه وجود نهاد .

(مکالمات کنفوسیوس ، ص ۱۲)

### تاریخ حیات کنفوسیوس

لقب اصلی بزرگترین معلم و مری آئین و امت چین کونگ فوتس KUNG-FU-TSE و یا کونگ تسی است ، کونگ نام خانوادگی و " فوتس " در زبان چینی بمعنی مولای مقدس است ، به تعبیر دیگر " کونگ هو " نام شخصی و " تسی " بمعنی معلم است ، لذا شاگردانش او را کونگ تسی یعنی " استاد کونگ " می خواندند . مبلغین زرتشت عیسوی که در چین اقامت داشتند کلمه چینی " کونگ فوتس " را بعداً به شکل لاتینی " کنفوسیوس " تبدیل نمودند . و از اینرو در زبانهای اروپائی به این شکل متداول گردید .

اما نام اصلی یا نام کوچک خود او " کی یو " بمعنی تپه یا کوه کوچک است و نام دومش " چونگ نی " بوده ، " چونگ " بمعنی پسر دوم و " نی " تپه ایست که بنا بر اعتقاد چینیان ، مادر کنفوسیوس در بالای آن از فرشته نگهبان تپه استمداد نموده تا فرزند پسرش به او عطا نماید .

### ولادت و دوره کودکی کنفوسیوس

خانواده کنفوسیوس به خاندان قدیم پادشاهان چین که در کشور "زونگ" حکمران بودند، منسوب بود. جد ششم خانواده "کونگ" نام داشت و از آن زمان این خانواده نام "کونگ" را برای خود اختیار نمود.

جد پنجم کنفوسیوس در نتیجه شورش از مملکت "زونگ" به کشور "لز" مهاجرت کرد. پدر کنفوسیوس "شولمانگ هو" از زن اولش نه دختر و از همسر دومش پسر لنگی بنام "مونگ پسی" داشت. در هفتاد سالگی با زن جوانی بنام "چنگ تسائی" CHING-TSAI از خانواده "بن" ازدواج کرد و حاصل این اقتران کنفوسیوس بود که در شهر "کوفو" از مملکت "لو" یا شانتونگ فعلی SHANTUNG در ۲۱ ماه دهم سال ۵۵۱ قبل از میلاد مسیح معاصر با کورش کبیر و فیثاغورث بدنیا آمد و در روز تولدش احتمالاً "کورش کبیر بر تخت پادشاهی جلوس نمود و در عصر او یهود از اسیری بابل به اراضی مقدسه بازگشت و سپاه کورش به مملکت یونان هجوم نمود".

سه سال داشت که پدرش درگذشت و با آنکه از خاندان خاقانی بود میراثی از او برای همسر و فرزندش بجای نماند، بهمین جهت کنفوسیوس از همان سالهای کودکی ضمن اینکه به فراگیری علم و دانش اشتغال داشت برای کمک به معیشت خانواده کار میکرد و شاید خشکی و وقاری که همه لوزاق کارنامه جیات او را رقم زدند، زاده این زندگی سخت از آغاز کودکی است. پسر از فوت پدر، مادر کنفوسیوس که زنی بزرگ بود، تمام هم خود را صرف تربیت او نمود و از تحمل هیچ زحمت و فداکاری در این راه دریغ نرورید. بهمین جهت بود که استعداد شگرفش در همان صغر سن به کیفیتی شکوفا شد که نشانه های محیر العقول از ترقیات علمیه و کشف حقیقت اشیا از او بروز نمود، چنانچه در پانزده سالگی مطالعه کتب مقدسه آئین قدیم چین را به پلیمان رسانید و در هفده سالگی به خدمت و شغل مملکتی مشغول شد که تا بیست و چهار سالگی بدان اشتغال داشت.

### جوانی و پسر کنفوسیوس

کنفوسیوس در نوزده سالگی ازدواج کرد و در همین هنگام نگاهبانی انبارهای گندم را عهده دار شد و در این شغل چنان کردانی و لیاقت از خود بروز داد که اندکی بعد وزیر بزرگ تسو سرپرستی تمام مزارع بخش را به او سپرد. در سال دوم این اقتران پسر از او پدید آمد بنام "پوهلی" که قبل از او درگذشت اما از او پسر بر جای ماند که منسیوس شهر، یگانه خلف و اثنین این معلم کبیر گردید و با بهارت دیگر کنفوسیوس ثانی چین شد.

کنفوسیوس برای اینکه بتواند آزادانه در تحصیل و تکمیل مقاصد خویش پیش رود، در بیست و

سه سالگی همسر خود را طلاق گفت و دیگر تا پایان عمر تأهل اختیار نکرد. مقارن با این احوال مادرش نیز وفات یافت و او طبق سنت آن زمان مردم چین، مدت سه سال به سوگ مادر نشست و در این مدت از شغل دولتی خود دست کشید و به مطالعه تاریخ و شعر و فلسفه و در همین حال تصفیه و تهیه افکار و تعالیم پرداخت. پس از پایان دوران عزاداری دیگر به شغل دولتی بازنگشت و کماکان به پژوهشهای خود ادامه داد و برای امرار معاش به آموزگاری روی نمود. برنامه درسی او مرکب از تاریخ و شعر و آئین مردم داری بود. می گفت: شعر منش انسان را می سازد، آئین ها و آداب و تشریفات پرورشش می دهند و موسیقی آن را کمال می بخشد. او نیز مانند سقراط شاگردان خود رازبانی درس می داد و چیزی نمی نوشت. برخلاف اکثر فیلسوفان از حمله به فرزانشگاه دیگر پرهیز می کرد و هیچگونه روش منطقی دقیقی را تعلیم نمی داد، بلکه شاگردان را تشویق به بحث می نمود و به آرامی خطاهای آنان را آشکار می ساخت و از آنان فراست فراوان می خواست و به این ترتیب هوس آنان را نیز می نمود. می گفت: راستی نمی توانم برای کسی که مشتاق نباشد، حقیقت را بگشایم و کسی را که نگران بازنمایی نیست، یاری کنم، اگر یک گوشه از موضوعی را به کسی بنمایم و او خود سه گوشه دیگر آنرا در نیابد، در رسم را تکرار نمی کنم. کار خود را به عنوان معلم و مربی اخلاقی درسی سالکی آغاز نمود. در آغاز بیش از تنی چند، شاگرد نداشت، اما بتدریج آوازه تعلیمش در اطراف و اکناف چین پیچیده به کیفیتی که از انحاء بخش لو و سایر ایالات چین دانشجویان بسیاری به او روی آوردند که شماره آنان در ظرف سه سال تا به آن حد افزایش یافت که زمانی که او درسی و چهارمین سال حیاتش با لا فتوسه ملاقات نمود، شماره آنان از سه هزار تن تجاوز می نمود. شهرت دانائی و احاطه روحانی او در همان عنفوان جوانی از مرز مملکتش نیز گذشت، بقسمی که دانشمندان و مردم نامی از ممالک بیگانه به قصد دیدار و کسب علم و معرفت از او به محضرش می شتافتند. و او نیز متقابلاً از این راه به اطلاعات وسیعی درباره زندگی و تمدن ملت های همسایه دست می یافت و بر معلومات خویش می افزود.

بیماناتش مستمعین را قانع می ساخت. هوش و فهم و خرد او موافق جوانی او بود و قسدرت فکر و احساسات روحی اش ماورای معرفت معمولی عهد و زمانش بود. از زبانش روح باستانی ملت چین تراوش می کرد و بهنگام سخنرانی حاضران سراپا گوش بودند.

به موازات آموزش نفوس، به علت نفوذش در شهزادگان به مسافرت و معاشرت با مردم و اصلاح سوء رفتار جامعه پرداخت و چون در آن عصر قسمتهای کثیره از مملکت چین در تصرف شهزادگانی بود که هر یک در قلمرو خود سلطنت و پایکد دیگر معاهدات و مقرراتی داشتند نخست در آن صفا سفر کرده اطلاعات واسعه یافته آنان را به تأسیسات و اصلاحاتی خردمندانه در جهت صلح و آراشتن کشور ترغیب و هدایت نمود و با توده مردم نیز معاشر شده در نشر فضائل و مصالح اجتماعی کوشید.

مانگ هه که یکی از وزیران امپراتور بود، فرزندان خود را به محضر کنفوسیوس فرستاد تا از معارف و نصایح کسب فیض کنند و کنفوسیوس بوسیله آنان به دربار "جو" در "لوپانگ" معرفی گردید اما از سر اقتضای از کارگزاران دوری جست و ملاقات با لائو خردمند را که در آستانه مرگ بود، ترجیح داد.

این ملاقات در سن سی و چهار سالگی در "لوپانگ" LO-YANG پایتخت چین رخ داد. کنفوسیوس که درباره این فیلسوف کهنسال بسنی چیزها شنیده بود، شوقی وافر به دیدارش داشت. در آن هنگام از سن لا نوسه هشتاد و هفت سال می گذشت. چون کنفوسیوس قصد دیدار این استاد کهنسال نمود به کتابخانه رفت و سرگرم مطالعه شد، صدای پائی شنید و چون سر برداشت مردی کهنسال با ریشی دراز و سفید را در مقابل خود دید و استاد را شناخت و به احترامش برخاست. لائو از او پرسید: چه کتابی می خوانی؟ پاسخ گفت: کتاب درگوتیها و شنیده ام که پیشینان نیز این کتاب را بسیار خوانده اند. لائو باز پرسید: مقصودت از خواندن چیست؟ پاسخ داد: این کتاب روش عدالت و دادگری را می آموزد. لائو درحالی که به قرار شده و در طول کتابخانه گام برهن داشت، گفت: عدالت و دادگری، اما بازگو ببینم آنها هرگز شنیده ای کس که کبوتری در نهایت سپید گونگی خود را در آب بشوید تا مگر سپید شود؟ می شک نه زیرا کبوتر خود سپید است. انسانها نیز چنین اند. چون دلشان پاک از رنگ ظلم و زشتی گردان، دیگر نیازی به آموزش و تعلیم عدل و داد نیست.

این گفتگو به درازا کشید و در طول آن گاه لائو و گاه کنفوسیوس سخن می زدند، اما بیشتر لائو متکلم و کنفوسیوس خامت و سماع بود. منجمله لائو از او پرسید: چرا تا این حد در مورد چیزهایی که مربوط به گذشته است، مطالعه و کنجکاوی می کنی و جوانی کسانی هستی که به خاک تبدیل شده اند و از آنان بجز سخنانی پراکنده برجای نمانده است؟ مردان خردمند به هنگامش رهبری کنند و چون فرصت و موقعیت دست ندهد، از کوشش باز ایستند. کنفوسیوس پاسخ گفت: چون من اینگونه می اندیشم که مردمان، پاک به دنیا می آیند و تحصیل دانش و کسب فضیلت آنان را تا پایان پاک نگاه می دارد و اما قبل از آنکه به دانشهای نوین دست یابند، لازم است تا به آنچه که گذشتگان کسب کرده اند و به شکل میراثی گرانبها برایشان باقی گذاشته اند، آگاهی و معرفت یابند، این است که من به زرفی دانش پیشینان را مطالعه می کنم. لائو اندر زرش داد: شنیده ام که سوداگر فراخ از خواست فراوان خود سخن می گوید و چندین می نماید که گویی به افلاک گراهمده و بزرگ مرد نیز گرچه از ادب و خرد لبریز است، لیکن در دانش خود تظاهر نمی کند و سادگی پیشه می نماید. بکوش تا بر امثال خود چیره آئی. غرور و نفوذ طلبی و خود نمایی راترك کن. چون از اینها به منش خود پیرایه ای نمی رسد. این است پند من به تو.



وبالا خره مسك الختام بپانش درموقع وداع با كنفوسیوس چنین بود: "هرکه بسیار می گوید، خود را به آسانی در منازعه و مشاجره گم می کند و هرکه آن حرفها را می شنود، دچار کج فهمی (سو تفاهم) می گردد و هرکه این خطر را می شناسد، راه راست میانه روی را از دست نمی دهد." بعد ها که اصحاب كنفوسیوس نظرش را در مورد لائو جویا شدند، در حقش چنین گفت: "من می دانم پرنده چگونه پرواز می نماید و ماهیان چگونه شنا می کنند و چارهایان چگونه می رنند و پرنده را می شود با تیر زد و ماهی ممکن است به دام افتد و زنبور می شود در تار عنکبوت گرفتار گردد اما يك اژدهائی است که نمی توانم بگویم بگویم چگونه بر هوار آمد و به آسمان بلند شد. من آن اژدها را دیدم، اولائو بود."

امیر چسی كنفوسیوس را بار داد و از تعریف او درباره "حکومت بسی خشنود شد": "حکومت وقتی نیک است که امیر امیر باشد و وزیر وزیر، پدر پدر باشد و پسر پسر." امیر خراج شهر گین-چیو را برای معیشت او عطا کرد، اما او این هدیه را نپذیرفت، بعد خواست او را بعنوان مشاور خود اختیار کند، ولی صدراعظم امیر او را از این کار بازداشت. در مدتی که در پایتخت لو اقامت داشت، با کمال آسایش به تحقیق کامل در مورد اوراق و اسناد مربوط به اخلاق و آداب و رسوم ملت و روشهای رفتاری مومنان دولتی و دستگاه سلطنت خاقان مشغول گردید و از این رهگذر بهره ای عظیم یافت. پس از پانزده سال به وطن بازگشت، اما انقلابی سیاسی در آنجا روی نموده بود و حکمران آنجا او را ناگزیر از گریختن به مملکت همسایه شمالی که در آن هنگام "تیزی" نام داشت، نمود. در آنجا نیز تحقیقات و تدقیقات خود را دنبال نمود و به تعمق و تدقیق در موسیقی عهد خاقان خاندان "شون" پرداخت ولی پس از دو سال اقامت در آنجا در نتیجه تحریکات و تهدیدات برخی مردم جاهل و بدمنش ناگزیر از بازگشت به شهر "لو" گردید. در این هنگام دیگر اثری از انقلاب برجای نمانده و با جلوس حکمران جدید براریکه سلطنت، امن و آسایش حاصل گشته بود.

در پایان سده (حدود ۵۰۰ ق. م.) به خواهش مردم شهر "چونگ لو" سرکلانتر آن شهر شد. گویند با انتصاب او به این مقام، درستکاری مانند مرض مسری در شهر شیوع یافت. از طرف امپراطور "تینگ هونگ" برای توفیق در این امر قدر دانی شد. وزیر کارهای عمومی و سپس وزیر دادگستری گردید و تعالیم خود را به مورد عمل گذارد، در انجام این منظور، کار خود را با تحقیق در مورد وضع زندانها و مردمی که در آنها بسر می بردند، آغاز نمود، آنگاه همه دادرسان و بازپرسان و زندانبانان را فراخواند و به آنان گفت: "من به زندانها سر کشیدم و دریافتم که در زندانها جز مردمان تنگدست و بیخوار و فرزندان کسی نیست و نیز دریافتم که تمام زندانبان مردمی نادانند، از این رو چنین بنظر می آید که تنگدستی و نادانی مردم را به بزه کاری و پایمال کردن قوانین سوق می دهد. اگر بتوانیم تنگدستی و نادانی را از میان برداریم، دیگر

جرم و جنایاتی رخ نخواهد داد. برای رهائی از چنگ نادانی و جهل باید به آموزش و پرورش عمومی توجه داشت و برای انعدام فقر و تنگدستی باید پیشه‌ها و هنرهای سودمند به مردم آموخت تا همیشه قادر بر آن باشند که از راهی شرافتمندانه معیشت خویش تحصیل کنند. برای تحقق این اهداف هر شما دادرسان است که خود درستی شعار خویش سازید. مردم بسه فرمانروایان درستکار نیازمندند، اگر فرمانروایان فاسد باشند، مردم هم فاسد و فاجر می‌شوند، اما اگر فرمانروایان درستی پیشه کنند، مردم نیز به ایشان تاسی خواهند نمود.

بدین ترتیب پس از دو سال بر اثر کاردانی و کجاست کنفوسیوس، زندانها از مجرمین خالصی گشت و دادگاههای ایالت دیگر مراجعینی نداشت.

"تینگ" امیر لو که مجذوب سیاست و کجاست او در اداره امور گشته بود، او را صدراعظم و مشاور خویش ساخت، مرید او گردید و اندرزهایش را بکار بست و در نتیجه دیری نپایید کنسه ایالت "لو" به سرزمینی نیرومند و توانگر تبدیل گشت و او محبوب و معتمد و پدرا اهالی گردید. شوکت و حشمت روزافزون "لو" موجب وحشت و اضطراب زمامداران ایالات مجاور گردید و درایت استاد حقد و حسد وزیران آن صفحات را برانگیخت. در چی وزیر مکاری نظر داد که برای تضعیف و پربشان سازی مجدد "لو" باید "تینگ" را از کنفوسیوس دور داشت، لذا، امیر چی گروهی دختران عشوہ گر را با یکصد و بیست اسب زیبا و بادپا برای او هدیه فرستاد و امیری را که به گفته کنفوسیوس باید سرمشق رهیایای خویش باشد، اسیر و شیفته اسبان و اختران دلیرها ساخت و از اداره امور مملکت بازداشت و لذا، دیگر به اندرزها و اندرزهای کنفوسیوس توجهی ننمود، لذا امور دولت و ملت آشفته گشت و او که جز مخالفت و بی‌اعتنائی حکومت شمری نیافت، با اکراه از مقام و شغل خود کناره گرفت و بعدها متذکر گردید: "هرگز کسی را ندیده‌ام کسسه تقوی را به قدر جمال دوست بدارد." بار دیگر بار سفر برپست و از وطن درگذشت. شاگردان دورش گرد آمده، حسب دستورش مأمور هدایت و تبلیغ در اطراف و اکناف چین گشتند. برای هدایت شهزادگان سعی بلیغ نمود، عالی مقامان بسپار به حسد برانگیخته شدند و حتی در قسمت شمالی چین خواست به وظیفه و شغل دولتی بپردازد، اما نگذاشتند. در این آوارگی پاسنش را نداشتند و به تحقیر و آزارش پرداختند. کرسنگی و بی‌خاممانی چنان رنج آور و وضع چنان آشفته و پربشان و سخت گشته بود که حتی شاگرد برجسته اش "تسه لو" نیز زبان به شکوه گشود که این چنین وضعی درخور یک انسان نیست، اما او طریقم تمام این مضائق و ابتلائات و معاندات با وسعت و رفعت نیت و علو همت و با اصحاب با عزم و اعتمادش اعمال خود را ادامه داد تا در سال هفتاد از حیاتش "کی" GAE یکی از شهزادگان که در جوانی مریدش بود، فرمانروا گردید و سه تن را با هدایای شایسته بسوی او گسیل داشت و از او دعوت نمود تا به سقظالراس

خود بازگرد و او این دعوت را اجابت نمود، اما دیگر هیچ شغلی را ولو بعنوان مشاور پذیرا نگشت، بلکه عده ای از بهترین اصحابش را گرد آورد، شروع به نوشتن آثار خود نمود که اکنون کتب مقدسه چینیان است. از بین سه هزار نفر اصحابش پانصد نفر صاحب مقامات رسمیه گردیدند و در وفات او در عقیدت و ایمان به روش او عمیق و مستقیم بودند و ده تن در معرفت و خرد و فکر و خصلت و سجیت، قربیت تامه به او داشتند. از آن جمله " هوای " HWUY از اصحاب مقرب او بود که بدین مضامین مکرراً در حق وی گفت: " من همیشه او را در حرکت و ترقی باقم، هرگز او را در طریق معرفت ساکن و واقف ندیدم. حکیمترین اصحابم یک مقصد دارد و دو چیز می داند ولی " هوای " یک مقصد دارد و ده چیز می داند. "

دیگر از اصحاب منتخب ده گانه اش تسزی لو " TEZEE-LOO که منجذب و ساعسی بود و " تسزی کونگ " TEZEE-KUNG مهربان و رقیق القلب که پس از وفات استاد بنائی در جنب مقبره اش بساخت و در همانجا اقامت نمود تا در همانجا دفن شد.

در این آخرین سالهای عمر، پسرش " لی " که جوانی بی استعداد و بی علاقه به کسب دانش و بی میل به پیروی از راه پدر بود، درگذشت، اما از او پسری بنام کی KEIGH بجای ماند که برعکس پدر ادب دوست و دانش پژوه بود و در حقیقت همتای جد خویش شد و در پرتو تعلیم او و با مدد ذوق و استعداد خویش بعدها به منسیوس شهسپر تبدیل گشت.

سرانجام کنفوسیوس در سن هفتاد و دو سالگی مقارن با سال ۳۲۸ ق م. پس از هفت روز بیماری درگذشت و شاگردانش باشکوه و تشریفاتی شایسته او را به خاک سپردند و مدت سه سال در کلبه هائی که در کنار مقبره اش ساختند، همچون پدر مردگان، طبق سنت آن زمان به سوگ نشستند.

( مآخذ: ص ۶۳-۵۹ رهبران و رهروان - ص ۳۲۲-۳۲۰ داستان تمدن، ویل دورانت، کتاب ۱ ص ۲۶-۱۱ مکالمات کنفوسیوس - ص ۹۲-۸۲ سرگذشت دینهای بزرگ و ص ۱۱۴۱-۱۱۳۵ تاریخ ادیان، کتاب سوم، پیدایش فلسفه )

دوره پرجنب و جوش عقلی و روحانی او از سی سالگی آغاز گردید و فعالیتهايش در این دوره در سه نقطه متمرکز گردید و به بهترین نحوی متجلی شد:

۱- گردآوری شاگردان با اصحاب و تعلیم و تهییت آنان در دایره فضیلت و معرفت. می توان گفت که این فعالیت های معنوی و روحانی به منزله تاج و هاج و شاهکار حیات دانای چین محسوب می گردد.

یگانه پسر کنفوسیوس " پویوسی " در سلك پیروان و مریدان او بود ، ولی آن لیاقت و استعداد را نداشت که وارث حقیقی و معنوی پدر گردد و این مسئله کنفوسیوس را بی اندازه اندوهناک و غمگین ساخته بود ، اما از همین پسر بی استعداد پسری پا به عرصه شهود نهاد که وارث معنوی کنفوسیوس گردید و با زوقی آتشین همه آثار جدش را جمع آوری کرده ، انتشار داد .

" یین هووی " مقرب ترین فرزند معنوی و تنها محرم اسرار این استاد دانا بود ، به نحوی که کنفوسیوس تنها برای او می توانست همه اسرار درونی خویش را فاش کند و تعلیم دهد ، ولی تسن خاکی این پیرو روشندل نتوانست در برابر شراره قوای معنوی و روحی تاب بیاورد و در سستی و دوسالگی روحش از قفس تن پرست .

۲- فعالیت دوم کنفوسیوس در این دوره عبارت از نگارش تألیفات و تعلیمات حکمت آموز خویش می باشد .

۳- فعالیت سوم دانای بهند دل چین عبارت از سخنان و اندرزهای سیاسی او با بعضی از پادشاهان و حکمرانان ممالک چین بود . او این کار مهم را مقصد اساسی و ثمره زندگانی و بالاترین آرزوی خود می دانست ، زیرا اعتقاد کامل داشت که نیک بختی و ترقی و رونق تمدن ملت چین و بلکه همه ملت های روی زمین بسته به صلاح نفس و پاکی طینت و دل و فضیلت اخلاقی پادشاهان و حکمرانان می باشد . او در همه جا و با هر یک از رجال سیاسی در گفتار و کردار خود کمال محبت و لطف و خوشرویی و ممانت را چنانکه شایسته حکمت و دانائی بود بجا می آورد .

صورت هایی که پیکر نگاران چینی از کنفوسیوس ساخته اند ، به او آخر عمر او تعلق دارد . سرش کما بیش بی پوست و چهره اش چنان خشن و جدی و ترس آور است که به شیخ طبعی و ملایمت تصادفی وی و حساسیت و ظرافتی که طیرقم کمال تحمل ناپذیرش به وی جنبه انسانی می داد ، مجال خود نمائی نمی دهد .

خصائل اخلاقی کنفوسیوس

از جلالت و شخصیت بارزی برخوردار بود ، خلقی قوی داشت ، در همه حال صبور و حلیم و در همه کار مستقیم و مقاوم بود ، در خطرات دلیر بود و تواضع را با عظمت در آمیخته بود . معلمی کهنه پرست بود و عقیده داشت که حفظ حدود در تعلیم و تربیت ضروری است . تقید به آداب همه چیز او بود . می کوشید لذت جویی غرایز را با خشکی و سختی کشی مشرب خویش تعدیل کند . خود را نه عاقل می نامید و نه متواضع ، بلکه وانمود می کرد که ناقل چیزها نیست که از خاقانان نیکوکار " یو " و " شوین " آموخته است . سخت آرزومند شهرت و مقام بود ، اما برای تحصیل آنها به هیچ سازش دور از شرافتی تن در نمی داد . بارها مقامات را رد کرد زیرا که کار بدگان آنها کسانتی بودند که حکومتشان به نظر او عادلانه نبود . به شاگردان خود پند می داد که انسان باید بگوید :

"مرا باکی نیست که مقامی ندارم پروای من اینست که برای تحصیل مقام، شایسته شوم." درموقع تعلیم به شاگردان خشم خود را بروز نمی داد و خطا را تکرار نمی کرد. برخلاف سایر قضات که صبر می کنند تا جرمی واقع شود و سپس درمورد آن به قضاوت و دادرسی می نشینند، قولا و فعلا عقیده داشت که باید کاری کرد که اصلا جرم واقع نشود تا نیازی به قضاوت و مجازات باشد. کسی را متهم نمی ساخت و هیچکس را به مبالغه نمی ستود و اگر چنین می کرد، بعد از آزمون آن شخص بود. درموقعی که وزیر دادگستری بود، برای حل مسائل دشوار با مأمورین مختلف حکومتی انجمن کرده، مشورت می نمود و بهترین و مفیدترین پیشنهادات را بکار می بست.

( مآخذ : ص ۶۳ رهبران و رهبروان - ص ۱۹۱-۱۹۲ داستان تمدن، ویلی دورانت، کتاب اول  
و ص ۱۶۸-۱۶۷ مکالمات کنفوسیوس )

### آثار کنفوسیوس

کتاب مقدسه، چینی که مبتنی بر اصل توحید و حاوی دستورات و تعالیم مدنی و اخلاقیه و تربیتی است، نخست چهار کتاب "کینگ" KING می باشد که کنفوسیوس آنها را اصلاح و خلاصه و تنظیم از اقدم تعالیم و کتب مقدسه، چین نمود و تعالیمی را نیز خود دستور و انذار داد که بعد از او جمع و تدوین گردید. معنی تحت اللفظی "کینگ" به زبان چینی بود یافته پشمی است که تار را در مجلس نگاه دارد و اما این کتب هارتند از :

۱- کتاب پیه کینگ YIH - KING یا کتاب تحولات. این کتاب دقیق که دارای قوانین و آداب حکمت عملی زندگی می باشد، قطعا نگارش خود اوست، زیرا در اواخر عمر همواره به این مسائل مشغول بود.

۲- شو کینگ SHOO-KING یا کتاب تاریخ که سرگذشت پادشاهان، نامداران، امیران، خاقانان و امپراطوران "یاو" و "شون" تا زمان حکمران "مو" است، به عبارت دیگر سیر تاریخ چین را در آن ازمنه که چین از وحدت برخوردار بود، نشان می دهد و شخصیت های کتاب (از دیدگاه کنفوسیوس) کسانی هستند که در زمره قهرمانان مدنیت و آموزگاران مردم چین محسوب می گشته اند.

این کتاب که امروز متداول است، بعد از کنفوسیوس تصحیح و تفسیر یافته و مورد انتقاد نویسندگان چینی واقع شده است.

۳- شی کینگ SHE KING یا کتاب سرودها که حاوی سیصد سرود ملی چین است طی هنوز ثابت نشده که آیا خود کنفوسیوس این سیصد سرود را از هزار سرود معروف انتخاب کرده است یا نه. در هر حال او اهمیت زیادی به نغمه و آهنگ این سرودها داده است.

۴- کتاب "لی کینگ" LE KING یا آداب نامه و یا فضائل اخلاقی . کنفوسیوس مراعات آداب و نظم و نزاکت را بسیار ارج می نهاده و آداب معاشرت را عاملی بسیار مهم در ساخت منش انسانی می دانسته است. او بسیاری از مطالب این کتاب را از کتاب "تعلیمات اخلاقی" متعلق به عهد خاندان سلطنتی "هان" اقتباس کرده است.

این چهار کتاب همانطور که ذکر شد، جوهر و اصلاح تمامت آثار قدیمه چین می باشد.

۱- "چون چی یو" CHUN-CHIU یا کتاب بهار و خزان که تاریخ موجز و فشرده ای

در مورد زادگاه و موطنش "لو" است و اخبار سالانه از ۷۲۰ تا ۴۸۰ ق.م. را شامل می شود.

۲- "لون یو" LUN-YU یا کتاب مکالمات . این کتاب مهم و معروف چند سال

پس از وفات استاد کنفوسیوس توسط پیروانش تألیف و در رساله ای مشتمل بر بیست باب جمع آوری و شامل پرسشهای مریدان و پاسخهای کنفوسیوس و بیانات فلسفی او می باشد.

۳- "تاهیهو" به معنی تعلم عظیم نوشته "تسانگ سین" از اصحاب کنفوسیوس

۴- "چونگ مایک" بمعنی تعلیم شخص حقیر منسوب به "کونگ کئیس" پسرزاده کنفوسیوس.

۵- کتاب منسیوس

۶- کتاب موسیقی

تعالیم مندرجه در کتب کنفوسیوس تماماً در فضائل اخلاقی و آداب و حسن سلوک انام بایکدیگر و وظایف لازمه اولاد نسبت به والدین و سلطان نسبت به رعیت و بالعکس و اعضاء خانواده بایکدیگر و امثال ذلك و بالعمله حقوق متبادله ملکی و انتظامات ادبی و اخلاقی و دادگری تام و کامل در مملکت و تقریباً بر همان سیاق اندر زکونه گستان و بوستان سعیدی است.

( مآخذ : ص ۶۵-۶۳ کتاب رهبران و رهروان - ص ۲۹-۲۶ مکالمات کنفوسیوس - ص ۱۱۴۳ -

۱۱۴۱ تاریخ ادیان ، کتاب سوم پیدایش فلسفه )

### اساس تعلیمات کنفوسیوس

کنفوسیوس دینی به معنای حقیقی تأسیس ننمود ، از این رو نمی توان او را در زمره انبیاء و شارحان ادیان جهان مانند برهما ، زرتشت ، موسی ، عیسی و محمد (ص) شمرد ، زیرا بانسان این ادیان همه احکامی برای زندگی افراد بشر و مکاتبات و مجازاتی برای اعمال نیک و بد در دنیا و آخرت و قواعد و شرایطی برای اجرای آداب و رسوم مذهبی برقرار و تبلیغ کرده اند ، لیکن در تعلیمات کنفوسیوس اثری از این مسائل نیست ، اما به تصدیق همه دانشمندان کنفوسیوس بانسی مذهب رسمی دولت چین است و این مذهب در حقیقت يك فلسفه اخلاقی است که به جامه قدسیت آراسته است ، چنانکه پروفیسور هاینریش شمید SCHMIDT مؤلف فرهنگ فلسفه به زبان آلمانی می نویسد :

" در مذهب فلسفی کنفوسیوس فضائل نظری و علمی اخلاق پسندیده با کمال لطف تجلی کرده است. این حکیم بنیاد دل در افکار عالی خویش فضائل اخلاقی و حقایق حکمت عملی را چنان بهم الفت داده و هماهنگ و دلبرها ساخته است که هر تاریخ نویس محقق بسهولت درمی یابد که چگونه دولت بزرگ آسیای شرقی یعنی چین، هزاران سال در زیر نفوذ معجز آسای افکار اساسی کنفوسیوس در عظمت و اقتدار خود استوار مانده است. اساس تعلیمات کنفوسیوس را فضائل اخلاقی ساده تشکیل می دهد و این تعلیمات ارکان حکومت را بر مبنای محکم عقل و زندگی و جامعه ملت را بر پایه عدالت و درستکاری و تفکر و صداقت و خلوص تبت و میانه روی و اطمینان و اعتماد استوار می سازد، عبارت دیگر پیروزی فرمان وجدان بر هوای نفس در انضام و مراعات احترام و تعظیم نسبت به خود و دیگران و در یک جمله اجرای احکام عقل

کلی جهان، در تعلیمات این دانشمند عظیم الشأن جلوه گر گردیده است. مقصد بلند کنفوسیوس این بود که کاخ زندگی کسی ملت خود را بر روی چنان بنیان محکم عقلی استوار سازد که هر یک از افراد ملت به وسائل آسایش خویش به سهولت دست یابد و کامیاب شود و وظیفه خدمت به جامعه را با کمال شرافت بجا آورد.

او می خواست که بیش از همه این فضائل و صفات را در ذات فرمانروای ملت که پیوسته با عقل کلی مربوط است، جلوه گر سازد.

کنفوسیوس اوضاع عصر طلائی چین باستان را کمال مطلوب و هدف آمال خود قرار داده بود، عصری که در آن خاقان با فضیلت مانند "یا او" و "شون" فرمانروائی می کردند. او معتقد بود که می توان این عصر طلائی را احیا نمود، اگر مردم بخواهند و همت نمایند. برای تشویق ملت چین به تجدید چنین عصری، همانطور که قبلاً در بخش آثار او دیدیم، به نگارش تاریخ عصر باستان مبادرت نمود.

به اعتقاد او، انسان فطرتاً نیک منش است لیکن هوای نفس و سرمشقهای بد، فطرت نیک و دل پاک او را آلوده و بد منش می سازد، از اینرو تعلیم اخلاق نیک نخستین وظیفه حکومتها می باشد. شهربار یا خاقان نخستین مربی و معلم نوع بشر در روی زمین است.

نقطه مرکزی تعلیمات کنفوسیوس اطاعت اولاد از والدین و اطاعت ملت از اوامر دولت و خاقان بود و معتقد بود که هر فردی می تواند از این طریق به درجه کمال فضیلت اخلاقی و شرافت انسانی برسد.

کنفوسیوس اصلاً نمی خواست راه یا مسلک نوین فلسفی یا اخلاقی پدید آورد، بلکه مقصود و منظور او در نقش یک آموزگار و رهبر اخلاقی صرفاً ارائه راهی برای نجات ملت خود، که در زمان وی دچار فساد اخلاقی شده و نزدیک به انقراض بود و نمایاندن طریقی برای ترقی و پیشرفت آن

بود .

اومشتاق پرورش مردان آزاده و شرافتمند و ارجمند در میان ملت خود بود ، یعنی کسانی که جهان عیان و پنهان را با دیده دل و روح ببینند و بطرف الله ناظرواز ماسوایش منقطع و آزاد باشند .

راجع به نشأه بعد از موت و کیفیات آن به چند اشاره اجمالی اکتفا نمود و برای منع عبادت و پرستش خدایان خانوادگی معموله در بین چینیان اصرار و اقدامی ننمود . وجهه آئین خود را صرفاً بر مبادی ادبی و اخلاقی و اصلاح و تعدیل حیات عائله و نصیحت هیئت حاکمه در تمشیت امور جامعه و اطاعت متقابل ملت از خاقان و حکومت قرار داد . به عبارت دیگر آئین کنفوسیوس را می توان نوعی از نظام حکمت عملی در جهت تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن محسوب داشت . بنظری که به اعتقاد چینیان عقل کل بود ، دنیا مجموعه ای است که تحت وظایف و اخلاق اداره می شود و تنها چیزی که قابل ملاحظه و اهمیت است ، خانواده و مملکت می باشد و تکامل انسان صرفاً در انجام وظایف نسبت به پادشاه و خدا و مسئولیت در قبال آینده است و در بین صرفاً رابطه ای مقدس بین افراد بشر و گذشته است . احترام به گذشتگان و روش ، بهینش و کنش آنان ، منش او را نشان می دهد .

( ص ۲۴-۲۹ مکالمات کنفوسیوس )

فلسفه چینی یا جوهر تعالیم کنفوسیوس

این فلسفه بیان می دارد که :

مبدأ المبادی و جوهر الجواهره مقدس از جسمانیت است و اساس و تدبیر و تربیت عالم خلقیت به يد قدرت اوست . . . این مبدأ وجود در کلمات کنفوسیوس بنام " تاکیه " TAO - KEIH یا " تاو " ( اصل الاصل ) و بنام " تیسین " ( آسمان ) و " شانگی " ( حاکم علی الاطلاق ) تعبیر شد . خصوصاً در شی کینسنگ الوهیت را اعلی الوجود و حاضر در کل امکنه و ناظر بر کل اشیا " لا یحزب عن علمین شیئی " وصف کرده ، گفت او می خواهد بشر با یکدیگر به صلح و اتحاد و برادری معاشرت و زندگانی نمایند . او نه فقط امر به عمل راست می کند بلکه امر به نیت و آرزوی راست می نماید و اینکه باید مراقب رفتار خود باشیم و قیام بر سلوکی متین و رفیع نمائیم که چون قصری مشید فضیلت را در خود جای دهد ، چه ممکن است عیب یک برلیمان را با پاک کردن با دقت زائل نمود ، ولی اگر در کلمات عیبی نمایان گردد ، راهی برای محو کردن آن نیست . تواضع یگانه اساس کل فضائل است . اعتراف به عدم اقتدار خود راهبها شدن برای تعلیم دیگران است چه از آن لمحہ که انسان از خود پر و مغلو از عجب بی مغز منتفخ نباشد ، هر خوبی را که در صبح بیاموزد ، در شام بموقع عمل خواهد گذارد . آسمان در ته قلوب ما بدانگونه موجود و حاضر است



که روشنی در غره تاریک. باید ما خویش را مشابه او سازیم تا مانند او آلت موسیقی به یک آهنگ و به یک درجه هم آواز شویم و باید خود را به او متصل نمائیم مانند د لوجی که بنظر یکی می آید و باید در هر آنی که دستش برای عطا باز است، به عطا او برسیم. هواهای نا- مشروع ما ابواب قلوب ما را در مقابل او بسته.

در این طبقه است که تمام عالم وجود چه حی و یا غیر حی از اصل الاصول مذکور جاری از عالم سرمد پدید آمد که در یک دوراهی بواسطه مد و جزر یا بعبارت آخری بواسطه نهض فعال غیر منقطع و نهض ساکن فعالیت و عمل نموده، اولی مانند اصل مذکور در لغت چینی "یانگ یا یونگ" YANG - YUNG و دومی مانند اصل مونث "یین یا یون" YIN-YUN است و در راه مذکور جوهر مثبت و منفی گشتی خوانده می شود و همینکه وجهه مدی فعال باقی متحد و پتشر رسید، عمل ساکن و قوی گردید و از این امواج تمامت وجودات ماده زمانیه تأمل یافت و بهمین طریق استتسار خواهد یافت و ماده و روح دو نتیجه متقابل آنند و یکی متعادل به کثرت و دیگری مایل به وحدانیت است و کثرت همین وحدت یک قانون عمومی و دائم وجود می باشد و انسان شمره ای از ترقی نهائی این عمل است و طبع انسان که مانند یک شمره اعلی است، کاملاً مقامش محفوظ است و از پنج عنصر تکوین یافته: احسان بر، موافقت، حکمت و صمیمیت که باطن انسان را تشکیل داده و محدود ساختند. (۱) ولی همینکه در تماس با عالم خارج آمد، به نزاع قیام می نماید و چون فرمان طبع خود را متابعت نماید عملش خوب و نتیجه مطلوب می شود و چون به نوع افراط تحت تأثیر عالم خارج واقع شود، عملش دیوی شده، نزاع بین این دو نیرو رخ گشاید و شخص مقدس آن کس است که در هر دو مقام نظری باطنی و فطرتی امین داشته باشد و آن کس که بی تکلف اطاعت فطرت اصلیه نماید، همه افکار کاملاً عقلی و اعمالش کاملاً پسندیده و کلماتش درست است.

ویژگی گفتارهای کنفوسیوس، همانگونه که قبلاً نیز ذکر شد، در اینست که راجع به ملوورا الطبیعه و حیات انسانی در نشأه دیگر و بطور کلی راجع به فلسفه نظری الهی ذکری مختصر و جامع نموده و به اصل مقصود خود که تهذیب اخلاق و اصلاح بشر و فلسفه عقلی است پرداخته و اخلاق کریمه و فضائل و آداب اجتماعی را نفوذ و سلطه عجیبی داده است. منظور کنفوسیوس این بود

۱- از افسانه های باستانی چین است که "یو" ازدهای نه سر را کشت و از خویش جهان را ساخت و "یانگ" پدر آسمان و "یین" مادر زمین است و از ایشان پنج عنصر متولد شد و از آنها جهان پدید آمد.

که پاکترین ریشه های دینی و اخلاقی را در طبیعت بشر غرس نماید و در این عمل توفیق یافت. مبداء و مال این آئین محبت عائله و اداء وظیفه است. به ملوک تعلیم داد که با رعایا مانند اولاد خود سلوک نماید و به رعایا دستور داد که به ملوک مانند آباء خود احترام کنند و همه را مجذوب و مجبور به پیروی نمود، بخدی که می توان او را معلم بزرگ ادب و احترام شمرد. وی بیش از هر چیز اخلاق را مورد توجه قرار می داد. هرج و مرج عنصر خود را هرج و مرج اخلاق می دانست و معلول ناتوان شدن عقاید کهن و پخش شکاکیت سوسطانی در باره صواب و خطا می شمرد و عقیده داشت که برای درمان آن باید دانش بیشتری بدست آورد و با ایجاد زندگی خانوادگی منظم، اخلاق را احیا کرد. طب لباب برنامه کنفوسیوس را می توان در رهنده مشهور کتاب "آموزش بزرگ" یافت:

"پیشینمان که می خواستند فضیلت اعلی را در سراسر شاهنشاهی پخش کنند، نخست امارت های خود را بخواهی انتظام می بخشیدند. برای انتظام بخشیدن به امارات خود، ابتدا خانواده های خود را نظام می دادند. برای نظام دادن به خانواده های خویش اول نفوسشان را پرورش می دادند و برای پرورش خویشین نخست قلوب خویش را پاک می کردند. برای پاک کردن قلوب خود ابتدا می کوشیدند تا در افکار خویش صادق باشند. برای اینکه در افکار خویش صادق و صمیمی باشند، اول دانش خود را تا برترین مرز می گسترده اند. گسترش دانش زاده پژوهش در احوال اشیا است. از پژوهش در احوال اشیا دانش کامل می شد. از کمال یافتن دانش افکار انسان خلوص می یافت. از خلوص افکار انسان، قلوبشان پاک می گشت، از پاکی قلوبشان، نفوسشان پرورش می یافت. از پرورش نفوسشان خانواده هایشان نظام می گرفت. از نظام گرفتن خانواده هایشان امور امارات قوام می پذیرفت. از گردش درست امور امارات سراسر شاهنشاهی به آرامش و سعادت می رسید."

اینست شالوده و جوهر فلسفه کنفوسیوس؛ فلسفه کنفوسیوس می خواهد انسان کامل بسازد آورد. این فلسفه مانند مسیحیت هدفی تعیین می کند اما برای رسیدن به آن نزدیکی در دسترس نمی گذارد.

شیوه انسان برتر

بنابراین، خرد در خانه آغاز می شود و بنیاد جامعه فرد است منظم، در خانواده ای منظم. کنفوسیوس در این نکته با کونته همداستانی دارد که تکامل نفس ریشه تکامل جامعه است. چون تسه لو پرسید: "انسان برتر چگونه پدید می آید؟"، کنفوسیوس پاسخ داد: "از طریق پرورش نفس، با مراقبت و حرمت" از خلال مکالمات کنفوسیوس می توان صورت انسان آرمانی او (خردمند) را که از فیلسوف پارسیا ترکیب شده است، بدست آورد. ابر مرد کنفوسیوس سه فضیلت دارد که

یکی در نظر سقراط و دیگری به عقیده نیچه و سومی از دید مسیح فضیلت اطلی است : "عقل ، شجاعت و شکیبائی "

انسان برتر نگران است که مبادا به حقیقت نرسد ، از فقرهاکی ندارد . صادق و بی غرض است . . . هشیار است که در آنچه می گوید چیزی نادرست نباشد . اما انسان برتر عقل محض نیست ، صرفاً " محقق یا دوستدار دانش نیست ، همچنانکه عقل دارد ، منش نیز دارد . هنگامیکه سجایا بر عمل پیشی گیرد ، سادگی روستائی نمایان می گردد . وقتی عمل افزونتر از سجایا باشد ، آداب و اطوار منشیمان ناشی می شود و زمانی که عمل و سجایا به تساوی بیامیزد ، آنگاه انسانی در کمال فضیلت بهار می آید . هوشمند کسی است که عقلش بر پایه نمود های جهان محسوس استوار باشد .

شالوده منش صداقت است . مرد برتر " پیش از سخن گفتن عمل می کند . " و آنچه انسان هست می جوید ، در دیگران است . بندرت سخن می گوید و چون سخن گفت ، جان کلام را جلوه گیر می سازد . در گفتار و کردار میانه رو و معتدل است . هنگامیکه خواسته ها و ناخواسته های او تحت نظام نباشد ، اشیا همچنانکه از برابر او می گذرند ، او را به شکل خود می گردانند . انسان برتر چنان تکاپو می کند که راه او در همه نسل ها راهی عمومی باشد . چنان رفتار می کند که رفتارش در همه نسل ها قانونی کلی باشد . " چهار قرن پیش از هیلل HELLAS و پنج قرن پیش از مسیح قانون طلائی : " هر کس میسند آنچه تو را نیست پسند " را می پذیرد . با اینهمه کنفوسیوس مایل نبود مانند لا اوتسوهدی را با نیکی پاسخ دهد ، می گفت : " آزار را با عدالت جواب ده و مهربانی را با مهربانی . "

" اقتضای منش انسان برتر همدردی سرشار با همه انسانها است . از مزایای مردم دیگر خشمگین نمی شود . با همه رأفت و ادب می ورزد ، طی زبان به ستایش ناروا نمی کشاید . فرودستان را خوار نمی دارد . کوشا و جدیست . نسبت به همه حد را نگه می دارد . "

( ص ۳۲۲-۳۲۴ داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول )

شاید ذکر مقصود کنفوسیوس از چند کلمه زیر بتواند ما را در فهم افکار و تعلیمات او بیشتر

یاری دهد :

۱- آسمان یعنی منبع قضا و قدر و نظم دهنده حیات و ترقیات عالم

۲- قوه قاهره جهان یعنی آفریدگار و کردگار جهان

۳- دل و قلب به معنای روح

۴- روشن نیک یا راه راست یعنی صراط مستقیم ( مصطلح در قرآن کریم )

( ص ۳۶۳-۳۲۴ داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول )

سیاست کنفوسیوس

بنظر کنفوسیوس جامعه قائم به فرمان بردن کودکان از پدران و مادران و اطاعت زن از شوهر است و چون اینها نباشد، هرج و مرج پدید می آید. تنها یک امر برای این قانون اطاعت برتری دارد و آن قانون اخلاق است. فرزند در عین خدمت به والدین، می تواند آنان را به حقوق نکوهش کند، اما به آرامی. هرگاه فرمانی نادرست باشد، باید فرزند در مقابل پدر خود مقاومت کند، و وزیر در برابر خداوندگار خویش بایستد. این سخن را می توان یکی از ریشه های نظر منسیوس دانست که می گوید انقلاب حقیقی الهی است که به مردم داده شده است. مردم را اکنون مسلم و واقعی حاکمیت سیاسی می داند، زیرا هر حکومتی که از اعتماد انسان بی بهره شود، دیر یا زود سقوط می کند.

بنظر کنفوسیوس نخستین اصل حکومت نیز مانند بنیاد منش انسانی، صداقت و اخلاص است، از این رو وظیفه عمده حکومت، ایجاد سرمشق نیکوست.

وی درباره کشتن مردم نادرست بخاطر مصلحت مردم راست روی گوید: "چرا در رتق و فتق امور حکومت دست به کشتن زنی؟ هوسهای خود را به آنچه خیر است بختی کن تا مردم خوب شوند. رابطه کهتران و مهتران همچون رابطه باد و علف است، وقتی که باد بر علف می وزد، علف باید در برابر آن خم شود. کسی که باتقوی حکومت می کند، به ستاره قطبی می ماند که خود برجای قائم است و همه اختران بسوی او می گرایند."

ایجاد الهی سرمشق خوب نخستین ضرورت حکومت است و انتخاب خوب در عین ضرورت. در کتاب "شو کینگ" چنین آمده است:

"اداره حکومت وابسته به انتخاب مردان (شایسته) است. چنین مردان باید تا حد امکان از بستگی با بیگانگان اجتناب ورزند. باید از تجمل دربار بکاهند و خواستار بسط دامنه توزیع ثروت باشند. باید کفرها را کاهش دهند و بر تعالیم عمومی بیفزایند، زیرا در اثر تعالیم، امتیاز طبقات از میان می رود. باید تعلیم مؤثرات عالی را به مردم متوسط ممنوع ساخت، اما موسیقی را به همه آموخت."

"حکومت باید به آداب نیکو نیز عنایت کند. در عرصه سیاست آئین مردم داری برای مردم همچون سدی در مقابل افراط کاری های شیطانیت است."

"چون اصل مهم همانندی بزرگ فرمانروا گردد، سرمایه جهان جمهوری می شود، مردان بسا استعداد و فضیلت و لیاقت را برمی گزینند و صلح عمومی بوجود می آورند. با این شیوه مردم تنها والدین خود را والدین نمی دانند و تنها کودکان خود را کودکان نمی شمارند. سالخورده گان تا هنگام مرگ از وسائل معاش برخوردار و میانسالان صاحب کار و حرفه خواهند بود و جوانان

به لوازم نشو و نما دست خواهند یافت. حقوق همه محفوظ و محترم است. همه به تولید ثروت می پردازند، اما سر آن ندارند که ثروت را برای کامرانی خویشتن نگهدارند. دزدان و کسج-دستان بظهور نخواهند رسید.

( ص ۳۲۶-۳۲۴ داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول )

او شرط بقای هر حکومت را منوط به ایمان و اعتماد مردم به حاکم خویش می دانست و اولین اصل حکومت را ، چون بنیاد منش انسانی ، صداقت و اخلاص می شمرد و معتقد بود که حاکم باید نمونه عالی سلوک باشد و مردم نیز از راه تقلید به رفتار مسیح کشانده شوند .

( داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول ، بخش سوم ، ص ۹۲۲ )

### طرق نیل انسان به مقصد عالی تمدن حقیقی و کمال انسانی از دیدگاه کنفوسیوس

۱- همه آدمیان در آغاز آفرینش ، یک نژاد داشته و به قدرت یک نیروی بزرگ آفریده شده اند و از این رو با هم برادر و برابرنند و خانواده جامعه بشر را تشکیل می دهند .

۲- این برادری و برابری را بوسیله احساسات پاک یعنی روح می توان فهمید و ادراک نمود .  
۳- برای عملی کردن اراده آفریدگار در روی زمین ، که عبارت از رسانیدن آدمیان به درجه کمال می باشد ، بهترین راه پیدا شدن پادشاهان نیرومند و متدین و با فضیلت است که از طرف آسمان برای تربیت و تعلیم آنها مأمور می شوند و با قابلیت خاص و همه گونه نیروهای لازم آماده خدمت به آنها می گردند .

اینگونه پادشاهان تنها به دستگیری مردان لایق و باهمت و دانشمند می توانند مقاصد عالی خدادای خود را بموقع عمل بگذارند و جامعه بشر را به شاهراه تمدن و کمال حقیقی هدایت کنند . هر حکمرانی که این اساس را نهدیرد و برخلاف آن رفتار کند ، بناچار از مقام خود برکنار می شود ، زیرا او برضد اراده و امر و نقشه آفریدگار جهان رفتار می کند و جامعه بشر را به پرتگاه فساد اخلاق و انقراض می کشد و در آن سقوط می کند .

۴- وسیله مهم دیگر برای رسیدن به مقصدی که خداوند برای جامعه بشر معین کرده ، عبارت است از دین پاک و آئین مذهبی . این وسیله خدمت بزرگی به اصلاح نفس و پرورش دلها است ، لیکن دو شرط برای اجرای آن لازم است : یکی داشتن قوه ایمان و پاکی دل از هرگونه هوی و هوس نفسانی و دیگری بدور کردن هرگونه خرافات و اوهام از سایره آئین مذهبی . . . این وظیفه مقدس خود یک سلطنت روحانی است و مأموران آن هرگز نباید قوای آسمانی خود را برای غصب سلطنت جسمانی و مقاصد خودپرستانه سوء استعمال کنند .

۵- تعلیم و تربیت افراد نیز یکی از وسایل خدمت به جامعه است. در این وظیفه پرورش دادن روح باید در درجه نخستین در نظر گرفته شود، زیرا تنها بوسیله این وظیفه ممکن است شهرواران پاکدل و با قدرت و دانشمندان حقیقی و راهنمایان بی‌ریا و نیک سیرت برای جامعه بشر تربیت و آماده کرد.

۶- سعی در پراکندن و رسیخ دادن فضائل اخلاقی در دل‌های افراد جامعه مهمترین وظیفه حکمرانان دنیوی و مزیبان اخلاقی هر ملت است. در اجرای این وظیفه بزرگ نباید به سخن و قانون یا سرزنش و تشویق اکتفا کرد، بلکه هر مأمور و هر آموزگار و هر راهنمایی باید زندگی و نفس خود را نمونه درخشان و سرمشق دل‌های فضائل اخلاقی سازد، چنانکه هر کس با او روبرو شود یا سخنان او را بشنود، در دل خود ذوق آتشین برای کسب تعلیمات وی و حسن تعمیم و احترامی شعف‌آمیز نسبت به او احساس کند.

( ص ۸۸-۸۷ مکالمات کنفوسیوس )

دانشمند چین شناس آلمانی، ریچارد ویلهلم معتقد بود که: "کنفوسیوس در نتیجه تحقیقات عمیق و طولانی درباره آثار پادشاهان عهد باستان چین نظری روشن و مقصدی والا درباره تمدنی درخشان حاصل نموده، بخوبی می‌دانست که در هر یک از کارهای بزرگ تاریخی مقتضیات و شرایط زمان و مکان تأثیر بزرگی دارد و بسیار چیزها را به جریان زمان واگذار باید کرد. به تأثیر این نظر در برابر نمونه‌های درخشان عهد باستان سرستایش فرود می‌آورد ولی در عین حال اندیشه خود را آزاد نگاه می‌داشت. چون در زمان خودش شمرانه تمدن و فضیلت از هم گسسته و دولت و ملت چین دچار فساد اخلاقی نزدیک به انقراض شده بود، کنفوسیوس خود را از جانب آسمان مأمور دید که تمدن و فضیلت اخلاقی را از روی نمونه‌های درخشان پادشاهان نامور و توانا و خاقانهای روشن بین پاکدل عهد باستان از نوزنده و درخشان سازد.

کنفوسیوس ایمانی قوی در دل احساس می‌کرد که در خود قوت و قدرت کافی برای تأسیس یک تمدن درخشان عالی دارد. این ادراک و ایمان هسته و ریشه شخصیت قوی او بود. تمدن نوی که او می‌خواست بر روی ویرانه تمدن دوران امپراطوران "جو" بسازد، گرچه از حیث تشکیلات با تمدن قدیم مربوط می‌شد ولی با کمال آزادی بر وفق شرایط و مقتضیات زمان بنا می‌شد و تجلّسی می‌کرد.

او نغمه سرائی و نواختن ساز را با سرودهایی که خود برگزیده بود، بسیار دوست داشت و اغلب اوقات مریدان را تشویق به تمرین موسیقی و آوازخوانی می‌کرد و خود نیز گاهی با ایشان در خواندن و نواختن شرکت می‌جست و موسیقی را جزء لازم تعلیم و تربیت پیروان می‌شمرد.

### نیزه فی از سخنان قصار کنفوسیوس

"من از پانزده سالگی طالب حکمت و خردمندی شدم و درسی سالکی مغزم مطو از اتساع آن گردید و در چهل سالگی اصول و قواعد قاطعه را واضحاً ندیدم و در پنجاه سالگی قوانین و احکام قاطعه آسمانی را دانستم و در شصت سالگی آنچه شنیدم بخوبی و آسانی فهمیدم و دانستم و در هفتاد سالگی خواست دل و میلان باطنم قضا و اجرا قانون و شریعت بود. اگر هنگام صبح در خصوص راه راست بشنوم و در هنگام شام بهمیرم می توانم سرور باشم. این اشاره به خود مردی است که خالصانه در طلب حکمت و معرفت خوراکش را بکلی فراموش کرد و از شادمانی که در تحصیل آن یافت، تمام احساسات زحمت و تعبش از بین رفت و چنان وجدانش مستغسری گردید که بهیچیز از آن است که به سن پیری رسیده. با برنجی خشن بهر غذا و آبی بهر آشامیدن و بازی تا کرده زیر سر توان به مسرت زیست طی ثروت و جاه بی فضیلت بنظرم مانند ابر گوسفندان است. بهر این افسوس مخور که چرا تو را نمی شناسند، بلکه بهر این افسوس خور که چرا تو آنان را نمی شناسی. عدالت و انصاف در امور شبیه به ستاره شمالی مرکزی ساکن است که همه ستاره ها دور آن می گردند. جوهر معرفت و علم آنست که آنرا بهر عقل و کار داشته باشی. عبادت چنان کن که گویا خدا حاضر است. اگر فکر در نزد عبادت نیست، چنان خواهد بود که گویا هیچ عبادت نکردم. سابقاً اخبار و کلمات کسان را که می شنیدم اعتماد به احوالشان پیدا می کردم طی اکنون کلماتشان را می شنوم و مواظب اعمالشان می شوم. زنده بودن انسان منوط به فضیلت است. اگر یک مرد بد زنده باشد باید گفت خوش طالع می باشد. از برقی که بر پشت بام خانه همسایه است، شکایت مکن. در صورتیکه پیشگاه خانه خودت کثیف و پر برف است. بعضی بدین تصور و شناخت اقدام به عمل می کنند ولی من باید مدتی گوش بدهم و بهترین طریق را انتخاب کنم." و بعضی یکی از بزرگان دولت خواست از واج ناموافقی کند و کنفوسیوس مانعت نمود. بعضی بر او خرده گرفتند و او چنین گفت: "من از این شادمانم که اگر گناهی بکنم، جمعی مراقب اند. و نیز از سخنان او است: "من نمی خواهم بشنوم که مرا هم درجه مقدسان و نیکان قرار دهند. تمام آنچه در حق من توان گفت این است که کیفیت زمامداری و پیشوائی پاکان را آموختم و به کسان درس دادم و خستگی نیآوردم."

"مرد نیک ایمن و مطمئن است و مرد بد همیشه در بیم و هراس. مرد خوب ناظر به اصل است و آنرا برمی گزیند و تمام امور دیگر از آن تراوش می کند و آن تقوای فرزانه و محبتی برادرانه است. ممکن است کلمات زیبا و وجه خاضع ولی فضیلت حقیقیه اندک باشد. درستی و صمیمیت اظنی الامورند. وقتی که تجاوز از حد خود می کنی در رجوع و اظهار مترس. گذشته را بخوان آینده را خواهی دانست، من روزانه خودم را در سه حالت امتحان می کنم: در اعمالم

با مردم که راستم یا نه. در معاشرت با رفقا که درستم یا نه و آنها آنکه ممثل مولای خود در قیادت و زمامداری مردم هستم یا نه؟

سرلشکر سپاهی بزرگ ممکن است شکست بخورد اما شما نمی توانید مغز با عزم ملاحی را درهم شکنید. اگر من مشغول به بنا کردن کوهی باشم و در روزی که آخرین زنبیل خاک بالای سرم باشد از کار بایستم، خسران کرده ام، اما اگر فقط يك زنبیل به روی زمین باشد و جلو بروم، فی الحقیقه مشغولم، کوه بنا می کنم.

( ص ۶۸-۶۵ کتاب رهبران و رهروان )

" من از این اندوهگین نیستم که مردم مرا چنانکه هستم نمی شناسند، بلکه از آن فکینم که من مردم را چنانکه باید و شاید نمی شناسم. "

" کسی که به مردم مهر و محبت ندارد، برای او آئین و رسوم مذهبی چه سود دارد و فن موسیقی به چه کارش آید؟ "

" احراز مقام بلند دولتی بدون لیاقت و اجرای کارهای برجسته و بجا آوردن آئین و رسوم مذهبی بدون خضوع و خشوع تحمل ناپذیر است. "

" بسیار قلیل اند آنان که بر اثر پیش آمدهای ناگوار در نبل به آرزوها و مقاصد خود دچار ناگامی شده و زیان و خسران دیده باشند، چه که همین ناگامی و محدودیت قوای ایشان را قدرت و تمرکز داده و اجرای مقاصد و آمال ایشان را آسان می سازد. "

" صداقت و ایمان به حقیقت را منظور و مقصد اساسی حیات خویش قرار دادن و تکالیف را از روی وجدان بجا آوردن، طبیعت مردم را کامل تر می سازد. نیکی را دوست داشتن و حیات او را آرزو کردن و دیگری را دشمن داشتن و مرگ او را خواستن ناچار طبیعت آدمی را تاریک می سازد. " فرق است بین شهرت و حرمت. مرد بانفوذ و عظمت کسی است که در ذات و شخصیت صدیق باشد و عدالت را دوست بدارد. چنین فردی سخنان مردم را می شنجد و وجنات آنان را در نظر می گیرد و با فروتنی عمل می کند و لذا با این منش چه در خانه و چه در میان مردم نفوذ و احترام می یابد. اما مرد مشهور در ظاهر متواضع و در عمل متکبر است و در نفس پرستی خود بدون اندیشه پایدار می ماند. چنین فردی هم در خانه خود و هم در میان مردم مشهور می گردد. "

"... پیش از هر چیز باید در اندیشه ها، آمال و اعمال خود تعمق و تأمل نمود و آنچه را که صرفاً در خدمت لذت و هوای نفس است کنار گذاشت و به پرورین آمال پاک خود پرداخت. آنها این کار به کامل ساختن طبیعت باری نمی کنند؟ خطاهای خود را از ریشه کردن و به خطاهای دیگران پرداختن، آنها از این راه صفات زشت و بد را نمی توان اصلاح کرد؟ زوایای تاریک نفس صارت است از هوی و هوسهایی که هستی مرد را به خطر می اندازند... آنها این نکته را شناختن و فهمیدن، روشن ساختن زوایای تاریک نفس نیست؟ "



"بهتر آنست که مرد چنان زندگی کند که مردمان نیک او را دوست بدارند و مردمان بد دشمن  
انگارند."

"هرکه صاحب عقل و هوش است سخنانش لابد "سنجیده و پسندیده" است لیکن هرکه سخنان  
سنجیده و پسندیده می گوید ، لابد "مرد با هوش و عقل نیست. همچنین مرد با فضیلت لزوماً"  
دلیر خواهد بود ولی مرد دلیر لابد "مرد با فضیلت نیست."

"تهدیدست بودن و شکایتنداشتن بسیار دشوار است ولی توانگر بودن و فرور و تکبرنداشتن  
آسان است."

"اگر کسی تا چهل سالگی منفور هموطنان باشد ، تا آخر عمر در همین خال می ماند."

"من هرگز از آسمان شکوه نمی کنم و مردم را نیز متهم نمی سازم. اما کوشش مردم در تربیت نفس

خوبش در آسمان مشهود است. شاید هم من ناشناخته نباشم ، اما نه در زمین بلکه در آسمان"

"من قادر به ابداع نیستم ، کار من نقل اوضاع گذشته و تمدن درخشان این مملکت است."

"ادراک برابری و یکسانی یعنی هرآنچه به خود نمی پسندی به دیگران می پسند."

"هرکه در مدت سه ماه هیچ روز دل خود را از محبت تهی نگاه ندارد ، در همه عمر

هیچ ماه و هیچ روز از محبت دریغ نوزد."

( مأخذ : مکالمات کنفوسیوس ، ص ۱۹۱ تا آخر ، برخی فقرات )

"سه نوع دوستی است که در همه جا با ارزش و سودبخش است و سه نوع دوستی است که زیان

و پشیمانی به بار آرد. دوستی با کسانی که در دوستی پایدار و وفادارند و با کسانی که درستکار

و راستگویند و با آنانکه تجربه های بسیار اند و خسته اند ، سودبخش است ، لیکن دوستی با مردمان

چاپلوس و دورو و باوه گویدبختی و رسوائی به بار آرد."

"سه گونه شادی مایه سعادت و سه گونه شادی مایه شقاوت است : شادی از تسلط بر نفس

به وسیله تربیت و هنر ، شادی از گفتگو کردن در باره فضائل دیگران و شادی از داشتن دوستان

لا یق و نیک سمیت ، سودبخش است ، لیکن شادی از مال و جاه ، شادی از تنبلی و بیماری

و شادی از تن پروری زیان و خسران به بار آرد."

"در صداقت استوار باش ، آموختن را دوست بدار و همواره برای دفع حملات به نیکی آماده

باش ، به مملکتی که مردمش در پهمودن راه هولناک مصرند ، مرو ، در جایی که شورش فرمانرواست

منزل مکن. هر جا که اکثر مردم آن به آزادی و میل راه نیک را می پیمایند ، خود را نشان بده و گریه  
خود را پنهان دار..."

( ص ۸۲ به بعد مکالمات کنفوسیوس )

و اما نظر او در مورد طرز اداره مملکت و سلوک حکومت چنین بود :

" باید که او ( حاکم ) باوقر و متانت بر آنان سلطه ورزد ، آنگاه بر او حرمت خواهند نهاد . باید که نسبت به هر کس پدران و مشفقانه رفتار کند ، آنگاه نسبت به او وفادار خواهند بود . باید که کمینگان را فرا برد و نالایقان را آموزش کند ، آنگاه آنان با اشتیاق در پی فضیلت خواهند رفت . "

" ایجاد سرمشق خوب اولین ضرورت حکومت است و انتخاب خوب دومین ضرورت راسترو را

بنکار گمار و کجرو را کنار گذار با این شیوه کج را می توان راست کرد . "

در کتاب " شوکینگ " آمده است " گرداندن حکومت وابسته به انتخاب مردان ( شایسته )

است . چنین مردان را باید بوسیله منش شخص ( حاکم ) بیار آورد . آیا حکومت مردان برتر نمی تواند

حتی در طی یک نسل دولت را پاک کند و مردم را به تمدن بالاتری بکشاند . چنین مردانی باید

تا مرز امکان از بستگی به بیگانگان دوری گیرند و دولت خود را چنان از وسائل خارج مستقل

سازند که هرگز برای آن ( وسائل ) به جنگ و سوسه نشوند . باید از تجمل دربارها بکاهند و

خواستار بسط دامنه توزیع ثروت باشند ، زیرا تمرکز ثروت عامل پراکندگی مردم و پراکندگی ثروت

در میان مردم عامل گرد آوردن آنانست . باید کپرها را کاهش دهند و بر تعالیم عمومی

ببفزایند ، زیرا بر اثر تعالیم ، امتیاز طبقات از میان می رود . باید تعالیم موضوعات را به

مردم متوسط الفکر قدغن کرد . اما موسیقی را باید به همه آموخت . وقتی کسی موسیقی را درست

فرا گیرد و دل و جان خود را با آن همنا سازد ، قلب پر خلوص و آرام و سالم و طبیعی بسهولت

کمال می یابد و کمال آن با سرور همراه است . بهترین راه اصلاح آداب و رسوم اینست که به تنظیم

موسیقی مملکت توجه شود . آداب و موسیقی را هیچکس نباید نمی از نظر دور دارد . نیکخواهسی

قرین موسیقی و پرهیزکاری همراه با آداب نیکوست .

حکومت باید به آداب نیکو نیز عنایت نماید ، زیرا هنگامی که آداب به تباهی افتد ، دولت بسا

آنها راه تباهی می سپرد . آئینهای مردم داری خداقل ، وجود بهروزی منش را تشکیل می دهد و

شخصیت را از لطف رفتار بزرگ مردان برخوردار می کند . ما همان می شویم که می کنیم . در عرصه

سیاست آئین مردم داری برای مردم همچون سدی است در مقابل افراطکاری های شیطانی و کسی

که خاکریز و بند دیرین ( رود ) را بپهوده انگارد و از میان بردارد ، بی گمان از آفات طغیان آب

مضون نخواهد ماند . "

( داستان تمدن ، اول دوران ، کتاب اول ، بخش سوم ، ص ۶۲ )

مقایسه لاوتسو با کنفوسیوس

فاصله ای بسیار عمیق بین این دو قطب فلسفه چین موجود است :

کنفوسیوس می گوید برای نیل به يك زندگی شایسته تر و استفاده از آزادی و حقوق انسانی بایستی به خرد و دانش توسل جست. در تعلیمات او به همان اندازه ای به دانش و کسب علم تأکید شده است که در فلسفه لاوتسو از آن تهی است. کنفوسیوس درحالیکه سعی می کند حیات اجتماعی را همراه با کار و کوشش و تولید و اختراع برتر سازد و تعالی و مقام بخشد ، لاوتسو نوعی زندگی انفرادی مطلق را همراه با جهل ترویج می کند . او معتقد است که هرچه ابزارهای تولیدی گار-آمدتر شود و نظام اقتصادی بهبود یابد ، بی نظمی و هرج و مرج نیز فزونی می گیرد و به هر تنبستی که کارهای بدی و حاصل رنج مردمان و محصولات تولیدی آراسته تر و پیراسته تر شوند ، نیرنگهای بازرگانی نیز افزایش می یابد و هرچه وضع قانون گذاری رونق یابد ، دزدان و راهزنان نیز زیادتر می گردند . آنگاه از زبان عارفی می گوید که : "من جهت اصلاح ، کاری نخواهم کرد ، چون مردم خود بخود بدگرگون خواهند شد . من آرامش را پیشه خواهم کرد و مردم خود راه را خواهند یافت . چاره جوئی را بکار نخواهم زد ، چون بدین صورت توده به سان گی ابتدائی باز خواهند رسید ."

این عارف که لاوتسو از زبان سخن می گوید ، جمله روابط خارجی و داخلی افراد را در اجتماع محدود می کند . کار بایستی در سطح بسیار پائین و پستی قرار داشته باشد و هرگاه مردمانی وجود داشته باشند که قدرت تولیدی شان فراوان باشد ، بایستی از کار بازداشته گردند . از بکار بردن و ساختن و پرداختن جنگ افزارها باید ممانعت بعمل آید . مردم بایستی چنان به قناعت و بزرگ منشی خو گیرند که حیات ناخوش آیند خود را حیاتی شاهانه پندارند . بجای کتابت کردن به رسم ابتدائی و دراز فرهنگ بازگردند ، خوراک خود را هرچه هست بهترین قذاهای پندارند ، لباس ساده و آسیابشگاه بدوی و نامعمول خویش را سرچشمه کمال فرض کنند . همچنین لازم است از سفر به کشورهای همجوار و همسایه بپرهیزند و تادم پیری با آنان آمیزش نکنند .

این است تصویری از يك روسوی باستانی ، از فیلسوفی که زندگی بدوی و طبیعی را با تمام محدودیت و ناخرامی اش می سازد ، نقشش است از اوضاع آشفته چین در آن زمان ، لا او و کتابش تصویری می باشند از توده ای که از این هرج و مرج و اغتشاش سرخورده و آرزوی زندگی بدوی و طبیعی را می پرورزند و کنفوسیوس هم نقشی است از مردی که می خواهد برخلاف جریان آب شنا کند ، بهمین جهت فلسفه اش نقطه مقابل فلسفه لا او قرار گرفته است .

(تاریخ ادیان ، کتاب سوم ، پیدایش فلسفه ، ص ۱۱۲۷-۱۱۲۶)

نفوذ کنفوسیوس

موفقیت کنفوسیوس با آنکه پس از مرگ او ظاهر شد، باز کامل بود. فلسفه او صورتی عینی و سنجیدار داشت و پس از مرگ در نظر چینیان سخت گرامی شد. در قرتهای بعد، اهل علم نظریه کنفوسیوس را بعنوان وسیله ای برای کسب نفوذ و مقام پیش کشیدند و یک طبقه دانشمند کنفوسیوس بوجود آوردند و در شاهنشاهی چین گروهی از ایشان نیرومندتر نبود. مدارس بسیار پدید آمد که در قرتهای انحطاط سیاسی بعنوان مرکز فکری چین برقرار ماند و تمدن را زنده نگاهداشت.

قیادت فیلسوفان کنفوسیوس در جهان سیاست چندی با مخالفت گروهی بنام قانون گزاران برخورد کرد. قانون گزاران که توانستند چند گاهی سیاست دولت را قالب ریزی کنند، می گفتند که سر مشق بودن حکام و تکیه بر نیک نهادی مردم، حکومت را بخطر عظیم من اندازد. باید بجای افراد، قانون حکومت کند. مردم چنان هوشمند نیستند که بر خود حکومت کنند.

اما سرانجام فلسفه کنفوسیوس پیروز شد. کتابهای او که خاقان نیرومند "شی هوانگ تسی" که وزیر اعظمش از قانون گزاران بود، برای پایان دادن به نفوذش، فرمان سوزاندن همه آنها را صادر کرده بود، بعد ها گرانها و مقدس محسوب گشت و خاقان خردمندی بنام "وتی" بنا بکار بستن محتویات آنها در تربیت جوانان و کشورداری، خاندان خود (یعنی دودمان هان) را نیرومند ساخت و آئین کنفوسیوس بصورت آئین رسمی کشور درآمد. این آئین زمانی دچار آئین تائو و زمانی تحت الشعاع بود بسم شد. در عهد دودمان سونگ، نحله پرشور جدیدی بنام نوکنفوسیوسیان ظهور کرد و فلسفه استاد را در سراسر خطه خاور دور گسترش داد و جنبش فلسفی ژاپن را برانگیخت مدت دو هزار سال یعنی از فراز آمدن تا بر افطادن دودمان منچو، نظر کنفوسیوس ذهن چینیان را قالب ریزی و مسخر کرد.

اهالی چین پس از وفات کنفوسیوس متدرجا از سو سلوکشان با او پشیمان شدند و بر خود غمناک گشتند و به تدارک مافات برخاستند. معاهد برایش برپا کردند و مانند یکی از نیاکان معظم او را پرستیدند و در حقیقت معابد کنفوسیوس مانند مکاتب مهمی گردید که مراسم مانسید عبادت "شانگه تی" خدای بزرگ و رب النوعی در آن اجرامی شد و قربانیهایی به او اختصاص یافت و امروز نیز پرورش یافتگان آئینش او را به مقام خدائی می رسانند و احترامات و اعتبارات فائده در حق اخلاقی مقرر داشته و می دارند و اکنون دودمانش که متجاوز از چهل هزار نفرند، با شرافت عظیم خانوادگی زندگانی می کنند و شاید بعد از بنی اسرائیل آنان را باید قدیمی ترین خانواده وجد الارض شهرد. آثار کنفوسیوس و اخلاق و اعمالش در سرتاسر مملکت واسعه چین مقبول و مملکت تربیت جامعه قرار گرفت. ادوار آئینش را می توان به مراحل زیر تقسیم کرد:

۱- از ولادتش تا وفات منسیوس مذکور یعنی از ۵۵۱ قبل از میلاد مسیح تا ۴۷۹ قبل از میلاد و عصر ترقی.

۲- از عصر "چوتسزی (CHOW-TEZI) ۱۳۰۴ بعد از میلاد تا عصر چوتسزه (Choo - Tsze) ۱۲۰۰ بعد از میلاد که فیلسوف رسمی چینیان و یکی از مردان حقیقی نژاد انسانی بود و نوشته هایش غالباً "تفسیر بر کینگ ها و چهار کتاب است و امر شد آنها را میلیونها چینی بخاطر سپارند تا آنکه بهر خدمت عمومی به جنبش آیند و توان گفت که فلسفه چینی را که مأخوذ از تعالیم کنفوسیوس بود ، چوتسزه تأسیس نمود .

تعالیم کینگ که بی تردید از قدیمترین ثمرات الهامیه قلبه بشر است ، بعد از کنفوسیوس تقریباً فراموش شد و منسیوس تنقیح و ترویج نمود . اصول تعالیم همان است که بود و فقط بر آنها توضیحات و تفسیراتی بیفزود و برای تثبیت آخرین اعمال و نتایج حیات خویش ، اصحاب را فراخواند و آن کتب را متوجهاً "الی السما" تقدیس کرد و محفظه ای ساخته آنها را جای داده خدای را بهر آنکه نعمت حیات و صحت و توانائی بخشید تا اینکه این عهد انجام گرفت ، شکر و سپاس بجای آورد .

چینیان مقام کنفوسیوس را اعظم و انخم از رتبه مری و رهنما و پیشوا گرفته بلکه ستایش و پرستش می کنند و توان گفت که نفوذش به قلب میلیونها بشر بزرگتر و بیشتر از بسیاری از مؤسسه و قاضیین ادیان می باشد . احترام به والدین و محبت و ملاحظه شدید به عاقله و تعلق به اوامر و تأسیسات دولت و احترام علم و دانش و حقارت جهل را در چین نافذ و برقرار کرد ، بطوریکه اصل و شالوده تمام تعلیماتش گردید .

روش و اسلوب عملی وی مورد اعتبار و احترام دانشمندان جهان است و شالوده ای را که برای معرفت و تربیت و اداره حکومت باچنان تأثیر و نفوذ محکم ساخت ، موجب بهت و حیرت اندیشمندان گردید .

چین بلکه دنیا مرهون دروسی است که او در باره حرمت گذشتگان و تعظیم و تجلیل مقام علم و معرفت و صلح و تقوای خالصانه تعلیم داد و توصیه نمود و تا قرن حاضر در مملکت پهناور چین قانون کنفوسیوس قانون رسمی ملی و آئین او آئین مملکتی بود و او حامی دولت و دولت حامی او محسوب می شد و کتابهایش همه ساله بدست جمعیتی که برای نشر آن تأسیس یافته ، میجانبان منتشر می گشت و در روز میلادش که مطابق ۲۷ اوت است و عهد ملی قرار گرفت ، به دیدن مسقط الرأسش می رفتند و برای نماز گزاردن در برابر محراب يك مأمور عالیرتبه از طرف دولت و حکومت حاضر می شد و یکهزار و ششصد و شصت معبد عظیم که دیوارهای سرخ رنگ آنها از مسافتی دور می درخشد ، بنام کنفوسیوس و منسیوس و رجال بارز آن آئین ، محض یاد بود موجود می باشد .

شعائر دینی چینیان

هر سال در دو عید مقدس در بهار و پائیز به یادگار کنفوسیوس در پیشگاه کتیبه مذکورش انواع هدایا بصورت اطعمه و ادویه می ریزند و مأمورین و اعضاء محلی حکومت به لباس تمام رسمی با حضور جمعیت احتفال کرده در حال آوای زیر و بم موسیقی بخور نموده خود را به پای کتیبه به سجده می اندازند و رقص و وجد و احترام و اهتزاز و انجذاب و تأثیری که صرفاً جهت ادای تقدیر و تشکر و احترام است ، بعمل می آید و در مذبح هفتاد هزار قربانی حیوانی و سوخت بیست و هفت هزار قطعه ابریشمی انجام می یابد . این آئین فاقد خدام معبد و رؤسای روحانی است و ادعیه در آن مقرر نیست و عبادت جز در همین موقع مذکور از سال انجام نمی شود طی در هر خانه جای مقدسی مانند رقبه رسم یادگاری اسلاف همواره مشتعل بوده ، بخور در آن می سوزد و هر ماه در چهار ظروف مشتعل خوراک تقدیم می شود و هر سال در وقت معینی از بهار با تشریفات خاص به زیارت قبر اسلاف می روند . از جمله ویژگیهای چینیان تشریفات حداکثر احترام و ستایش سحرآسای خدایان و تقدیم قربانی بوسیله مأمورین برای خدایان به حسب مقامات خود و اینکه در هر خانه پدر خانواده مأمور انجام آداب و مراسم مذهبی روزانه برای آباء و اسلاف است و دیگر اینکه چینیان تصمیم خود را در مقابل معابد خانواده می گیرند و در هر خانواده اسما امواتشان بزرگوار هائی منقوش است و چنان است که گویا در آن خانه حضور دارند . در چین خانواده اولین اتحادیه است و چوهای کوچک کفتر که در معابد ساده خانواده گی دود می شود ، علامت بزرگی ارواح به حساب می آید . مقبره های عظیم آن کشور علامت احترام زندگان به اجداد خود می باشد . بطور کلی شعائر دینی چینیان ، طریقه و سلوک و لوازم تهذیب و تربیت اخلاقی است و بر محور آشتی و ملامت و احتراز از درشتی و غضب و فشار می باشد و در تدبیر چینی اثری از شور و ظلمانی و به خشم آمدن و اظهار غیرت و تعصب و فشار موجود نیست و در مظاهر ملی تنبیتی و هنری و غیره چمن نیز این صفات مشهود نیست و با طلسم و جادو و دعا نیز سروکار بسیار دارند .

شماره پیروان کنفوسیوس را در ۱۹ سال پیش قریب چهارصد و بیست میلیون نفر برآورد کرده البته تخمین تعداد پیروان اویسی دشوار است زیرا بوداییان و تائوئیستهای آن کشور نیز از او پیروی می کنند .

آئین کنفوسیوس را فرقه ای نیست ، زیرا که پیروان او اجازه دارند به هر عقیده دیگری ایمان آورند . میلیونها تن از آنان را می توان یافت که پیرو بودا و تائوئیسم و دین مسیح هستند .

( ص ۲۶-۶۸ کتاب رهبران و رهروان و ص ۸۲ سرگذشت دینهای بزرگ )

بشارت به ظهور آتشی

او در سخنان خود بشارت به طلوع نفس مقدسی داده و همه را منتظر نموده و مهیا برای ظهور انوار عظیمه آن شخص عظیم الشان ساخته است.  
از جمله بشارات اوست :

" آسمان و زمین جریانها و موجهای موثر و نافذی می فرستند و از آنها همه چیز موجود می شود . همچنین مردی که از طرف آسمان مأمور است ، در دلهای آدمیان نفوذ می کند و از آنرو در روی زمین صلح برقرار می گردد . اگر کسی به دقت ملاحظه و کنجکاوی کند که سرچشمه نفوذها کجاست ، آنوقت می تواند طبیعت آسمان و زمین و موجودات دیگر را بشناسد . "

" بدینال هر انجاسی آغاز تازه ای می آید . آفتاب و ماه برای جولانگاه خود آسمان را در اختیار دارند و از اینرو پیوسته بر حرکت خود برقرار و پایدار می مانند . چهار فصل سال همیشه تغییر می یابند و چیزهای بیگران با شکلهای گوناگون بوجود می آورند و آنها را به کمال می رسانند . کسی که از طرف آسمان مأمور است در پیروی مقصد خود استوار می ماند و از آن رو گره زمینی روبه کمال می رود . . . . "

(ص ۷۷ کتاب رهبران و رهروان و ص ۱۱۴ تاریخ کنفوسیوس از مجموعه تاریخ ادیان جناب محمد علی فیضی و ص ۹۱-۸۹ مکالمات کنفوسیوس)

در مورد تحقق عصر ذهبی و استقرار صلح عمومی بر روی زمین ، چنین بشارت می دهد :

" هر وقت حقیقت عالی در زندگی جامعه بشر نقش یابد ، آنوقت زمین متعلق به عموم مردم خواهد شد . مردم روی زمین داناترین و کوشاترین مردان را از میان خود برخواهند گزید تنها ایشان صلح و وحدت و آسایش و یگانگی را در جامعه بشر برقرار و استوار سازند . آنگاه همه افراد و توده ها مانند اعضای یک خانواده با کمال صداقت و یگانگی و محبت با یکدیگر رفتار خواهند کرد و به همدیگر دستگیری و همراهی خواهند نمود . "

( مکالمات کنفوسیوس ص ۹۶-۹۵ )

آئین هندو و بودا

و در خطاب به بهمن است ، قوله العزیز : " . . . از جهت ادیان سائره در نصوص چهارم الله و کتب احباء مثل کتاب میرزا ابوالفضل ذکر حضرت زردشت و حضرت بودا و برهما و کانیمنوش مصرح است و همچنین در مکاتیب من . اسامی حضرت زردشت و حضرت بودا بسیار موافق است . ولی بعد تحریف و تغییر یافت . "

و در ضمن خطابه نیویورک ، قوله العزیز : " در جمیع کتب مقدسه اشاراتی است . . . در تورات . . . در انجیل . . . در قرآن . . . در زند اوستان . . . در کتاب بودا " ( ص ۳۴۸ و ۳۴۶ امر و خلق ، جلد دوم )

موقعیت جغرافیائی هند

این شبه جزیره پهناور مثلث مظهرین است که از منطقه برزخهای جاودانی هیمالیا تا جانب گرمای ابدی سیلان پیش رفته است . در شمالش سلسله جبال هیمالیا ، مرتفع ترین کوههای روی زمین سر بر آسمان افراشته و در جنوبش اقیانوس هند خود نمائی می کند و رود مقدس گونگ با کونگا از آن جبال تا به این اقیانوس در مسافتی متجاوز از هزار و سیصد میل جاری است و در بعضی از مواضع که رود های کثیر دیگر به آن ملحق می گردند ، به عمق هفتاد پا و به عرض سیزده میل می رسد . مسافت آن به تقریب دو میلیون کیلومتر و جمعیتش سیصد و پنجاه میلیون نفر<sup>(۱)</sup> یعنی بیش از نفوس آمریکای شمالی و جنوبی و یا یک پنجم کره ارض است .

کشور ایران در گوشه چپ آن قرار گرفته است که از نظر مردم و زبان و ایزدان به هند دوران " ودا " نزدیک بسیار دارد . در جانب شمال شرقی افغانستان قرار دارد که در قسمت کابل آن ، مثلما تان و مغولان دست به تاخت و تازهای مخوفین زدند و تا مدت هزار سال هند را تحت استیلای خود در آوردند . در داخل مرز هند ، اندکی دورتر از کابل ، پیشاور قرار گرفته که در آن عادت حمله و هجوم شمالیها بر مردم جنوب پانچاسته ، روسیه بوسیله جبال پامیر با هند هم سرز است که در آنجا بازیهای سیاسی بسیاری پیش آمده و خواهد آمد .

در جنوب ، پنجاب یا کشور پنج رود خانه قرار دارد . در سراسر پنجاب باختری رود خانه " سند روانست . " سند " از کلمه " سوس " مشتق شده که نام یک رود خانه سوس است . ایرانیان با تبدیل این کلمه به " هندو " آن را به سراسر قسمت شمالی اطلاق کردند و " هند " را " هندوستان " یعنی سرزمین رود خانه ها نامیدند . یونانیان فاتح از این اصطلاح فارسی برای شرقیان کلمه " India " را درست کردند . در ناحیه شرق ، برمه قرار گرفته کنه دارای

۱- این آمار مربوط به سال ۱۹۶۴ است .



بتکده های طلائی رنگون است. در جنوب و غرب، ایالت بیستی با شهرهای پرجمعیت واقع شده است. در طول خلیج بنگال، ایالت مدرس قرار گرفته که معابد عالی و حزن انگیزش مرزها جنوی آنرا زینت می دهد و تمام اینها بخش کوچکی از هند بشمار می رود. بنابراین، ما نباید هند را مانند مصر و انگلستان یک کشور تصور کنیم، بلکه باید آن را قاره ای بدانیم که به اندازه اروپا جمعیت دارد و دارای چندین زبان و لهجه است و تقریباً "بهمان اندازه هم آب و هوای گوناگون و نژادها و ادبیات و فلسفه و هنرهای مختلف دارد. شمال هند سهیلی خور بادهای سردی است که از هیمالیا می وزد. رودخانه های پنجاب، چنان دشتهای رسمی بزرگی پدید آورده که در حاصلخیزی نظیر ندارد ولی در جنوب دشتهای همه خشک و لم یزرع است و برای کشت باید یک نوع بردگی خسوف کننده را برخورد هموار کرد.

در یک پنجم این سرزمین، جنگلهای نخستین، همچون محل پرورش پلنگ و گرگ و مار قرار دارد. از دهلی تا سیلان عامل حاکم بر هند، گرمای که جسم را ناتوان و دوره جوانی را کوتاه کرده و در مذهب آرامش طلب و فلسفه درویشی و کف نفس ساکنان آن اثر گذارده است. بطوری که علمای گیاه شناس برآورد کرده اند، هند منبت بیش از هشت هزار نوع گیاه و چهار صد و پنجاه و شش نوع درخت می باشد و از قدیم الایام دلرباترین قسمت دنیا و سرزمین اسرار و سلاطین مناطق طبیعی و فلسفه دقیق و عجایب علوم و اعمال روحیه شناخته شده و توجه سلاطین و جهانگیران را به سوی خود جلب نموده، چنانکه شاه سیرامیس و داریوش و اسکندر و خلفاء اموی اسلامی (۷۱۱ م) و سلطان محمود (۸۷۰ م) و تیمور لنگ (۱۵۰۵ م) و نادرشاه (۱۸۲۰ م) و پرتغالیان (۱۴۹۸ م) و هلندیان (۱۷۰۰ م) و بالاخره انگلستان در آن ورود نمودند و فاتحین عظام مذکور از ملک آشور گرفته تا کمپانی تجارت انگیز و دولتتش از آن مملکت شاسعه بقدر مقدور تمتع بردند، مع الوصف آن مملکت گوئی دست نخورده و معمائی برجای مانده و بدانگونه که سپاهیان اسکندر بهمان نبودند، سرزمین معابدی غار مانند و پرخره است و همچون گذشته سرزمین یکی از قدیم ترین ادیان عالم و مجرای گنگ مقدس و محل معابد و عبادات و ریاضات مشهور و مرکز فیل و گرگ و میمون و انواع آهوان و درندگان و گزندگان و دیگر حیوانات عجیبه و زراعات وافره بربنج و شاخه های آویخته (که هر یک از آنها در زمین ریشه داوینده و قباب خضراء و جنگل و اسعه تشکیل دهند که ممکن است تا سه هزار درخت نیز از یک درخت مولود و موجود گردد) و اشجار عجیبه بکر و تمبر هندی و غیرها و جنگلهای واسعه و چوب خیزان و انبارها از طفل و مانند آن و خرمینها انثالی و نباتات معطره و انواع طیور جمیله از طاووس و طوطی و امثال آن و مافوق همه اینها سرزمین فلسفه های مافوق الطبیعه بغایت عمیق و دقیق و عملیات حیرت افزای عالم انسانی می باشد.

ریشه های نژادی ، ملی و آئینی هند یان

تحقیق در مورد کیفیت پیدایش ملت و آئین و ایام اولیه و تاریخ هند یان ، امری است بسیار صعب ، زیرا کتب مقدسه و ادبیات آن سرزمین ، مشتمل بر تاریخ نیست و درست نقطه مقابل مصر باستان است که نهایت اهمیت را به وقایع داده و سوانح روزانه را بر صفحات قیمتی مملکتی و بر سنگها و ستونها و ضرائح رسم می نمودند و سالهای دراز باقی ماند تا موقع قرائت و اطلاع از آن فرا رسید . هندوان بجهت استغراق در توجه به روح هستی و باطن عالم وجود ، واقعیات را نادیده گرفته ، به ثبت و حفظ آنها اندک اعتنائی ننمودند و بهمین جهت توان گفت که هیچ ملتی چون هندوها فاقد تاریخ نیستند و فقط در تاریخ هرودوت نام چاندراگپتا *Chandragupta* معاصر اسکندر مذکور است که بنام " ماندراگوتوس " خوانده شد و در سال ۳۱۵ ق . م . به سلطنت رسید .

در مورد نژاد اصلی هندوها همینقدر به اجمال می توان گفت که در بین آثار تاریخی هند یک مهر ویژه وجود دارد که مرکب از دو سر مار است و این رمز کهن ترین مردم تاریخی هند بمعنی ناماهای مارپرست است که آریائیهای مهاجر هنگام ورود به هند (متجاوز از ۴۰۰۰ سال ق . م .) ، نواحی شمال را در تصرف آنان یافتند و اخلاف ایشان هنوز در کوههای دور افتاده هند روزگار می گذرانند . کمی دورتر ، در دورترین نقطه جنوب هند ، مردمی گندمگون و بینی پهن که آریائیها آنها را از روی تمسخر سیاه پوست و داسیو *Dasyu* یعنی بی بینی و کوچک بینی و بی زبان و بی خط می خواندند ، مستقر بودند . این مردم موسوم به دراویدی بودند ، اما از اصل و ریشه این کلمه اطلاعی در دست نیست . دراویدی ها حتی بهنگام هجوم آریائیها متتمدن و با فرهنگ بودند . بازرگانان ماجراجوی و دریانوردانشان تا سومر و نیل رسیده بودند . شهرهای آنان از ظرافت کاری ها و نظامش بشمارای برخوردار بود . ظاهرا " آریائیها پس از استقرار در آن سرزمین ، سازمان جامعه روستائی و زمین داری و طرز وصول مالیات را از آنان فرا گرفتند . ناحیه دکی از لحاظ نژاد و مراسم و زبان و ادب و هنر تا به امروز دراویدی مانده است . آنان را معمولا " اقوام جنگل و دره می نامند و بنام های اقوامی متعدد مانند " سانتال " ، " اورائون " و غیر همسا محسوبند و شاید با بعضی اقوام دیگر از جنس تورانی توأم باشند . قریب هشت میلیون نفر از ایشان در اماکن متباعده آن کشور پهناور بهمان عقیدت اصلیه روح و مارپرستی و جن پرستی و دعا و سرود و قربانیهای گوناگون و حتی قربانی انسان (بدین صورت که غالباً جوانان را بدست آورده یا خریده و پرورده و در مواقع متعدده از سال برای خوشوقتی ارواح قبیله مورد اعتقاد خود بنوعی فجع ذبیح می نمودند ) بر جای مانده است .

این آریائیهای غارتگر برای تسمیه خویش اصطلاح نجیب ( در سانسکریت *Arya* یعنی

نجیب) را بکار برده اند. به احتمال قوی آنان از ناحیه بحر خزر آمدند. در همان زمانی که آریائیهای کاسپان بابل را تاراج نمودند، آریائیهای ودائی ورود به هند را آغاز کردند. این آریائیها مانند آلمانیها که به ایتالیا هجوم بردند، بیشتر مهاجر بودند تا فاتح، ولی اندامی ورزیده و اشتیاقی خوب و آمادگی برای درنده خوئی و مهارت در دلاوری و جنگجویی داشتند و این خصوصیات برپیدی آنان را بر سراسر هند شمالی فرمانروا ساخت.

قصدشان از تسخیر آن سرزمین یافتن چراگاه برای حشم خود بود، بتدریج بر طول سند و گنگ بسوی خاور راه یافتند و سرانجام سراسر هندوستان را منقاد خود کردند.

همینکه از جنگ مسلحانه فارغ شدند و به کشت و زرع پرداختند، طوایف و اقوام آنان بتدریج بصورت دولت‌های کوچک درآمد. هر دولت بوسیله شاهی اداره می‌شد که اختیارات در دست شورائی از سلحشوران بود. هر طایفه را راجه و یا رئیس رهبری می‌کرد. اختیارات این راجه بوسیله شورای قبیله محدود می‌شد.

بدین ترتیب، آریائیها در متجاوز از چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح بر سرتاسر هند استیلا یافتند و با نژاد هند و هوس درهم آمیختند، اساس ملیت و مدنیت و عقیدت را بنهادند و آئین برهمنائی برقرار ساختند و اصلاً لغت سانسکریت از آنان برخاست که از آن دو شعبه از زبان پیدا شد و در اقسام وسیعه آن کشور متداول می‌باشد.

آریائیها اجازت نداشتند با افراد خارج از نژاد و یا خویشان خیلی نزدیک خود ازدواج کنند. آنان رعایا را پست تر از خود می‌دانستند، لذا نخستین ملاک تقسیم فرقه را رنگ قرار دادند و نه مقام و رتبه.

در رأس جمیع فرقه‌ها، فرقه‌کشاتریا ( جنگجویان ) قرار داشت که افراد آن تصور می‌کردند، مردن در بستر گناه است. کتابهای مقدس و مقام رهبری کشاتریا را مسلم فرض کرده اند.

بتدریج که جنگ جای خود را به صلح می‌داد، دین اهمیت اجتماعی یافت، دارای آداب پیچیده‌ای شد و احتیاج به یک میانجی متخصص پیدا کرد تا بین خدا و انسان رابطه برقرار کند. تعداد، قدرت و ثروت برهمن نیز روز بروز افزایش می‌یافت. در عصر بودا، برهمنها با برتری طلبی "کشاتریا" مبارزه آغاز نمودند و این سلحشوران را پست تر از خود اعلام داشتند. با اینهمه در دوران منور "کشاتریا" رهبری فکری را به برهمنان واگذار نکرد و نهضت بودائی، که خود بدست اصل زاده "کشاتریا" بنیان گذاری شده بود، مدت هزار سال برای تحصیل استیلائی دینی در هند مبارزه کرد.

بازرگانان، آزاد مردان و کارگران و یا روحانیانی که تفسیر مذهب ندادند، زیر سلطه این اقلیت بودند. از این دسته مردم بی طبقه اخیر که نخست اندک بود، شصت میلیون نفر نجرهای هند معاصر بوجود آمده اند.

در حال حاضر دویست زبان مختلف و ده آئین در هند وجود دارد و طبق آمار سال ۱۹۶۳ عده هندوان دویست و شصت میلیون و عده مسلمان هند پنجاه میلیون و تعداد مسیحیان آن پنج میلیون و عده نجسها که هندوان پاربا می نامند شصت میلیون و تعدادی نیز زردشتی در آنجا مقیمند. نجسها طبقه پنجم هندوان می باشند که از آغاز شغل زباله روی و جاروبکشی و سوزاندن اموات را برعهده داشتند و منفور بوده جدا می زیستند، تا این عصر که تغییر کلی در احوال حاصل شد. چهار طبقه دیگر هندوان: اول برهمنان که روحانیون اند، دوم سپاهیان سوم سوداگران و چهارم بزرگان می باشند و طبقه دیگر را نیز زردشتیان معروف تشکیل می دهند. (ص ۸۵-۸۱ رهبران و زهروان و ص ۱۰۶-۱۰۵) داستان تمدن، ویل دورانت، کتاب (۱)

قدمت تمدن هند و سیر تحول آن

تمدن هند از موهنجو-دارو (۲۹۰۰ ق.م) آغاز شده و تا دوران گاندی و رامان و تاکنون ادامه یافته است. هند کیشهایی در آفوش خود پرورده که همه مراحل را از بیت پرستی گرفته تا لطیف ترین و روحانی ترین مشرب وحدت وجود، طی کرده است و فیلسوفانی پرورانده که تشبیه بر شاخه توحید هزاران نغمه ساز کرده اند و آثاری همچون ابراهیمشاهارها (که تاریخ نگارش سه هشت قرن قبل از میلاد می رسد) و یا شانکارا (که هشت قرن بعد از آن پدید آمد) بوجود آورده است.

دانشمندی بهار آورده است که هزار سال پیش، علم هیئت را توسعه و ترقی بخشیده و در زمان ما نیز جایزه نوبل را رسوده اند. از دوران های نامعلوم در دهکده های پیش نظامنامه حکومت عامه اجزا می شد و فرمانروایان خوردند و نیکوکاری همچون آشوکا و اکبر بر آن فرمانروایی می کرده سرایندگانی داشته که حماسه هایی به قدمت ایلیماد همبر سروده اند و شاعرانی آفریده است که در عصر ما جهانیان را به خود مجذوب کرده اند. هنرمندانش از تبت تا سیلان و از کامبوج تا جاوه پرستشگاههای باشکوهی برای ایزدان هندویی افکنده و کاخهای فراوانی جهت شاهان و ملکه های گورکانی برها ساخته اند.

در هند، مثل سایر نقاط دنیا، سرآغازهای تمدن در خاک مدفون است. آثار یک دوره از عصر حجر قدیم، بسیاری از قبسه های موزه های کلکته، مدرسی و بعضی را برگرفته است. اشیاء متعلق به دوران نوسنگی تقریباً در همه ایالتهای هند پیدا شده است، ولی همه اینها آثار فرهنگی است و تا چندی پیش هنوز از آثار تمدن چیزی بدست نیامده بود.

بسال ۱۹۲۴ جهان علم بار دیگر از اخبار مربوط به هند تکان خورد. سرجان مارشال به جهانیان اعلام داشت که دستیاران او در موهنجو دارو آثاری یافته اند که ظاهراً مربوط به قدیمترین تمدنی است که تاکنون مورد شناسائی مورخان قرار گرفته است. هم این آثار را سرجیان

مارشال اینگونه تخمین می‌زند :

این اکتشافات ثابت می‌کند که در سند و پنجاب طی هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد يك زندگی شهری بسیار مرفعی وجود داشته است. وجود چاهها، گرمابه ها و مجاری فاضلاب مجهز در اغلب خانه ها دلالت بر این دارد که وضع اجتماعی مردم آن سرزمین لا اقل با وضع مردم سومیر برابر بوده است.

از جمله اشیائی که بدست آمده عبارتست از ظروف منزل، لوازم آرایش که هم ساخت دست است و هم با چرخ تهیه می‌شود و همچنین مهره های نرد و شطرنج و سکه های بسیار قدیمی و کاشی کاری های بسیار عالی که حجاری آن خیلی بهتر از سنگتراشیهای سومری است و نیز سلاحها و لوازم مسین و يك مدل از قدیمیترین گاری دوچرخه و لوازم زیستی و جواهر که به قول مارشال چنان صیقل داده شده که گوئی از يك جواهر فروشی " پوند استریت " بدست آمده است و نه از يك خانه ماقبل تاریخ و مربوط به پنج هزار سال قبل.

شگفت انگیز آنکه آثار مربوط به آخرین طبقه زبرزمین این خانه از حیث تکامل هنری بسیار عالی تر از آثار طبقات بالاتر است. قرائن نشان می‌دهد که در زمانی که خوفو هرم بزرگ را می‌ساخت، موهنجودارو در اوج ترقی بوده و با سومر و بابل روابط بازرگانی، سیاسی و هنری داشته است. گویا هند وها نخستین مردمی بودند که طلا را استخراج کردند. قسمت اعظم طلائی که در قرن پنجم پیش از میلاد در امپراطوری ایران مصرف می‌شد، از هند می‌آمد. فلزات دیگر نیز استخراج می‌شد. صنعت آب دادن آهن و ریخته گری، قبل از ظهور آن در ارها، در هند مراحل رشد و تکامل را پیموده بود. پیش از حمله ارها به هند، ذوب آهن یکی از صنایع عمده آن سرزمین بشمار می‌رفت.

بنظر می‌رسد که پنبه در هند وستان خیلی زودتر از سایر نقاط کشت شده باشد. هندیان لباسهای خود را از آن تهیه می‌کردند. اعراب قرون وسطی این هنر را از هند فرا گرفتند. مارکوپولو ضمن صحبت از کجرات می‌نویسد: " در اینجا برودری دوزی پیش از هر ناحیه دیگر دنیا باظرافت انجام می‌گیرد. " شالهای کشمیر و قالیچه های هند حتی امروز برتری خود را در بافت و طرح ثابت می‌کنند. بافندگی فقط یکی از گلزهای دستی هند بود. ارضائیان تقریباً در هر رشته صنعت از قبیل چوبکاری، صنعتگری، باروت سازی و غیره هند را منحصر شناخته اند. تجارت داخلی هند هم رونق داشت. کناره های هر جاده و خیابان بازار بود و اکنون نیز هست. تجارت خارجی هند به اندازه تاریخ آن قدمت دارد. اشیائی که در سومر و مصر پیدا شده، نشان می‌دهد که بین این کشورها حتی در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد ارتباط برقرار بوده است. رم در ایام اپیکوری خود در تحصیل ادویه، عطرها و روغن ها بر هند تکیه داشت

جنگهای رم با پارت ها بیشتر برای آن بود که راه بازرگانی خود را با هند همچنان باز نگاه دارند . در قرن هفتم اعراب ، ایران و مصر را تصرف کردند و از آن پس تجارت بین اروپا و آسیا بدست مسلمین افتاد و بالنتیجه جنگهای صلیبی و کرسنتف کلمب بوجود آمدند . در دوران مغولان تجارت هند از نوسیر پیشرفت پیمود . ثروت ونیز ، ژنوا و سایر شهرهای ایتالیا شمره خدمت این بنادر به راه تجاری اروپا با هند و آسیا بود . رنسانس فرهنگی مرهون ثروت حاصل از این تجارت بود .

تکامل فن ضرب سکه ، برای تسهیل این تجارت چندین قرن طول کشید . در قرن چهارم قبل از میلاد در هند ( که تحت تأثیر ایران و یونان قرار گرفته بود ) به ضمانت دولت سکه ضرب شد . شیر شاه رومی ، را بعنوان سکه کشور خودش انتخاب کرد . در هند قرون وسطی نیز مانند قرون وسطای اروپا در نتیجه گراحت مذهبی از تنزیل ، رشد صنعت و تجارت از پیشرفت باز ماند .

( ص ۲۰۵-۲۰۳ خلاصه داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول )

### سیر تحول دین در هند

کهن ترین دین هندی که آریاییهای فاتح در میان " ناگها " یافتند و هنوز آثارش در گوشه و کنار هند هویدا است ، مذهب " ودا " است که ظاهراً پرستش روحانی و توهی ارواح بیشماری بود که در مظاهری از طبیعت چون سنگها ، درختان ، حیوانات و ستارگان سکنا گزیده بودند . مارها و افعی ها جنبه الوهیت داشتند و مظاهر نیروی تولید در جنس ذکور محسوب می شدند . چون برخی از این ارواح خوب و بعضی بد بودند ، فقط مهارت و استادی فراوان می توانست جسم را از تصرف و آزار و بیماری موجه اجنه نجات بخشد .

کهن ترین خدایان وداها عبارت بودند از نیروها و عناصر طبیعت مثل : ایندرا

وارونا اگنی	سایوتری	سوما	ویاما
-------------	---------	------	-------

یعنی بترتیب : قوه جو محید ، قوه درهای نور یا به عبارت دیگر آسمان ، جوهر آتش ، روح آفتاب ، روح ماه و ماهه مرگ و تمام طبایع کلیه و قوای ماده عظیمه ستوده می شد و تصاویر مجسماتی از آنها ساخته می پرستیدند و معتقد به روح و جوهری خاص برای هر یک از مظاهر طبیعت یعنی زمین ، آسمان ، آتش ، هوا و غیرها بودند و برای هر یک از آنها عبادتی مخصوص بعمل می آوردند و روزی خاص را بعنوان عید تعیین نموده بودند . ورزش نسانم را علی باطنی پنداشته ، هوا ، طوفان و امواج را از سر دریا و نمو هر درخت و گیاه را ناشی از روحتش و پرواز هر نوع طیور را از اصلشان می دانستند و حتی مرکز قوای ماهیان دریا و روز و شب و فجر و ماهها و فصل و منابع خوراک و شرب و غیرها آداب پرستش مخصوص داشتند و ماده گاورا ستایش کرده ، به بول و غایتش تمین و تبرک

می‌جستند و مابین آن همه ، ایندرا واگنی را اکبر و اعظم می‌شمردند .

در ایام ودائی ، آریائیهای هند مانند آریائیهای ایران بجای تناسخ يك عقیده ، سادۀ را در مورد فناپذیری روح پذیرفته بودند و آن اینکه : " پس از مرگ ، روح ما با دچار مجازات عظیم می‌شود و یا تا ابد خوشبخت می‌گردد . " در عهد آنان تقریباً مانند اوایل هر تمدنی - آثاری از قربانی انسانی دیده می‌شود .

عقیده ودای لغت سانسکریت نتیجه ورود و ظبه آریین در آن مملکت است که بر اثر آن ، عقیده سابقه در عقیده لا حقه مزوج گشت ، چه از علم تطبیق السن بخوبی معلوم است که نژاد هند و یکی از شعب قوم آریین بوده که تجاوز از پنج هزار سال قبل در قسمت واسعه خراسان قدیم و در جانب مشرق بحر خزر و غیرها می‌زیستند و زبانشان سانسکریت بود و نهایت خود عقیدت و سیاست و آداب مخصوصه داشتند و تأسیس تمدنی نمودند و در آغاز کارها تمتع از چارایان معساش می‌نمودند و گرچه طبایع مذکوره فوق را می‌پرستیدند ولی علامات دال بر این موجود است که در کنار پرستش خدایان متعدد ، اعتقاد الهی توحیدی فیما بینشان وجود داشته است .

در حدود چهار هزار سال قبل شعبه مذکور از آن جدا شده در اراضی زیرخیز پهنساور فیما بین درود جمنا و گنگ کنار رود سند سکونت اختیار نمودند و هندو نامیده شدند و آبادی برقرار ساخته ، شهری بنام " متهرا " بها داشتند که " کریشنا " مری عظیم محبوب و محبوبان در آنجا متولد گردید .

### کریشنا

مقام کریشنا مظهر تجلی های " ویشنو " است و در آیین هندو شأنی نظیر مقام انبیا برای ایشان قائلند و کتاب " بهگوت گیتا " بجهت اینکه آنها از تألیفات کریشنا می‌دانند ، در نزدشان چون انجیل و قرآن مقدس است . طبق روایات و حکایات هندو ، پدر کریشنا " واسدیو " و مادرش " دیوکی " خواهر کنس پادشاه شهر " متهرا " بود . آغاز ایام خود را در میان جنگهای جبال بلنت همالیا گذراند ، نزد مرتاضان و دانایان روحانی بسربرد و سپس بمیان مردم آمده ، اسامی امر و تعالیمش را برقرار کرد و بادسته ای از اصحاب خود از جایی به جایی سفر و سیر کرد و اطمین سرود ودا هنگامی سروده شد که بر ساحل گنگ فرود آمد . کتاب گیتا همانطور که مذکور شد ، از تألیفات کریشنا و دارای ۱۸ باب و هفتصد آیه است . در این کتاب درباره حقیقت روح توضیح داده شده که برتوی از روح کل است و مبدأ کل چون ازلی و ابدی است ، روح انسانی هم ابدی است ، به این جهت هنوز اعتقاد به بقای روح دارند منتها پاکی و طهارت و ترقی و تکامل آنها بوسیله تناسخ یعنی انتقال روح به اجسام و ابدان دیگران می‌دانند . مطابق تعلیمات گیتا برای اتصال به حق و نجات از عالم طبیعت سه راه موجود است :

۱- "گیان" یعنی عرفان و شناسائی خداوند

۲- "بهکتی" یعنی عبادت

۳- "کارما" یعنی عمل

و این هر سه لازم و ملزوم یکدیگرند. این طریقه را "یوگ" گویند که معنی تحت‌اللفظی آن "یوغ" است که برگردن حیوانات نهاده می‌شود و معنی اصطلاحی آن، مطیع کردن نفس انسانی است. (ص ۲۴۲-۲۴۳ خلاصه داستان تمدن، ویل دورانت، کتاب ۱ و ص ۸۶-۸۷ رهبران و رهروان جلد ۱ و ص ۶۷-۶۶ تاریخ ادیان (آئین هندو) تألیف جناب محمدعلی فیضی)

### بشارت کریشنا درباره ظهور آتی

در باب چهارم کتاب گیتا چنین مذکور است :

"و تیکه بنیاد دین سست می‌شود و تعالیمش زیر و رو می‌گردد. من (یعنی خدا) در جامعه انسانی ظاهر می‌شوم و مریی عالم انسانی هستم تا بی‌دینی را زایل نموده و اساس دین را استوار سازم."

آنچه که مورد اعتقاد عموم فرقه‌ها می‌باشد، این است که ظهور عظیمی را بنام کلنکی اوتار می‌نامند و معتقدند که هر وقت او بیاید، بر اسب سفیدی سوار است و شمشیری در دست دارد و صلح و امنیت را در تمام دنیا برپا خواهد کرد.

(ص ۶۹ و ۷۰-۶۶ تاریخ ادیان جناب محمدعلی فیضی) (قسمت آئین هندو)

### آئین برهما و شمشه ای از فلسفه آن

این آئین عظیم قدیم که نزدیک به دو هشت میلیون پیرو صمیمی رسمی دارد و عمرش پیش از چهار هزار سال می‌باشد، از آغاز نه بوسیله جهاد و قتال و حتی نه به تبلیغ بلکه به علت نیروی روح فلسفی نشو و رواج و قرار تام یافت و تا حال در ادیان و عقاید بسیاری از ملل عالم دخول و حلول نموده و وسعت و حریت آن بیش از بسیاری از ادیان وجود دارد و بقدری فلسفی و روحی است و چندان از قوالم ماده به مقامی اعلی قرار یافت که دست فیلسوفان عقل نظری به دشواری به حریمش می‌رسد و آئین انصراری و فلسفی محض، توانش خواند و طریقم همه عقاید و ادیانی که در آن مملکت به محبت یا به اکراه داخل شد، هنوز درهای عظیم اسرار زایش بهمان تنوع و هیجان برجاست و طی معذک از طرفی آمیخته با غنیمت‌ترین عقاید زائده و پرستشهای بائده و مراسم جامده می‌باشد و از طرفی دیگر پیروانش جنبه روح و ماوراء ماده را با دست گرفته، از جنبه زندگی مادی برکنار و عاطل ماندند، چه در این آئین و عقیدت مبدأ اول در آئینه هستی و طبیعت می‌درخشد که بنام برهما یعنی درخشان موسوم گشته و روح : حقیقت و حقیقت : جوهر روح است و عالم



هستی نمایش روح و براساس وریشه آن استوار می باشد و روح ، یکی و مافوق کل و بیشتل در کل و حقیقت کل و عین برهمن است و هر که در فکر و اندیشه منقطع از کل اشیا گردد و به انفراد و انعدام شخص اصلی برگردد و در روح وحدت قرار یابد ، جاوید شود و تواند گوید من برهمای بزرگ و فنا ناپذیرم ولی به علت قدمت و فقد تاریخ ، مؤسس اصلی و کیفیت و تاریخ اولای آن معلوم نیست و تالیف و تعالیم مدونه اش منتسب به قدیسن و اعظم عدیده شان است ، لذا این آفرین انساب بنام اولین برهما خداوندگار قدیم و عظیم بدون معلومیة شخصیة یافته ، بنام آفرین برهمائی خوانده می شود .

روحانین هند و تمام قوا و طبایع را شعب منتهی به حقیقتی اعلی و اقصی می دانستند کیه وحدت ذاتیه جهان در کل به او تحقق پذیرفت و او را ندیم و مطلق و حاضر در کل وجود و اصل اصل و موجب و سبب همه گرفته ، " پرابرهما " یعنی غیب الغیوب و نیز برهما ورام و آتمه یعنی روح نامیدند و بر طبق مندرجات بهاکوت معتقد بودند که برهما با دل شکستگی عالم هستی را در مدت شانزده هزار سال ایجاد نمود . رابطه حق با خلق را تجلی ظهوری می دانستند یعنی معتقد به ظهور حق بعینه بصورت خلق بودند و عقیده داشتند که خدای نامتناهی و جوهر سردی لا یدرک و مصدر عالم هستی سه بار در عالم خلق ظهور و تجسد نمود .

ظهور و تجسد نخست ، " برهما " ( در سانسکریت بمعنی نماز ) خدای دانشمندان و فیلسوفان که آفریدگار جهان است و تجسد و ظهور دوم " ویشنو " خدای حیات می باشد که مکرر در این جهان بصور گوناگون ظاهر شد و کریشنا یکی از تجلیات اوست که حفظ ترکیب عالم وجود بدست اوست و تجسد و ظهور سوم " شیوا " که خدای موت است و هلاکت و تلاش موجودات بدست اوست . این هر سه را به عظمت می ستایند و برای اینکه این تجسد ثلاثه را به وحدتی غائی پیوند دهند ، چنین می گویند که " پرابرهما " ، " برهما " را از ذات غیب خود بیه ظهور و جدور رساند و در برهما خالق شد ، بوسیله او خلقت را ایجاد نمود و بعد از او " ویشنو " را که حافظ است و بعد از او " شیوا " را که تخریب و تجدید کننده است ، در خود به ظهور آورد و خدایان مذکور که تجلیات ظهوری حق در قوا و صفات متنوعه او می باشند ، در ازمنسبه مختلفه بصور گوناگون نمایان شدند .

ویشنوزمانی انسان و ماهی و هنگامی آدم و شمر و وقتی بصورت انسانی کوتاه قد ظاهر گشت و در کتاب مقدس مسطور است که عالمی روحانی به برهما و ویشنو و شیوا هر یک توجه و التجا کرده بنای ای خدای به حق خواند و از هر سه جواب شنید که ای عالم روحانی کترین فرقی ما بین ما سه نیست ، یک خداست که بر حسب اعمال آفریدن و نگهداشتن و از هم ریختن به سه نوع جلوه کسرد ولیکن در حقیقت یکی است و هر یکی از آن سه را پرستند ، چنان است که همه را و فی الحقیقه خدای

واحد را پرستش نمایند ، معذلك توده هندوان به نوع اختلاف هر فرقه یکی از آن خدایان را به عبادت برگزیدند و حتی پرستش برهما متدرجا کم شد و اکثریت شیوا یا ویشنورا می پرستند و تمثال برهما قهماین هندوان با چهار رو و چهار دست مجسم شده ، بدستی کتاب مقدس و به دست دیگر قاشقی و بدست سوم سبزه و بدست چهارم ظرفی پرآب دارد و تمثال ویشنو نیز چهار دست دارد که بدستی بوقی از صدف و بدست دیگر حلقه ای که چون می گرداند ، آتشی بیرون می آید که کسی را قوت مقاومت آن نیست و بدست سوم چماقی و در دست چهارم شگوفه می باشد و تمثال شیوا نیز با چهار دست است . بدست اول چوگان و بدست دوم ریسمانی که گنهاران را ببندد و به دو دست دیگری چیزی نیست و گردن بندی از سرهای بشر به گردن دارد و چنین مستفاد می شود که هندوان در اعصار اولیه برهما را وحده خدا می دانستند و می پرستیدند و این نوع از تثلیث و تعدد بواسطه بزرگان دین بعداً تقریر یافت .

از این آلهه ثلاثه که بزرگترین خدایان هندوند ، بگذریم ، خدایان کوچکتر که تعدادشان از حد احصا خارج است ، همچنان مورد پرستش و عبادت هندوان هستند . انواع آلهه و شماطین و ارواح و اشباح و اشیا مقدسه و رموز در نزد عامه مردم وجود دارد . هر قریه و ده ، خدای خاص و هر خانواده و دوستان معبودی مخصوص و بالاخره هر فرد هندو خدائی مقدس برای خود ساخته است . از سنگها و اشجار و رودخانه ها و کوهها و حیوانات در هر گوشه و کنار هزاران محل عبادت و تقدیس دیده می شود و مردم در هنگام نزول مصیبت و در موقع کسب و دعا به آن متوسل می شوند .

اعتقاد به تعدد الهه از خصائص و امتیازات قوم هندو است و به عقیده آنان ، این خدایان متعدد و بی حساب که هزاران هزار می باشند ، همه مظاهر خدائی عظیم و بیگانه و صبر مختلفه از پیکر قدرت واحد غیبی هستند . نزد ایشان تمام موجودات و کائنات از افراد بشر گرفته تا قوای طبیعی ، تمام حیوانات و نباتات و جبال و وادی ها و انهار و اشجار همه ذراتی هستند که کالبد عظیم الوهیت جهانی را تشکیل داده اند . بعبارت دیگر عالم الوهیت را مانند دریا و موجودات را مانند امواج مثل می زنند و می گویند امواج به اشکال مختلف در دریا نمودار می گردد و طوسی در حقیقت خود آب است که به این صورت ظاهر می شود . امواج که فرو می نشینند ، باز همان آب است و یا به تمثیلی دیگر مبداء موجودات را واحد و اشیا و موجودات را همان اعداد می دانند و معتقدند که همان واحد است که به صورت اعداد دیگر درآمده است و چون برای الوهیت تجلی ظهوری در هر شیی قائلند ، لذا اشیا را مورد ثنا و ستایش قرار می دهند و تمایزاتی که در ادیان سامی بین خلق و خالق قائلند ، در این آئین نقطه مقابلش می باشد و جوهر الجواهر در عالم هستی و عین هستی و نه خارج از آن و جدای آن ، ملاحظه و ستایش می شود .

صورت وهمی جهان و وحدت وجود

اغلب حکما ، دانشمندان و متفکرین هندوستان این جهان و سراسر اجزاء آن را ظاهر " امری حقیقی ولی باطنا " خیالی و وهمی تصور کنند و معتقدند که این صور موهوم عاقبت محسو و ناپود گردد و تنها همان برهما یعنی روح مطلق و مجهول الکنه و غیر قابل وصف ، لایزال ثابت و برقرار و تا ابد الابد بریک منوال پایدارست  
( ص ۶۳ تاریخ ادیان ، تألیف علی اصغر حکمت )

اصول عقاید هندو

- ۱- الوهیت روح
- ۲- وحدت موجودات
- ۳- وحدت آلهه و خدایان متعدد
- ۴- وحدت مذاهب و ادیان
- ۵- اعتقاد به بقای روح بصورت تناسخی ، بدین تعبیر که روح در طول هزاران هزار سال سرگردا در اجسام و اجساد گوناگون پیاپی منزل می‌گزیند و مدام از پیکری به پیکری درمی‌آید و این دولا ب انتقال که کارما ( Karma ) نام دارد همچنان گردش خود را طی می‌کند تا عاقبت به سرمنزل وصال " ماشا " ( Maksha ) یعنی قنای مطلق واصل گردد و در آنجا است که روح در ازلیت برهما مستغرق و معدوم می‌شود .
- ۶- بی‌تأثیر بودن قربانی و کفاره و توبه و عفو و غفران در حیات فردی ، از آن جهت که مکافات و مجازات در همین عالم تحقق می‌یابد و روح خطاکار و نیکوکار در همین عالم به قدر گناه و ثواب خود کیفر و پاداش می‌بیند . اگر در این پیکر نباشد ، در پیکری دیگر و در عالمی دیگر به جزای عمل خود خواهد رسید .
- ۷- اگر در وادی بدکردای سیر کند ، تا پاداش کردار سو خود را نبیند ، به مقام اول باز نخواهد گشت . آنقدر در دولا ب " کارما " در اجساد گوناگون می‌رود و بازمی‌گردد تا بالاخره تنزیهه و صفا حاصل کند و فانی محض شود . بهشت و دوزخ برای او ابدی نیست ، یعنی همینکه دین خود را ادا نمود و پاداش یا کیفر خود را ستاند ، دیگر بار به مقامی بالاتر و در دایره ای - لطیف‌تر همچنان به طی مراحل و قطع منازل مشغول می‌شود .
- ۸- انسان زنده صاحب اراده آزاد و فاعل مختار است و می‌تواند با عمل خود ، خویش را سعادتمند و یا شقاوتمند سازد .
- ۹- غایت آمال هر انسان در خدا گردن امیال نفسانیه برای خالق عالم وجود است .

۱- شادکام و سعادتمند کسی است که با خداست و کسی که به او نزدیک گشت از عذاب و الم تجدید حیات رهائی یافته و از پیری و رنج و تعب حیات مصون و محفوظ می ماند و از مسائبی زوال خواهد نوشید .  
( ص ۹۳-۹۴ تاریخ ادیان علی اصغر حکمت و ص ۱۲۵-۱۲۳ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

شعائر دینی هندوان ( از کتاب مانو )

الف- در باب تربیت روسای دین :

- ۱- طالبین درجات عالیه باید زنار فدائیت بر کمر بسته و با استعمال کلمه "معظم" دعاویاتی در اول کلام به درویشی فدا بدست آرند و اهل رتبه دوم کلمه "مزبور" را در وسط جمله و اهل رتبه سوم در آخر آن بکار ببرند .
- ۲- چون در قمیص یک تلمیذ قصد قرائت ودا کند ، باید سینه پوش لطیف پوشیده ، اعضا بدنش جمع باشد و در این حال به سمت شمال وضو گرفته و به عبادت مشغول گردد .
- ۳- عالم دینی برای اینکه محفوظات در ذهنش باقی ماند ، باید در شروع و ختم نطقش در خصوص " ودا " ، حرف " اوم " را با خودش تلفظ نماید و آن عالمی که صبح و شام در خلوت و وحدت ، آن حروف مقدس را تلفظ کند ، امضایش یک سند قاطع است .
- ۴- کسی به معرفت رسد که به معلم خدمت کند .
- ۵- هرگاه آفتاب طلوع و غروب نماید و شخص در تلذذات احساسه بخواب مانده باشد ، باید یک روز تمام روزه گرفته و نام مقدس را تکرار نماید .
- ۶- باید صبح و شام عبادت نماید و برای اینکار باید وضو گرفته ، اعضای بدن خود را جمع نموده ، با عزم ثابت در محلی طاهر کلمه "مزبور" را تکرار نماید .

ب- در باب اخلاق ممتازه :

برهمن باید :

- ۱- تمام ربع اول عمر را با یک مریی دینی بسربرد و ربع دوم حیات را صرف تأمین معیشت خود و عائله خویش نماید .
- ۲- از آزار جانداران بپرهیزد .
- ۳- از ریاست فتنه انگیز و دروغ صلیحت آمیز اجتناب ورزد و در حال قربانی دروغ نگوید و لو صدقه بپند ، در غیر اینصورت قربانی باطل می شود .
- ۴- از منازعت و مشاجرت بی ثمر بپرهیزد .
- ۵- از افشاء هدیه و تبرع خود اجتناب ورزد ، در غیر اینصورت جزای عملش از میان می رود .

۶- از اهانت به عالم دینی بپرهیزد و گرنه از عمرش کاسته می شود .

ج- درباره خسوراك گوشت :

۱- از تغذیه گوشت حیوانات بپرهیز نماید و به غذای نباتی روی آورد . (۱)

۲- کسی که ولادت ثانیه یابد ، هرگاه عمداً گوشتخوک و مرغ خانگی خورد ، از مقام خود منحط شود ، ولی اگر به غیر عمد از آنها تناول نماید ، باید یکبار در آن سال کفاره بدهد .

د- طهارت :

۱- ملاطفت و قرابت با زنان منع نشده ، ولی احتراز قدیسانه از اقتران با آنان پاداشی عظیم و ممتاز در پی دارد .

۲- تحصیلات مقدسه ، طاعت صمیمانه ، غذای مقدس ، تحفل در امور ، انجام فرائض دینی و اندود کردن با فضله گاو موجب تطهیر نفس می شود ، اما برتر و مهتر از همه اینها طهارت در تحصیل ثروت است . آنان که از وظائف خویش غفلت ورزند به آزادی و آنان که گناه نهانی دارند به فکر و اندیشه پاک ، تطهیر میشوند و معرفت یافته گان به عنق و اغماض ، و صاحبان بصیرت به تقوای خالص و ابدان به آب و افکار به راستی و روح زنده به معرفت و طاعت ، و حکمت به دانش تطهیر می شود .

ه- زنان و ازدواج :

۱- زن بدون شوهرش مجاز به انجام قربانی ، روزه و هیچیک از اعمال دینی دیگر نیست .

۲- زن باید مطیع و محفوظ باشد . او خود مستقل نیست ، باید تحت مراقبت مرد باشد .

۳- پس از فوت شوهر نباید نام هیچ مرد دیگری را بر زبان راند و باید تا پایان عمر بیوه مانده ، هر نوع خوشی و مسرت را برخورد حرام کند .

۴- زن گناهکار مثل نفس کذب جنس و بد است .

۵- هندوان ، سوزاندن زن شوهر مرده را همراه با جسد همسرش ، عملی نیکو ولی غیر واجب می دانستند و اگر زنی به اینکار مبادرت نمی نمود بخاطر عدم وفایش نزد اهل و اقاربش شوهر و پدر روزگار می ماند و برای زنی که به اینکار مبادرت می کرد ، اجر و ثوابی همچون کشاندن لاش شوهر از جهنم به بهشت و یا تطهیر سه پشت مادر و پدر و یا سه پشت شوی را معتقد بودند .

۶- ازدواج زن در صغر سن و قبل از بلوغ جایز و شایع بود .

۱- در بعضی مآخذ دیگر اجازه تناول گوشت حیوانات داده شده ولی در منابع مختلف درباره گوشتهای مجاز الاکل اختلاف است .

و - ریاضت :

برهمن چون بخواهد مرتاض شود ، باید خانه و عائله خود را ترك نموده ، در جنگل زندگی کند و خوراکن از میوه ها یا ریشه گیاهان باشد و لباسش از پوست درختان یا جلد حیوانات .  
 صبح و شام شستشونموده ، موهایش را بلند و رها سازد و تمام وقتش را به قرائت " ودا " یا تفکر و استغراق کامل در عوالم الهی و توجه تام به مطالعه عالم خلقت و طبیعت صرف نماید و باید با تقدیم میوه جات و گدھا قربانیهای متنوعه انجام دهد . برای کسب سعادت اخروی روزی فقط یکبار تکدی کند و عطیات شاقه مثل رغن در آتش و سرما بجای آرد ، از آزار حیوانات بهرهبرد و اگر فلتا<sup>۱</sup> زبیماتی را کشت ، بدینگونه کناره پس دهد که شش بار نفس را ضبط نموده ، صوت " اوم " را تکرار نماید .

ز - وظایف پادشاهان و رؤسا :

باید نیکان را ثواب و پادان را عقاب کند ، قوانین را اجرا نماید ، قوم را محفوظ دارد و عدل را به کمال رساند . سلاطین باید برهمنان را احترام کنند و از رذائل و شرور احتراز جویند و باید مشاوری خوب و سپاه شجاع برگزینند . پادشاه باید برادر ملت خود باشد ، وقتی به جنگ می رود رعایت قوانین شریعت جنگ را بنماید و از کاربرد تیرهای مسموم احتراز نماید ، به هر نفع اندك خود را به هلاکت نیندازد و به موقع نرم و شدید باشد .

ح - قوانین سیاسی و جرائح :

راجه باید همه روزه محکمه اش را بپا داشته ، به کمک برهمن ها امور فروش (۱) ، استعارات (۲) ، بیعها ، اجرت ها ، کرایه ها ، عقود و ایقاعات (۳) ، حدود ، تهیمت ها ، مهاجمات ، سرقت ها ، بیضاها و گناهان دیگر را فیصل دهد ، مشاجرات را بررسی کند و ببیند کدام موافق قانون و کدام مخالف آن است ، باید زن بی صاحب را نگاهداری و دازائیش را به شرافت و احترام اداره نماید تا منجر به مخاصمه و مرافعه نگردد . شهود باید از شهادت دروغ تحذیر شوند و آگاه براین باشند که شهادت دروغ برای خلاصی پاکدلی از جنگ ظالمان چهار بعنوان دروغی مصلحت آمیز نیز گناهی کوچک است .

هرگز پادشاهی برهمنی را پوست نکند ، گرچه مرتکب کل معاصی ممکنه گردد و به اخراج او از مملکت اکتفا کند ، چه که بزرگترین گناه پوست کندن انسان و کشتن عالمی امین است .

۲- استعارات یعنی فروش و عاریه گرفتنها

۱- فروش یعنی واجبات

۳- ایقاعات یعنی گرفتار کردن افراد

ط - گناهان خفیف و کفارات آنها :

برهمن عقوبتش خفیف تر از عقوبات سایر طبقات می باشد و گناهی که سایر طبقات به ضرر برهمنی کنند ، گناهش عظیم تر محسوب و لذا عقوبتش شدیدتر است .

- ۱- ربا به میزان پنج درصد جائز و بیش از آن گناه است .
- ۲- اگر کسی حیوانی را بزند و درد شدید حادث شود ، باید با خودش معامله بمثل نمود .
- ۳- تنبیه و تأدیب زوجه ، پسر و خدمتکارها چوب خفیف جائز است ولی نه بر سر و یا عضو شریف دیگر .

۴- اگر با برهمن ، شخصی پست به خلاف ادب سلوک کند ، حتی اگر در محاوره و احتجاج بر او ظبه نماید ، باید تمام روز روزه بوده ، در جلوی برهمن به سجده افتد .

۵- شرب مسکرات جز به هنگام تقدیمه که شراب مقدس سوما را با رسوم دینیه برای تهنیت و

( به اعتقاد خود ) تقدیم می آشامند در سایر مواقع تا حدی ممنوع است ، چنانچه اگر برهمنی هم استعمال مسکرنماید به درجه بسیار پست سقوط کند و اگر برهمنی عرق سوما بخورد ، و گویا پتکه صرفاً " شارش" به آن برسد ، باید با حبس نفس به ذکر مخصوص مشغول گردد و کره مفصلی بخورد .

۶- اگر کسی گاو را ضرب رسانده ، بکشد ، باید کفارات پرمشقتی انجام دهد ، به این معنی که تمام روزه انتظار گله گاو بسر برده ، غبار انگیزته از سمشان را خورده در شب با ادب و خضوع نزد آنها بوده ، نشسته ، برایشان آواز بخواند . بی خجالت همینکه آنها می ایستند بایستند و چون حرکت می کنند تبعیت کند و چون می خوابند ، نزدشان بخوابد و براین طریق سه ماه عمل نماید .

۷- کفاره قطع اشجار و ریشه نهاتات و قتل حشرات یا جرح موجودات حساسه و امثالها ، خواندن مکرر چندین صفحه از " ودا " و حبس نفس و تناول کره مفصلی است .

( ص ۱۴۳-۱۲۴ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

طاعات و عبادات

۱- نماز هفت گانه که پوجا نام دارد و یکی در بامداد و سه دیگر از صبح الی ظهر و یکی بعد از غروب آفتاب و آخر در نصف شب بجای می آورند و آداب نماز چنین است که مجسمه معبود را به آب و شیر و عسل شسته خاکستر و فضله گاو می مالند و بخور نموده ، سرنا زنان می رقصند و در اثناء نماز خم شده ، سجده نموده ، باز می ایستند و برهمن در صبح و شام اشعاری متضمن تمجید برهما مقابل مجسمه می خواند و هنگام ظهر گلهها نثار می کند . در روز دوم ایام البهمنیت را در آب

گنگ می‌شود و جمعیت به هنگام نماز در حضور مجسمه به روی خاک نشسته ، پهلوهای خود را گاه - گاهی با دو آرنج خود می‌کهند و پیشانی خود را می‌مالند و به رخسار راست می‌زنند . به غیر از پوجا نمازها و طهارت‌های مستحب بسیار دارند . از جمله نماز " صدر " است که حروف " بارابارا " را به آواز بلند مکرر می‌خوانند و برای آنها معانی عالیّه معتقدند و دیگر نام " رام " را تکرار می‌کنند و دیگر خواندن مکرر " گاپتری " است . بی شک از اعصار " وداها " و " مانو " تا عصر حاضر تفسیرات فاحشی در عبادات رخ داده است . عبادات مختلفه مخصوص هر ماه است . فروردین ، مهر و دی مقدس‌ترین ماههای آنهاست . سال آنها با فروردین آغاز می‌شود و این ماه با آواز - خوانی و گل ریزی شروع و با تزیین و تقدیم ابرق پایان می‌یابد و در اردیبهشت الهه ای بنام " شوستی " را عبادت می‌کنند و جشنهای جمعیتی در این خصوص برگزار می‌شود . ماه خرداد مخصوص فوطه دادن جوگرنات (Jugger - naut) است که یکی از تجسّات ویشنو دانند . علاوه بر این جشن ، جشنی دیگر در این ماه برای عبادت گنگ مقدس بر آن برگزار می‌شود که در آن ، گلهای و میوه های بسیار قربان می‌کنند و نمازها و رسوم بجا می‌آورند که برای آنها شواب عظیم قائلند . اعمال مشهوره نخل جوگرنات به یادگار مهاجرت کریشنا از وطنش ، نیز در همین ماه برقرار می‌گردد . در مرداد جشن تولد کریشنا برگزار می‌شود و نیز در این ماه عیدی است که در آن ، دست به آتش زده ، غذا نمی‌پزند و مارها و نوحی درخت را عبادت می‌کنند و در شهریور ماه عید بزرگ عبادت " دورگا " زن شیواست و یادگار ملاقات آن الهه با پدر و مادرش می‌باشد و در ماه بهمن نیز عید " کریشنا " و در ماه اسفند ریاضات شاقه بالا خص ریاضت مشهوره آویخته شدن به قلاب می‌باشد و این عید برای تجلیل شیواست .

( ص ۱۴۹-۱۴۳ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

### هدیه ، تقدیمه و قربانی

و از مراسم هندوان انواع هدیه ، تقدیمه و قربانیهای حیوانی و گل و میوه و غیره است که به سر خدایان و برهمنان و مردگان انجام دهند ، چنانکه برای بعضی مجسمه ها در بعضی اعیاد بزها و گاویش ها و گوسفند ها ذبح کنند و برای مردگان قربانیها کرده مجالس برپا می‌دارند و به سر برهمنان گلهای ، میوه ها ، لباس ، اطعمه ، اموال و املاک می‌بخشند . چنانکه در شاستر مسطور است : حتی بعضی خود یا اطفال خود را تقدیمه می‌دادند و بعضی زنان چنین خود را برای قربانی نذر می‌کردند و فرزند را در دو یا سه سالگی در گنگ یا رود مقدس دیگر غسل داده ، غسرق می‌نمودند .

( ص ۱۵۳-۱۵۲ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )



طبقات هندو

طبقات هندو چهار است : ۱- برهنه کهنه و علمای دین ۲- خاتریان یا مردم سیاسی و محافظ مملکت ۳- بانیان که شامل زارعین و تجار است ۴- سود که اهل صنایع و حرف را در بر می گیرد و آمیزش و ازدواج بین این طبقات منع بوده است.  
( ص ۱۵۳-۱۵۴ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

کتاب مقدسه برهمنیان

کتاب مقدسه و آثار کتیبه قدیمه در این آئین بسیار است که به اقل " بیست یا کمتر از سی قرن قبل از میلاد نسبت داده شده ولی حاوی تاریخ و اعداد سنویه نیستند و مهمترین آنها عبارتند از :

۱- وداهای چهارگانه ، یعنی ریگ ودا ( Rig - veda ) ، یاجورودا ( Yajar - veda )  
ساما ودا ( Sama - veda ) و اتاروا ودا ( Atharva - veda )  
هر کدام از این چهار ودا خود نیز به چهار قسمت تقسیم شده است :

- الف- منتر ( Mantear ) یا سرودها
- ب- برهنها ( Brahmans ) یا اصول اعمال مذهبی و عبادات و افسونهای روحانیون
- ج- اوپانیشادها ( Upanishads ) یا محاورات فلسفی
- د- اران یا کا ( Aranyaka ) یا دستورات جنگل برای زاهدان و گوشه نشینان

بل کنگ دهر تیلک دانشمند بزرگ هندی با روش محاسبات ویژه ای مدت وداها را پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح برآورد نموده ، اما بطور کلی سند صحیح مستندی در مورد تاریخ آنها در دست نیست ، همینقدر معلوم است که کتاب اوپانیشاد که اسلوب فلسفه آن خلاف اسلوب وداهاست یعنی حیات دنیوی را شرور و مفسد و گرفتارها دانسته و زشت و نفرت انگیز می گیرد ، تقریباً پانصد سال قبل از میلاد مسیح به عرصه آمد و کتاب " برهمانا " در فاصله قرن نهم و هشتم قبل از میلاد رواج یافت.

۲- کتب ارجمند مانوا از تألیفات دوره برهنی است که تقریباً مبنای شرایع عمومیه شان می باشد و مدتی طولانی پس از عصر اقدم دوره ودا یعنی تقریباً ۹۰۰ یا هزار سال قبل از میلاد مسیح نوشته شد و در این دوره مانو نژاد آریین که به نوع مذکور در دوره کنگ سکونت می کردند بتدریج جامعه شان منظم گردید و از اوضاع شبانی به حالت یک جامعه ثابت درآمد و دارای شرایع گشتند و نخستین بلاد خود را بنا کردند و سلطه برهنان به اعلی درجه خود رسید.

۳- دو کتاب اشعار قصیده بنام رامانا و مهابهاراتا است که به غایت فصیح و جذاب و متداول است و اولی قریب پنجاه هزار بیت بوده و نهایت احترام را نزدشان دارد و محاربات رامای جوان را که تجسد و تشنه است ، جباران و جنیان جنوب برای استرداد زرش نشان می دهد و دومی قریب به بیست هزار بیت و منقسم به هشت بخش بزرگ است که گمان می رود جامع آنها " ویاسا " است که پورانها و وداها را درخود جمع نمود . این افسانه ها بغایت قدیمی بنظر می آید که اشاره به تاریخ و سرگذشت اولیه هندوستان می باشد .

۴- کتاب بهاگوت گیتا بخشی از کتاب بزرگ مهابهاراتای مذکور است که آنرا انجیل هند میسازد . انجیل کریشنا یا تشنید الهی یا سرود سعادت نامند و شامل سخنان کریشنا خداوندگار هند است و نزد هندوان عزیزترین و مقدسترین تعالیم حکمتی و اخلاقی شمرده می شود . تاریخ نظم آنرا که به تحقیق معلوم نیست بعضی قرن سوم قبل از میلاد گرفته اند که بعضی از آن اشعار در قرن ثانی بعد میلاد تجدید نظر یافت .

۵- شش شاستر محتوی تفسیر و تفصیل کتب ودا و نیز هیجده پوران حاوی یک میلیون و ششصد هزار سطر یا از پیمبران بنوع کشف و الهام و یا از برهمنان در اوقات ریاضت و تفکر و مراقبت صدور یافت و مشتمل بر قصص و اساطیر و افسانه ها راجع به طوفان عالم و غیره است و شاید در بیست و یک قرن قبل در اثنای اختلافات و منازعات بین برهمنیت و بودائیت شهرت یافت . ( ص ۱۰۹۴-۱۰۹۲ تاریخ ادیان ، تألیف علی اصغر حکمت و ص ۱۱۸-۱۰۶ رهبران و رهروان جلد ۱ )

### نیزه ای از کتب برهمنیان

در ریگ ودا مفاد این عبارات مسطور است :

" در آن هنگام نه عالم بود نه فضا نه چیزی دیگر فوق آن نه چیزی در جای محیط و نه محاط و نمرگی و نه بقائی و نه امتیاز روز و شبی ، بلکه فقط آن یگانه موجود بالذات متحقق قائم به جوهر خود و جز او چیزی نه و عالم در ظلمت نیستی نهان ، و کثرات در قشر مخفی و مستور و به قسوت اراده انتاج گردیدند . نخست در فکر ، مشیت اولیه صورت بست ، آنگاه بذراصلی نتیجه بخشید و حکماء آنرا در عالم خود بعنوان عقل پذیرفتند و شعاع روشن آن فعالیتهای خالصانه در وسط و بالا و پائین امتداد یافت و آن قوه انتاجیه اراده و ماده شد و طبیعت که در جوهر خود مستند و متکی ، هست تر و آنکه طبیعت به او مستند است ، مافوق می باشد . که بطور قطع می داند و که در این عالم ادعا تواند کرد که عالم هستی کی و چرا بعمل آمد ؟ و باز که می تواند بداند کی نتاج شد و کی این عالم وسیع طلوع نمود ؟ ( ص ۱۱۹ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

و در محلی دیگر از " ودا " در مقام نیایش به حق ، بیانی بدین ترتیب مسطور است :  
 "... کدام فناپذیری جرأت دارد آنرا که در توفنی است ، ضرر رساند ؟ ای مقتدر بواسطه  
 ایمان به تو است که شخص قوی در روز میدان غنیمت میبرد . تو بنام معطی ، هر گل معرونی ...  
 ای توانا دوستی و سروری و پدری جز تو نداریم مانند کودکان گرسنه تشنه به شیر ، تو را می خوانیم  
 و ترا می ستائیم که مدبر عالم حیات و حرکت هستی . ای شجاع ای ایندرا که مدبر گل نامتحرک نیز  
 هستی چون تو کسی در آسمان و زمین نیست و کسی نبوده و نخواهد شد . "

( ص ۱۲۱-۱۲۲ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

و این صریح عبارت ودا است :

" همان يك خدا می باشد که گاهی به شکل زارع شده بر زمین زراعت می کند و نیز آب شده آنرا  
 سیراب می نماید و غله گشته همه را سیر می سازد . قوت و ضعف از اوست و بس . آتش ، سر خدا است  
 و مهر و ماه ، چشمان او و هوا ، دم او و ودا کلام او و مخلوقات عظیمه او در زمین ، پای اوست  
 و جان همه خلایق اوست و همه اوست . . . ما وجود اینهمه امور باز او نهایت قدوس و بزرگ است  
 . . . جان و خدا و برهما اصل است و يك است . "

( ص ۱۹۴-۱۹۵ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

و در اگنی پوران است : " آنکه از ولادت انسانی محروم و مهجور شده در مخلوقات دیگر  
 تولد یافت بعد از هشتاد لك تولد و انتقال باز در جسم انسانی متولد می گردد . "

( ص ۱۰۰ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

طریق فلسفه هندوان

از بین شش طریق فلسفه هند و که هر يك نیز به چند شعبه منقسم است ، سه اسلوب فلسفی بنام  
 سانکھیا ( Sankhya ) ، ودانتا ( Vedanta ) و نیایا ( Nyaya ) مشهور است .  
 اسلوب " سانکھیا " را فردی بنام کاپیلا ( kapila ) در عصر برهمنان و در ۲۷۰۰ سال قبل  
 تأسیس نمود و او را پسر خدا و نیایا تجسد ویشنو یا اگنی دانند و او فلسفه خود را بر دو اصل  
 عنوان نمود که در قوانین مانو و کتاب بهگوت گیتا مذکور است و فلسفه " ودانتا " که غالب و متداولی  
 از همه است در شرایع مانو و در اوانیشاد و خصوصاً در برهما سورا که منسوب به ویاسا است ،  
 مذکور می باشد و بخش مهم آن متوجه تنقید و ابطال فلسفه سانکھیا شده و بعد از فلسفه مزبور  
 تأسیس یافته است . فلسفه نیایا بوسیله حکیمی بنام اکساپاداگوتاما Aksapad Gautama  
 در متجاوز از بیست قرن پیش تأسیس یافت که او را ارسطوی هندوستان می نامند . نیایا بطور کلی  
 قضایا را از راه قوانین اثبات منطق مورد توجه قرار داده و نمایندگانه روش تحلیلی فلسفه می باشد .

هر سه فلسفه قدیم اند و در مورد اموری چند متفق و در دیگر امور متخالف می باشند و به سلسله برهمنانی وضع شدند که خویش را متبحر در دین دانسته و دین را مافوق کل کتب احترام و بهر طبق روش و آئین خود تعظیم و تجلیل تام می نمودند . هر سه فلسفه هم جنبه نظری دارند که عالم هستی چگونه پیدا شد و هم جنبه عملی دارند که چه باید کرد تا از شرور عالم کون نجات و خلاص حاصل نمود و هر سه وجود و زندگانی را شرملاحظه نموده ، تناسخ را یگانه وسیله نجات دانستند که بامرور تجسّدات و تطوّرات ، به راحت ابدی اعلیٰ توان رسید و موجب این نجات ، عرفان کامل حقیقت است و نیز هر سه معتقد به قوه و افکارند و فقط افکار و احساسات را جوهر می شمارند و عالم محسوس ماده و زمان را نمایش سرایی می دانند . اما در موضوع فلسفه نظری ، بدانکه عالم را منتج از مبدأ واحد سرمدی قائم بالذات دانسته که آن خدا برهما است و جز آن وجود احد واحد چیزی نیست و ماسوای آن وهم صرف است و فلسفه سانکها در مبدأ سرمدی قائم بالذات قائل شد یعنی نفس و طبیعت و فلسفه نیایا سه اصل قدیم و قائم بالذات را معتقد است : ذرات اصلیه ، نفوس و خدا و هر سه فلسفه متفق اند که نتیجه هوی و خواهشهای نفسانی ، تناسخ یعنی عبور و مرور نفس از ابدان مختلف بشری است و تا مدتی که هوی و خواهش زائل نگردد ، این انتقال و مهاجرت برای نفوس انسانی در ابدان هست و پس از تطهیر این خواهشها به خیرسر و آسایش می رسد .

سه فلسفه دیگر عبارتند از :

۱- وی سه شیکا (Vaiseshika) که مؤسس کانادا و تاریخ این فلسفه سه قرن قبل از میلاد بوده .

۲- آئین جوک که پایه گذارش پتن جلی (Patajali) و تاریخ تأسیسش قرن دوم قبل از میلاد بوده است .

۳- پوروامی مانسا (Purvamimansa) که مؤسس آن حکیم بوده که در قرن چهارم پیش از میلاد می زیسته است .

( برای مطالعه بیشتر درباره این طرق فلسفی به تاریخ ادیان ، کتاب سوم ، پیدایش فلسفه ، تألیف هاشم رضی مراجعه فرمائید . )

( ص ۱۰۰-۹۷ رهبران و رهروان ، جلد ۱ و ص ۱۰۸۷-۱۰۷۵ تاریخ ادیان ،

کتاب سوم ، پیدایش فلسفه )

شعب آئین برهما

آئین برهما شعب و فرق متنوعه از خود بیرون داد که معدودی از آنها را به این طریق بر  
د وصف تقسیم و ترتیب دادند :

۱- عده ای از پرستندگان " ویشنو " که نه شعبه است و عده ای دیگر از ستاینندگان " شیوا " که  
هفت طایفه می باشند و در خلال آن احوال ، اشخاصی بزرگ هم طلوع نمودند که در ایجاد  
اتحاد و انجام اصلاحات سعی شدید نمودند .

۲- قوم سکه ( در لغت سانسکریت بمعنی متعلم ) که تعدادشان در ۱۷ سال قبل حدود شش  
میلیون بود . مؤسس این آئین شخص مرتاض سیاح پاکدال بیدار خسیری بنام نانک بود که بنام  
بابانانک معروف گردید . در سال ۱۴۶۹ میلادی متولد و در سال ۱۵۰۰ میلادی شروع به  
دعوت مردم به طریق خود نمود و در سال ۱۵۳۹ میلادی وفات یافت . دعوتش مبنی بر پرستش  
خدای یکتا و توجه و تذکر و ایجاد وحدت و الفت بین هند و مسلمان و غیرهما و اخلاق نیک  
و سلامت نفس و تعنی سرود و مناجات بود .

۳- شعبه برهوسماج ( Brahma - Samaj ) ( بمعنی جمعیت پیروان برهما )

این شعبه را فردی تحصیل کرده در سانسکریت و فارسی و عربی و انگلیسی ، بنام راموهون-  
رای ( Rammohum - Roy ) که تحت تأثیر اسلام و قرآن و توحید به مقاومت با تعدد  
الیه برخاست ، به عزم اصلاح و ترمیم و تنویر برهمانیت تأسیس نمود . او در سال ۱۷۷۴ میلادی  
در بنگال متولد و بالاخره اعتقاد مسیحیت آشکار ساخت و بسال ۱۸۳۳ میلادی درگذشت .  
از اصطلاحات مشهوره پیروان این فرقه که مشتمل برچند هزار نفرند آنکه مظاهر حقیقت را  
مردان بزرگ بدانند و از عقاید مشهوره شان تساوی ادیان است و ادعیه و سرود هائسی  
با ساز و آواز و نیز مراقبه و مکاشفه برقرار کردند و در مابینشان تعدد و تفرق عقیده حاصل  
گردید .

۴- فرقه آریه سماج ( Arya - Samaj ) نهضت ملی توحیدی دینی است که فردی بنام

دیانداسرسوتسی ( Dyananda Sarasvati ) برهن کجراتی هندی در سال ۱۸۸۰  
میلادی تأسیس کرد و بر پایه ودا و شاستر بنا نهاد و تمامت علوم و صناعات و انکشافات موجود  
را مذکور و مسطور در آن کتب ، گفت و رسم ازدواج کودکان را منع کرد و زنان شوهر مرده را  
اجازه ازدواج داد و سعی در ارجاع هندوان مسلمان یا مسیحی یا بودائی و غیره به آئین  
ودا نمود .

الف - جامعه هندو - آریائی (وداها)

هندوان آریائی در آغاز بوسیله جنگ و غارتگری و سپس از راه گله داری و کشت و زرع و صنعتگری به طریق روستائی روزگار می گذراندند . کشتزار هر اجتماع روستائی بین خانواده های تشکیلی دهنده آن اجتماع تقسیم می شد و فروش زمین به یک نفر خارجی ممنوع بود . آریائی ها کار مزدوری را نمی پسندیدند . جامعه مزبور فقط شامل طبقه متوسط بوده بدین ترتیب که نه مَلَاک داشت و نه گدا .

۵ سال قبل از میلاد مسیح صنایع دستی در بین صنعتگران رونق یافت و در نتیجه آنان بصورت اصناف نیرومند حرفه های مختلف درآمدند . این اصناف امور داخلی را خود حل می کردند و حتی دآوری درباره مشکلات موجود بین اعضاء صنف و همسرانشان را خود برعهده می گرفتند . پایه قیمتها نه بر مبنای عرضه و تقاضا بلکه بر ساد و لوحی مشتری مبتنی بود .

کار تجارت بر اثر وجود روشهای ناهنجار مبادله از رونق افتاده بود . قماربازی و طاسهای تخته نرد رواج داشت . بوسیله شاه تالارهای قماربازی برای رعایا آماده و مجهز شده و قسمتی از منافع آن به خزانه شاهی می رفت .

پادشاهان هند ودائی مانند شاهان یونانی عصر هومر پروائی از غارت احشام همسایگان خود نداشتند ولی اخلاقیات عالم بازرگانی بر پایه بلندی قرار داشت . و بنا بنوشته مورخ یونانی نیروهای اسکندر : " نوهندوان از لحاظ راستی و درستی بر یونانیان برتری دارند . چندان شرافت دارند که نه بر درهای خود قفل می زنند و نه به تعهد کتبی نیاز دارند . آنان به هالسی - ترین مرحله راستی و درستکاری رسیده اند . "

" ریک ودا " از زنای با محارم ، اغوا ، نعشا و سقط جنین صحبت می دارد . علائمی از سواط هم وجود دارد ولی تصویری که از طریق وداها و حماسه ها در مورد روابط جنسی و زندگی خانواد بدست می آوریم ، از عالی ترین نوع خود بشمار می رود .

از دواج با تراضی طرفین کمی غیر آبرومندانه انگاشته می شد . زنان ترجیح می دادند کسیه زده یه یا خریده شوند . تعدد زوجات علی شایسته بود و در بین بزرگان تشویق می شد . ممکن بود یک زن با چند مرد که معمولاً برادر بودند ، ازدواج کند . این رسم هنوز هم در دره های کوهستانی هند باقیست .

با اینهمه زن در عصر ودائی به مراتب بیش از ادوار بعدی هند از آزادی برخوردار بود . وی در انتخاب همسر کاملاً حق داشت و آزادانه در ضیافتها شرکت می کرد گوئی در عصر پهلوانی

قسمتی از آزادی خود را از دست داد. ازدواج بیوه از رواج افتاد. حجاب آغاز گردید و غسل زنده سوزی که در دوران ودائی تقریباً وجود نداشت، روزه افزایش گذاشت. (ص ۲۰۸-۲۰۷ خلاصه داستان تمدن، ویل دورانت، کتاب (۱))

ب - اخلاقیات

در هند هر وقت آئین فرقه ای می میرد، زندگی اخلاقی مردم نیز به تفریق، طولانی و نابسامان دچار می گشت، زیرا در آنجا از ابتدا قانون اخلاقی تقریباً جز "لا ینفک فرقه بوده است. اخلاقیات همان دهارما یعنی قانون زندگی فرقه ای بود. دهارما برای فرد بمنزله رشد طبیعی دانه است. این نوع تصور از اخلاقیات بقدری کهن است که امروز نیز برای همه هندوان تصور این معنی مشکل است که خود را وابسته به فرقه خاص و ملزم و مهتدی به حکومت آن ندانند. علاوه بر دهارمای هر فرقه، هندوها یک دهارما با الزام کلی داشتند که شامل حال همه فرقه ها می شد. این دهارما مخصوصاً به برهمنان و گاو ان احترام می گذاشت. بعد از اینها تکلیف بوجود آوردن فرزندان قرار داشت. سقط جنین چنان جرم بزرگی انگاشته می شد که باکشتن یک برهمن برابر بود. البته استثناء هم وجود داشت. ملاطفت سالخوردگان نسبت به نونهالان از زیباترین جنبه های تمدن هند و است. چیزی از تولد طفل نمی گذشت که والدین به فکر ازدواجش می افتادند. ازدواج در آئین هند و اموی اجباری بود و مقدمات آن بوسیله والدین فراهم می شد. ازدواج در طفولیت صورت می گرفت و بین عقد ازدواج و زفاف تا زمان بلوغ عسروس فاصله قائل می شدند.

قسمت اعظم روسپیگری محدود به معابد بود. هر معبد یک دسته زنان مقدس داشت که در آغاز برای این استخدام شده بودند که در برابریت ها برقصند و آواز بخوانند و شاید هیچ مشغولیتی برای برهمن ها فراهم سازند. بسیاری از این روسپیان در ضیافت های عمومی و اجتماعا به سبک کیش های ژاپونی آواز می خواندند و می رقصیدند.

در آن زمان این رسم جنبه تقدس به خود گرفت. گاه زنان محترم یکی از دختران خود را به همان شکل که پسری برای روحانیت وقف می شد، وقف روسپیگری در معبد می کردند. با این اوضاع و احوال، یعنی روسپیگری در معابد و ازدواج در دوره طفولیت دیگر چندان محلی برای عشق آتشین وجود نداشت، بلکه به شکل نثار روح به خدا و یا دل بستگی اهدا آلسی زوجین به یکدیگر پذیرفتنی بود. در قانون نامه مانو در بین هشت نوع ازدواج مختلف، زناشوئی از راه خریدن زن، عملی تر دانسته شده است.

مرد می توانست چندین زن بگیرد، ولی از فرقه خود تنها یک همسر اختیار می کرد و این زن بر همه همسران دیگر برتری داشت.

خانواده هندو ، پسر شاهی بود . زن موجودی دوست داشتنی ولی مادون انگشته می شد . يك افسانه هندوی می گوید : در آغاز هنگامی که صنعتگر الهی به آفرینش زن پرداخت ، متوجه شد که همه مواد را صرف مرد کرده و دیگر عناصر صلب در اختیارش نمانده است و چون به این بن بست رسید ، زن را از قطعات متفرقه و بازمانده عالم خلقت بهم آفرید .

زن در هند ، روزگار تیره ای می گذراند و از مقام ارجمندش در دوره " ودا " اثری نماند . در قانون نامه مانو درباره او با لحنی سخن می رود که الهیات مسیحیان اولیه را بخاطر می آورد : " زن سرچشمه بی آبروییست پس از وی حذر کن . " قانون نامه مانو مقرر می دارد که زن باید در طول حیات تحت قیمومت يك مرد باشد : نخست پدر ، سپس شوهر و سرانجام پسر . مانو می گوید : " يك زن وفادار باید به سرور . . . خود چنان خدمت کند که گویی به خدا خدمت می کند . " زنان فقط وقتی از نعمت تعلیم و تربیت برخوردار می شدند که مقامی عالی داشتند و یا در معابد رومیگری می کردند . هنر خواندن برای زن نامناسب تشخیص داده شده بود . به زعم هندوان ، تحصیل دانش از دلرهای زن بی می کاست . زن از کسب دانش و اداها محروم بود . مهابهاراتنا می گوید : " زیرا اگر زن و اداها را بخواند ، دلیل آشفتگی ملت است . "

در قانون نامه مانوسه نفر استحقاق تملك مال نداشتند : همسر ، پسر و برده . هر چه اینها تحصیل می کردند ، اربابشان مالك می شد . ولی زن می توانست جهیزیه و هدایایی را که هنگام زفاف دریافت کرده بود ، نگاهدارد و مادر شهزاده مجاز بود ، در ایام خردسالی وی بجایش فرمانروایی کند . تنوهر اختیار داشت همسرش را بعلت بی عافی طلاق گوید ولی زن به هیچ طتی نمی توانست شوهرش را طلاق دهد . قسمتهایی از قانون نامه مانو مهربانیهای را درباره زن توصیه می کند ، از جمله آنکه نباید با سختگیری او را تحت نظر قرار داد و یا همانطور که برای مرد سالخورده و مرد روحانی راه را باز می کنند ، برای زن هم راه را باید باز کرد . اگرچه يك زن بعنوان يك همسر نمی تواند بر مرد حکومت کند ، ولی بعنوان مادر اختیار فرمان راندن در خانواده را دارد .

در قانون نامه مانو زکری از سوزاندن زنان شوهر مرده نشده و گویا از رسوم وارداتی به هند بود که برهمنان در آغاز با آن مخالفت کردند ولی بعداً آنرا پذیرفتند و بالاخره با این تعبیر کمراسمیزور با زناشویی جاوید پیوند دارد ، به آن جنبه تقدس مذهبی دادند .

همانطور که قبلاً ذکر شد ، قانون برهمنی زن بیوه را ملزم می ساخت تا پایان عمر بی شوهر بماند و باقی عمر را صرف پرستاری فرزندانش کند و به اعمال خیرخواهانه بپردازد . او را فقیر و مستمند رها نمی ساختند ، بلکه برعکس برای نگهداری خود ، نسبت به اموال شوهر حق تقدم داشت .

( ص ۲۴۶-۲۴۹ خلاصه داستان تمدن ، ویل دورانت ، جلد اول )



ج- رفتار و آداب و رسوم و سجایا

شاید برای برخی این امر باورنکردنی است که همان مرد می که مراسمی از قبیل ازدواج در دوران طفولیت و روسپیکری در معابد و زنده سوختن زن را پذیرفته بودند، در مهربانی و نزاکت و ادب، مقامی شامخ داشتند. در هند بندرت فحشائی صورت می گرفت و عفت جنسی آن مردم فوق العاده عالی بود. در سلوک هندی، هرگونه صمیمیت عینی بین زن و مرد ممنوع گردید. در قانون نامه مانو به مردان چنین اخطار می شود: "زن طبیعتاً میل دارد مرد را افوا کند، لذا مرد نباید حتی با خویشان نزدیک خود در جای خلوت بنشیند و مجاز نیست به بالاتر از قوزک پای دخترها بر نگاه کند."

در هندوستان پاکیزگی مراد فبا خداشناسی بود. مدارس بومی حسن سلوک و پاکیزگی شخصی را در رأس برنامه مدرسه قرار می دادند. هندوی عضو فرقه هرروز صبح تن خود را می شست و بنظر او نفرت آور بود که جامه شسته را بهش از یکروز برتن کند. سر و پلیمام هور می گوید: "هندو از لحاظ تمیز نگاه داشتن جسم سرمشقی برای نژاد های آسپاتی، بلکه نژاد های دنیا توانند بود. جنایت در هند نسبتاً کم رخ می دهد و جور و تعدی بسیار اندک است. به تصدیق همه جهانیان، هندوها تا سرحد جبن، ملایم و مهربانند. بزرگترین عیب آنها شاید بیحالی و تنبلی آنهاست، ولی این عیب هند و نیست، بلکه جزو ضروریات الهیمی و مقتضیات محیط بشمار می رود. هندوها حساس، پر جوش، دمد می و خیال پرورند، لذا هنرمندان و شعرای شایسته تری هستند تا حکام و مجریان قانون. به دیده یک نفر خارجی از تنوع هند و غم و اندوه می تراود. بدون شک برای هندوها وسائلی که آنان را به خنده برانگیزد، فراهم نبود است."

در آنسوی دیگر زندگی، مراسم نهائی بود، مثل سوزاندن جسد. در ایام بودا، طریقه زندگی زرتشتیان که اجساد مردگان را در دسترس گرگان می گذاردند، طریقه معمولی بود، ولی شخصیت های برجسته را بعد از مرگ، بر توده همزم می سوزاندند. بعداً سوزاندن جسد برای همه افراد مزیتی محسوب شد. شتاقتن اختیاری اشخاص فراتر بسوی مرگ امری عادی بود. انتحار در شرایط معینی مجاز بود. مثلاً "قوانین اکبر شاه<sup>(۱)</sup> به سالخوردگان و یا کسانی که دچار بیماری های درمان ناپذیر می شدند، و یا می خواستند خود را در راه خدایان قربانی کنند، اجازه خودکشی می داد و در میان برهنهها یک نوع هاراگیری مرسوم شد که بوسیله آن برای تلافی یک صدمه و یا

۱- بابر، مؤسسه سلسله بزرگ مغول که بر هندوستان سلطنت داشت و برای اتحاد مذاهب هند و تبدیل آن به یک دین، آئینی توحیدی تأسیس نمود که دومی نیافت و مقصود از این قوانین، احکام آئین اوست.

جبران يك خطا ، خودكشی انجام می گرفت .

( ص ۲۵۱-۲۴۹ خلاصه داستان تمدن ، ویل دورانت ، جلد ۱ )

د- موقعیت فلسفی قبل از بودا

۱- فلسفه ایوانیشادها :

گفتارهای ایوانیشادها مجموعه ای است از آراء و عقاید و درسهای مردان بسیار که فلسفه و مذهب را بهم آمیخته اند و می کوشند تا در ورای کثرت ظاهری اشیا به آن حقیقت ماده اصلی دست یابند و به او پیوندند . این گفتارها بین ۸۰۰ تا ۵۰۰ قبل از میلاد تصنیف شده و تعدادش به صد و هشت می رسد .

نخستین درسی که دانایان ایوانیشادها به شاگردان برگزیده خودش تعلیم می دهند ، عدم کفایت و نارسائی عقل است . منظور این نیست که عقل بی فایده است . عقل مقام معتدل خود را دارد و وقتی که با روابط و اشیا سروکار پیدا می کند ، برای ما سودمند است ، ولی در برابر ابدیت ، بی نهایت و حقیقت اصلی میدان تهی می کند . مادر برابر آن حقیقت گنگ و خاموش که همه ظواهر بر آن قائم اند و در شعور خود آگاه فیضان می کند ، نیاز به بصیرت و ادراک دیگری غیر از این حواس و عقل داریم و آن ، احساس آن اقیانوس عظیم روح در درون خویشتن پس از تطهیر از افکار و اعمال ناپاک و آشفته گیهای روحی و جسمی است . آن روح اعظم ، برهنه است که یگانه جوهر ، بی جنس ، بی تعین ، محیط و نهفته ، جوهر اتمس ناپذیر جهان و واقعیت واقعیتهاست ، زاده نشده ، فساد نمی پذیرد ، نمی میرد و روح جمیع اشیا است . همچنان که انس روح همه ارواح است ، برهنه آن یگانه نیروی است که در پشت ، زیر و بالای همه نیروها و ایزدان قرار دارد .

۲- زندگی ها

خود ایوانیشادها گواه بر این حقیقت است که در آن عصر شکاکان حتی در بین ایشان وجود داشته است و گاهی اوقات حکما ، روحانیون را به تمسخر گرفته اند . در یکی از ایوانیشادها چنین اعلام می شود : نه خدائی هست و نه بهشتی و نه جهنمی وجود دارد و نه تناسخی و نه عالمی و می گوید "وداها" و "ایوانیشادها" تألیف سنهائست خودبین و اوهامی بهش نیست و الفاظ هم دروغ و باطل است . هیچ فرقی بین "ویشنو" و یک سنگ وجود ندارد .

در حقیقت وقتی که با پژوهشهای علمی پرده از روی برخی مشخصات کم ارج فلسفه ماقبل بودا برداشته می شود ، تصویری پدید می آید که در کنار پاکان مستغرق در برهنه ، عده ای طبقه روحانیان را به چشم حقارت می نگرستند ، در باره وجود همه خدایان شك روا می داشتند و بی-  
هراس

عنوان منفی باف (Nastic) و نیهیلیست به خود می‌داده اند .

هنگامی که بودا رشد کرد و به سن جوانی رسید ، جمیع محافل و خیابانها و حتی جنگلهای شمال را از مباحث فلسفی پرهیز یافت . جهت اغلب این مباحث الحاد و ماد بگری بود . برخی از سופسطائیان منطق را بعنوان فن اثبات همه چیز تعلیم می‌دادند . برخی دیگر نبودن خدا و فقد ضرورت فضیلت را اثبات می‌کردند . دوره ای بود که آزاداندیشی به طرز شگفت آوری رواج داشت .

کهنه ترین رسم در بین این شکاکان به شخصی بنام برهپاسماتسی تعلق دارد که ضمن شعری روحانیون را محکوم کرده است . از کلمات قصار برهپاسماتسی مکتب ماتریالیستهای هند و نشو و نما کرده و این مکتب بنام یکی از پیروانش "چارواکاس" (Charvakas) خوانده شده است . این اندیشه که "وداها" حقیقت آسمانی را مکشوف می‌کند ، مورد تمسخر این طایفه قرار گرفت . چارواکاس می‌گفت آنچه بوسیله حواس دیده نمی‌شود ، وجود ندارد . بنابراین روح وهم است و اتمن فریبی بیش نیست . تمام نمونه ها طبیعی اند ، فقط ساده لوحان اصل و منشأ آنها را به اجنه و خدایان نسبت می‌دهند . اصل حقیقت ماده است . جسم مجموعه ای از اتمهاست و عقل چیزی جز ماده متفکر نیست چیزی که حس می‌کند و می‌بیند و می‌شنود و می‌اندیشد ، تن است نه روح . حیات جاودانی و بازگشت به حیات مفهومی ندارد . فرض خدا برای توضیح و ادراک جهان بی فایده است . مردم از آنرو مذهب را لازم می‌دانند که به آن عادت کرده اند . اخلاقیات هم مبتنی بر طبیعتی دارد و فرمان آسمانی نیست ، بلکه یک قرارداد اجتماعی و وسیله ای برای تأمین آسایش اجتماع است . طبیعت به نیک و بد و فضیلت و رذیلت افتناشی ندارد و خورشید همچنان یکسان بر همه مردم از پاک و ناپاک می‌تابد ، هدف حیات زندگی کردن است و بس و یگانه حکمت ، سعادت است .

این فلسفه اخلاقی چارواکاس به عصر ووداها و اوانیشادها پایان داد ، از نفوذ و اقتدار برهمن ها در زندگی معنوی همچنان بسی کاست و در جامعه هند خلاشی برجای گذاشت که تقریباً "بیدایش و رشد یک مذهب جدید را ایجاد نمود . با آمدن جینیسیم و بودیسم ، عصر جدیدی در تاریخ هند آغاز گردید .

جینیسیم که در اواسط قرن ششم قبل از میلاد توسط فردی بنام ماهاورا ایجاد گردید ، مثل سوفیسیم مبنی بر انکار خدا و قبول طبیعت بعنوان اصل و سرچشمه همه چیز بود ، ولی پیروانش برخلاف سوفیستها قائل به وجود روح در همه اشیا حتی سنگ و فلزات بودند و به تناسب اعتقاد داشتند .

هـ- اوضاع اقتصادی ، سیاسی و اخلاقی زمان بودا

طقت ظهور این مذهب در آن زمان همانا مقتضیات اجتماعی و ضرورت اوضاع بوده است. بی-  
 گمان از آن هنگام که آریائیها فرمانروائی آغاز کردند ، هند به پیشرفتهای مادی بسزائی نائل  
 آمد . شهرهای بزرگ ساخته شد ، صنعت و تجارت ، ثروت بدنهال آورد و از بی آن راحت  
 و آسایش فراهم گردید و آسایش موجب رشد علم و فرهنگ شد . مذهب در ایام کامکاری و بهشرفیت  
 رونق نمی گیرد . حواس در چنین دوره ها خود را از قید و بند روحانی آزاد می کند و فلسفه ها  
 می سازد که آزادی آنها را توجیه نماید . همانطور که در چین عصر کنفوسیوس و یونان عصر  
 پروتاگوراس رخ داد ، صرف نظر از وضع امروز ، در هند عصر بودا هم انحطاط معنوی مذهب قدیم ،  
 موجبات پیدایش شك و هرج و مرج اخلاقی را فراهم کرده بود . مذهب چین و بودا گرچه از الحاد  
 سودائی آن عصر سرخوردگی نقشها بدل داشتند ، با اینهمه خود واکنشی مذهبی در برابر  
 آئین های لذت طلب يك طبقه بی بند بار و دیوار و متنعم بودند .

بعلاوه ، شدت عمل هندوان در رعایت سهیتم طبقاتی و اجتماعی (Caste) و برتری طلبی  
 و خود خواهی طبقه برهمنان و تعدد الهه متبوعه در هندوستان به حد افراط رسیده و خلایق  
 به ستوه آمده بودند و طبیعت زمان ، ظهور يك مبلغ مذهبی را اقتضا می کرد ، تا برخلاف  
 موهومات و خرافات بت پرستی از یکسو و علمیه نفوذ و استیلای برهمنان از دیگر سو ، برخیزد و قواعد  
 و قوانین مستقل فلسفی و اخلاقی وضع کند ، حقیقت را در طلب معرفت و نجات روح و نه از طریق  
 انجام تشریفات خشك ظاهری و عبادات و آداب صوری که معصوم بین هندوان ودائی مشرب بود ،  
 طلب نماید . بصارت دیگر تعالیم کتب ودا کهنه شده ، اصلاحی در آن ضرورت داشت .

ماهاویرا ( مؤسس آئین جین ) در هند ، لائوتسه و کنفوسیوس در چین ، ارمیا و انجیهای دوم  
 در یهودیه ، فلاسفه قبل از سقراط در یونان و شاید هم زرتشت در ایران ، در این دوره ظهور  
 کردند . تقارن و همزمانی این تنوع آریائی و اندیشه ، دلیل بر آنست که بین این فرهنگهای کهن  
 روابط دو جانبه داخلی وجود داشته است .

( ص ۲۱۷ خلاصه داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول و ص ۲۲ تاریخ ادیان تألیف

طی اصغر حکمت )

## " آئین بودا "

در آن زمان تحت شرایط فوق ، در آن شبه قاره بزرگ افکاری علیه تعالیم برهمنان انتشار داشت و پیشوایانی برای نشر اینگونه تعالیم در گوشه و کنار آن سرزمین برمی خاستند که از آن جمله یکی "گوتامبودا" بود . او علیه ظاهرپرستی و دنیاطلبی قیام کرد و بعضی اصول خرافاتی و دها را منکر شد و اسلوب اخلاقی مستطقی را رواج داد و نجات نفس را تنها در سایه سیر و سلوک و در طلب حقیقت دانست . آئینش ابتدا در محیطی برهمنی و برای اصلاح و تجدید آن و با آرایش نوین تکوین یافت . مؤسسش از حیث شرافت و عظمت خانوادگی و از حیث آراستگی معلوم زمان و از لحاظ طئورته و خصائل و قوای روحانی و آزموذگی مقامی بسا ارجمند را حائز بود و در مدت قیام و دعوتش مقابلهت و معارضت از علمای هند دید و کشتی نجات نیات و تعالیم سودمند خود را از خطرات آن دریای پراانقلاب به ساحل رسانید .

### از کودکی تا زمان قیام به دعوت

نام اصلی مؤسس این آئین را برخی سیدارتا مخفف ساردارتا و بعضی " سید هاتها " (Siddhattha) که نامی روحانی و به معنی نوز به آمال بود ، نوشته اند . شهرتش نیز همان نام خانوادگی آنها و اجدادش ، یعنی " ساکیا " بود و بنام سلاله راجاها که بر قوم کسالا (Kesalas) حکومت می کردند ، نیز نامیده می شد ، و کلمه بودا یا بودها که از ریشه لغت سانسکریت به معنی منور و معلّم است ، مشهورترین القاب او گردید و او از نژاد باستانی داستان صی معروف به آفتابی از شعبه هند و آریان از صلب سود هو دانای بزرگ که یکی از راجهها مذکور و لذا دارای ثروت و قدرت و سلطنت بود مسطور گشت . در یکصد و شصت و هفت سال بنارس مجاور نیهال ، در شهر کاپیلا یا در ناحیه " راجاه " و شاید " آستو " در سال ۵۶۳ ق م . به عرصه شهود آمد . مادرش " مایا " دختر رئیس دیگری بود که به روز هشتم ولادت فرزند درگذشت و خاله اش " راها جایاتی " که بعدا به زوجیت پدرش درآمد ، او را بهرورد . پدرش مایل بود که فرزندش با تنعمات دلخوش و به جاه و مقام ظاهری انس و الفت گیرد ، ولی بودا که دارای صفات لطیفه روحانی و احساساتی رقیق و توجهات قلبی و معنوی شدید و سلوک ووصول بمقامات عالییه روحانی بود ، به هیچیک از مظاهر فریبند " زندگی و تجملات ظاهری علاقه ای نشان نداده و همواره در پی کمالات روحی و باطنی طریقه نجات و رستگاری بشر بود و بهیوسته در حالت تفکر عمیق بسر می برد . در نوزده سالگی به میل والد و خاله اش با دختر عم خود " بودهرا " ازدواج کرد و از این اقتران پسری پدید آمد بنام " راهولا " (Rahula) که بعدا جزو پیروان بودا گردید . او به عزت و سرور ایام گذرانید و صاحب دانایش " چانا " با او بود تا به بیست و نه سالگی رسید .

از این سن به بعد از مشاهده پیری و ناتوانی و بیماری و گرفتاری ورنج ناتوانان و استخوان پوسیده مردمگان که چنانا عمومیت و شمول آن بر همه کس را برایش شرح داده بود ، زندگی دنیوی در نظرش بیچ و بی ارزش شد . روایت قدیمی گوید : یکروز از کاخ خود به خهبان درآمد ، به میان مردم رفت و نظرش بر پیرمردی افتاد . روز بعد از کاخ بیرون آمد و به مرد بیماری برخورد و روز سوم که بیرون آمد ، مرد مرده ای را یافت . خود بودا این داستان را بطرز تأثر آوری در کتابهای مقدسی که شاگردانش از مواظ او نگاشته اند ، چنین تعریف کرده است :

" آنگاه ای زاهدان ، منی که از چنین جلال و ظرافت فوق العاده برخوردارم ، بدینسان اندیشیدم : یک مرد نادان و عامی ، که خود نیز معروض سالخوردگی است و از قلمرو پیری چندان دور نیست ، در اثر دیدن پیرمرد ناراحت و شرمند و بهیزار می شود و وضع و حال او را به خود تسری می دهد . . . آیا منم که معروض سالخوردگی و از قلمرو پیری چندان دور نیستم . . . باید با دیدن پیرمرد ناراحت و شرمند و بهیزار گردم ؟

بنظرم چنین رسید که این عمل برای من زیبنده نیست . همچنانکه من اندیشیدم تا کجاان همه غرور جوانی ناپدید شد . . . بدینسان ای راهبان ، پیش از این روشنگری ، چون خودم گرفتار تولد شده بودم ، به جستجوی ماهیت تولد برآمدم ، از آنجا که خویشتن را دچار سالخوردگی دیدم ، در صد برآمدم ماهیت پیری ، مرض اندوه و ناپاکی را هم کشف کنم . سپس پیش خود گفتم : چه می شود اگر من که گرفتار تولد هستم ، در جستجوی پیدا کردن ماهیت آن برآیم . . . و پس از دیدن ناهنجاری تولد ، به جستجوی آنچه تولد نشده است ، یعنی برترین آرامش ، " نیروانا " بردازم ؟

مرگ منشا همه ادیانست و شاید اگر مرگ نبود ، خدا ایمانی هم وجود نمی داشتند ، برای بودا این مناظر آغاز روشنگری بود . اشتیاق به عبور از دریای ظلمانی خدا شد ، و وصول به فضای نورانی قدیم نیروانا و رهبری و نجات بشر از غموم و امراض و هلاک و شقا و شوق اصلاح اخلاق و احسوال و اوضاع دنیا ، زمام اختیار را از کفش برپود و مشاهده جمال شخص تارک دنیا موجب مزید و تشدید عزم و تصمیمش گردید و در شب همان روزی که مرگ تولد نخستین فرزندش بشنید با " چانا " سر به خهبان نهاد و به " مارا " (۱) که نشان عزت جاودانی به او داده التفات نکرد ، به دام نیفتاد و مقداری از سواحل رودخانه گذشت ، پس لباسهای فاخر خود را به " چانا " بخشید ، او را بر سر گذاشت و لباس ساده رهبانیت به بر کرده ، مدت هفت شبانه روز در همیشه ای بیسربرد و نزد دو برهن "الارا" و " اودراکا " خدمت کرده ، فلسفه بهیاموخت ، آنگاه به ایالت دیگر رفته با پنج چینی

۱- مارا = شیطان (شاید مقصود شیطان نفس است که اواره سلطنت و عزت جاودانی افواه کرد .)

همفکران مصاحب شده ، در جبال به تپه و ریاضت شاقه پرداخت و بنوعی ناتوان گشت که چون خواست برخیزد ، بیفتاد و گمان کردند که مرد و از آن هنگام ریاضات شاقه را ترك گفت و به غذا خوردن به نوع عادی پرداخت و همکاران مصاحب مذکور به بنارس رفتند و در آن مدت تحصیل ریاضت که شش هفت سال بود ، لباس نارنجی به دوخته مرتاضان بپوشانیده ، تکمیل تحصیل تمام علوم برهمنان کرده ، روزان و شبان به دانه کنجدی بسر می برد و به لقب مطلی یعنی مرتاض و نیز " سرامانا " یعنی (متبتل) مسمی گشت و لذا به شهرت " ساکما مطلی " و " سرامانا کوتما " ا همه جا معروف گردید و بالاخره در قره " اوردلفیفا " در محل " بوز پماندا " به کمال مطلوب خود رسید .

### از زمانی که بودا شد تا زمان مرگ

در حالیکه زیر درختی بر بساطی از گیاه سبز دیده بر هم گذاشته ، پاها بیکدیگر نهاده ، ساکتا صامتا شبانه روز غرقه عالم تفکر روی به مشرق نشسته بود ، هنگام غروب به مقام ارجمند " نیروانا " رسید و اشراق و نورانیت غیبیه یافت و هنوز صبح ندیده بود که وحیدی نورانی و عالم و حکمی مجید گشته ، بودا شد ، علم مطلق یافت و به سر نجات و خلاص عارف گردید و مصداق این آیه قرآن شد که " مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَىٰ عَنِ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ " .  
 در این هنگام سی و پنج سال داشت و آن درخت ، شجر معرفت و درخت " بو " به معنی بودا معروف گشت و در این اندیشه و تفکر بود که چگونه نشر مطلوب خویش نماید و تحمل تعرض و مقاوم نماید و طولی نکشد که مضمم گردید و از خفای جانفزای عشق دل امر به هدایت گرفت و نخست قصد هدایت دو معلم و مریی مذکور خود کرد ولی آنان در گذشته بودند و ثانیاً عزم رهنمائی پنج تن هم ریاضتان مذکور خود نمود که در بنارس ادامه ریاضت می دادند . لاجرم در حالیکه ماهه بدست آوردن قوت روزانه نداشت ، روی به شهر مقدس بنارس نهاد و با اینکه اساس آئینش بر همان فلسفه قدیمه هند و ویرتناسخ مبتنی بود ، چون تعدد خدائی و بت ستائی و نیز فلسفه های بی اساس هبائی را بر انداخت ، همینکه با برهمنان و علمای دین مناظره ها نمود ، با مقاومت شدیده شاه خصوصاً با مقابلهت پدر مواجه گشت ، ولی آن پنج تن هدایت شدند و والدین زنش هم به او گرویدند که به تحصیل در کتب بودائیان مسطور است . ناچار از آن شهر بیرون آمده ، سفر کرد و همی از محلی به محل دیگر عزیمت نموده تعلیم داد و جماعتی از خواص مؤمنان و شاگردان را هم مأمور به رهنمائی کرد و آنان نیز کاملاً به هدایت و رهبری پرداختند و همه جا جمعی پیش آمده ، قبول آئینش کردند و غالباً طبقات ضعیف ناس به او می گرویدند و از قدرت برهمنان می ترسیدند و در همین حال از تعلیمات معقول قابل قبولش متمتع می گشتند و حد و سد تفکیک طبقاتی برهمنان را که برای توده امکان ورود در طبقه عالی تر نبود ، شکستند و در همه جا مقاومت

و معارضت شدید در میان بود و تا آخر عمر بر این منوال در سیر و دعوت گذراند، بطوریکه در هر سال هشت ماه چون اوضاع هوا و زمین موافق می شد، پیاده در آن محیط پهناور سپید میل در طول و صد میل در عرض همی گشت و با زبان عامه و نه با بیان و اصطلاح پرطمطراق برهمنان، طسفه و دستور خود را منتشر می ساخت بدینسان مدت چهل و پنج سال دعوت خود را در دره ها رود گنگ به انجام رسانید، تا زمان مرگش فرا رسید.

نوشته های مقدس بودائی تصویر دل انگیزی از آخرین روزهای حیات او عرضه می دارند.

شاگردانش گرد او جمع می شوند و نام بودای فرزانه در شهرهای شمال هند می پیچد. چون پدر درمن یابد که بودا نزدیک کاپیلاواستو است، قاصدی می فرستند و فرزند را دعوت می کند، تا یکروز در خانه دوران کودکی خود بسر آورد. بودا به خانه پدر می رود. این همان پدری است که در فقدان شاهزاده خود ماتم گرفته بود. همسر بودا که در سراسر ایام جدائی و قادر مانده بود، او را چون خداوند تکریم و تعظیم می کند. بودا همسر خود را دعا می کند و راه خویش در پیمانی می گیرد. پسرش "راهولا" نزد او می آید و می گوید: "ای زاهد، سایه توجه دلپذیر پسر و باصفاست." گرچه مادر راهولا امیدوار است پسر را بر تخت شاهی ببیند، ولی استاد او راه فرقه بودائی می پذیرد سپس شاهزاده دیگری بنام "ماندا" برای جانشینی او فرا خوانده می شود، اما ماندا که گوشتی حال جذبه ای دارد، پیش از آنکه پایان تشریفات فرا رسد، پادشاهی را کنار گذارده، بسوی بودا می رود و در زمره پیروان او درمی آید. چون شاه از این ماجرا خبر می یابد، افسرده می شود، از بودا بخشش می خواهد و می گوید: "ای سرور من اجازت بده که بزرگان آئین تو هیچ پسری را بدون کسب اجازت از پدر و مادر، به این آئین نپذیرند. بودا خواهش پدر را اجابت می کند. باری، به سن ۸۰ سالگی در ۴۸۳ قبل از میلاد مسیح در کوزیرانا در جنگلی کوچک در حالیکه سرش بطرف شمال و بین دو درخت بود، خوابید و از روایات مورد اعتقاد بودائیان است که آن دو درخت را با آنکه فصل زمستان بود، گلباران کردند و ساز و آوازه های آسمانی زیر ابرها به صدا درآمدند و در آن حال به دسته ای از شاگردان که حاضر بودند، گفت: "حقیقتاً" ای شاگردانی به شما می گویم تمام عالم کون ناپایدار است بدون وقفه موارزه کنید و در حالیکه رسد من فرمید، روح او پرواز کرده وارد نیروانا گردید و جسدش بلا درنگ حسب آئین معمول سوخته گردید ولی شاگردانش چنان به شور و عشق و هیجان آمدند که استخوانهای سوخته اش را گرد آورده بعد از مجادلات بالاخره هشت قسمت کرده، بقاصی بر آنها مرتفع ساختند و دندانهایش به معبد عالی در هند باقی ماند تا در حدود نهمصد سال بعد به سیلان بردند که حال عاج گرفته، در شش صندوق نقره نهاده، محل زیارت بودائیان شد.

(ص ۱۶۸-۱۶۱ رهبران و رهروان و ص ۱۰۰-۹۹ تاریخ ادیان، نوشته جناب محمد علی نفیسی (تاریخ هندو) و ص ۲۱۹-۲۱۷ و ۲۲۳ خلاصه داستان تمدن، ویلی دورانت، کتاب اول و تاریخ ادیان رضی و ص ۷۵-۷۲ تاریخ ادیان طی اصغر حکمت)



### خصائل اخلاقی بودا

بودا مردی بود فوق العاده با اراده و مغرور، اما رفتار و گفتارش بسیار ملایم بود، و خیرخواهی بیحد و حصر داشت. هنگامی که عمرش به سرانجام نزدیک گشت، پیروانش بتدریج به وی جنبه الوهیت دادند و حال آنکه وی دائما آنان را تشویق می کرد که در باره وی شک کنند و خود آزادانه بپندیشند. آنان در باره وی چنین می گفتند: "گشتن موجودات زنده را ترك گفته، و او که زمانی از طایفه سلحشوران (کشایترها) بود، گرز و شمشیر را به کناری انداخته، به جمیع جانداران دنیا با مهر و محبت شده است و به صلح و آرامش عشق می ورزد." بودا نیز همچون لاوتسو و مسیح آرزو داشت بدی را با نیکی و نفرت را با محبت سزاید هد: "اگر مردی ابلهانه به من بدی کند، من او را از محبت بی دریغ خود برخوردار خواهم کرد." بودا برخلاف اغلب پاکان شیخ طبع بود. اگرچه بودا مقداری از تعالیم خود را مدیون دوره گردان یا سونسطائیمان سیار هم عصر خویش بود، اما در تعلیم، روشی بی نظیر داشت. همراه شاگردان برجسته خود از شهری به شهر دیگر می رفت. هرگز به فکر فردا نبود، بهمین قناعت می کرد که تنی چند از ستاپشگران قوت و غذای او را فراهم آرند. گفتارهای او روش سقراطی داشت و بصورت سؤال و جواب و تمثیلهای اخلاقی، مباحثات موهبانه و با کلمات قصار و موجز بود.

بودا معتقد بود که درد و رنج زندگی چندان پر لذت و شادمانی فزونی و غلبه دارد که بهتر بود آدمی از ابتدا پا به جهان نمی گذاشت. در نظری هرگونه لذت و خوشی (چون سخت کوتاه مدت است) زهرآلود می نماید و بالاترین شرها میل جنسی است زیرا این میل به تولید مثل منجر می شود.

او پیروزی را مورث نفرت می داند، زیرا شخص مغلوب افسرده و شوهرخت می گردد، هرگز نمی توان نفرت را با نفرت از بین برد. بودا مانند مسیح در حضور زنان ناراحت بود و مدتها تردید و درنگ کرد تا سرانجام آنان را در فرقه خود راه داد.

تصور دینی بودا کاملاً جنبه اخلاقی داشت. همه توجه او معطوف به اصلاح سلوک و رفتار بود و به آداب و مراسم مذهبی و یا پرستش و ماورا الطبیعه و الهیات اعتنائی نداشت.

لحن کلام بودا وقتی تند و خشن می شود که بر ضد روحانیان زمان خود سخن می گوید. وی با پذیرفتن افراد کلیه فرق در آئین خود، برهمنان را که به فرقه خویش می نازیدند، رسوا و ننگین می سازد. بودا صریحاً به نظام طبقاتی حمله می کند و آشکارا به شاگردان خود می گوید: "به همه کشورها بروید و این عقیده را تبلیغ کنید که نظیر وقتی و پست و بلند همه یکی هستند و عموم فرقه ها در آئین بهم می پیوندند، همچنانکه رودخانه ها به دریا متصل می شوند."

(ص ۲۲۱-۲۱۹ خلاصه داستان تمدن، ویل دورانت، کتاب اول)

اصحاب و آثار بودا

از حضرت بودا کتابی که حاوی تعلیمات دینی باشد، باقی نمانده، زیرا تمام تعلیمات و دستورات<sup>ش</sup> به شکل موعظه و شفاهی بوده است، لذا پس از درگذشت آن حضرت مشاهیر مؤمنین مجلس مشورتی بهیاراستند که مدت هشت ماه طول کشید و سه نفر از اصحابش انتخاب شدند که هر یک قسمتی از تعلیماتش را بنویسند و تبیین کنند که کتابهای تدوین شده نبرنام تری پی تاکا (Tri pi Taka) یعنی سه تزیل معروف گردید، بدین ترتیب:

- ۱- **وردین پیتاکا (Vinaya pi Taka)** و ۲- **آناندا تکمید** محبوس تمام تعلیمات ایمانی و عقیدتی را در کتابی بنام سوتا پیتاکا (Sutta pi Taka) و ۳- **کاسیپا** تعلیمات فلسفه و ماورا<sup>۱</sup> - الطبیعه را در کتابی بنام آبی داما پیتاکا (Abhidhamma pi Taka) تنظیم
- تدوین و تبیین نمودند.
- جلسه مشورت عمومی دوم برای اصلاح برخی دستورات که سوء استعمال شده بود، تأسیس گشت و مجلس مشورتی سوم در عصر سلطنت پادشاه عظیم الشان تاریخ بودا بنام "آشوگا" نواده چاندرا گوپتا که در تاریخ یونان بنام "سلندراگوتوس" معروف است، تشکیل گردید. در این جلسه عده کثیری از پی ایمانان را رد نمودند. پادشاه مزبور از طبقه پنهان هند بود و تخت سلطنت شمال هند را تصرف کرد و برهمنان نظیر به اختلاف طبقه با وی ضدیت کردند و او امر بودایی را در قسمت شمال هند منتشر و رایج ساخت.
- (ص ۱۶۸-۱۶۹ رهبران و رهروان، جلد ۱، ص ۱۰۲-۱۰۳ تاریخ ایران جناب محمد طی فیضی، بخش بودا)

تعالیم بودا

حضرت بودا از فلسفه و آئین هند و طبقه عقلی ساده بسیار مستقیم برای وصول به سرانجام آورد و در ساخت ماورا<sup>۱</sup> الطبیعه جولان نکرد، حتی نماز و دعا و عبادات و معابدی مخصوص وضع نمود و قوانین و تکالیف ظبط مقرر نداشت و جزا و پاداشی نیز نه در این عالم و نه در عالمی دیگر وعده نداد و بهشت و جهنمی به میان نیاورد و پیروانش را به عده ثروت و لذت و قوتها و قدرت دلخوش ساخت و تعلیم داد که انسان کامل باید از خوشگذرانی مفرط و از ریاضت عنیف بپرهیزد و دور باشد، زیرا به اعتقاد او آرامش و آسایش بین این دو است. تمامت افغانه ها و رسوم سابقه را نسخ کرد و بیان کرد که بیش از همه باید روح را آزاد ساخت، رستگاری و نجات و فلاح در علم و معرفت است و خسران و وقفه و ذلت و فقدان سعادت در گمراهی و غفلت و جهالت و فقط همه را دعوت کرد که به نیروی ایمان و اخلاق و معرفت و انقطاع از نفس از این جهنم محدود نجات حاصل

نمایند و هرکس همین عالم متناهی را سرانجام خود بداند . او با دلی مطّو از شفقت و محبت  
 تعالیمش را ترویج کرد و مکرراً چنین گفت : " شریعت من قانون موهبت و بخشش همگانی است ."  
 قصدش آن بود که زندگانی پر ملال را مبدل به مسرت بی زوال سازد و بیماری ها و ناتوانی ها را زایل  
 کند و بینوایان و درماندگان نوا و پناه یابند و می کوشید که همه را قانع ساخته به موقع قبول آرد و  
 تحمیل نسازد . ضمناً را با توضیحات و امثال ساده تفهیم می کرد و به تأسیس عفت و اعتدال  
 و اساک نفس از هوی و هوس و هدایت شرور تشویق و تعلیم می نمود و می آموخت که در برابر رزایا  
 تحمل و ملاحظت و غفران پیشه کنند و در احتیاط از کذب و احترام صدق تأکید می نمود و بهشتیان  
 و پادشاه گویی را نهی می کرد و احترام پدر و مادر و عاقله را همی تعلیم داد .

### احکام بودا

احکام خصمه بودا که گانه پیروان او ملزم به اجرای آنند ، عبارتند از :

- ۱- نکش ۲- ندرزد ۳- زنا نکن ۴- دروغ نگو ۵- مست مشو

و احکام خصمه مخصوص روحانیون نیز چنین است :

- ۱- غذای بعد از ظهر نخورد .
- ۲- از جاهای پر جمعیت نمایش چون درکه و بازار و ملاحی<sup>(۱)</sup> و ملاحب<sup>(۲)</sup> دوری جست .
- ۳- از عطر و لباس پر قیمت بگریزد .
- ۴- از بستر نرم تن پرور بپرهیزد .
- ۵- زر و سیم نپذیرد .

در مورد پاسخ گفتن بدی با نیکی و مهربانی می گفت : " بگذار انسان با مهربانی بر خشم و با  
 نیکی بر شر و بدی پیروز آید . در جهان هیچگاه نمی توان نفرت را با نفرت از میان برداشت ،  
 بلکه محبت و نیکی زدا کند . نفرت و خشم است . در این آئین زنان از جرگه مردان طرد شده اند ،  
 هنگامی که آناندا ( Ananda ) شاگرد برجسته بودا در باره ملوک با زنان از استاد پرسش  
 می کند پاسخ می دهد : چنان رفتار کن که گویی آنان را نمی بینی . آنگاه آناندا باز می پرسد که  
 در صورت دیدن آنها چه باید کرد ؟ و استاد پاسخ می دهد که با آنان سخن مگو . آناندا دیگر  
 بار سوال می کند ، در صورتیکه با ما سخن گفتند ، تکلیف چیست ؟ و بودا می گوید : پس کاملاً  
 هشیار باش چشم و گوشت را بازگشا و به فریب مگرای .

گرایش عمیق به رفتار و سلوک اجتماعی ، امتیازی خاص به دیانت بودایی بخشیده است .

آداب و مراسم خرافی و مذهبی برهمنان به شدت ریشه و ناپسندیده آمده است .

آداب پرستش و قربانی و امور ماورا الطبیعه و الهیات را در روش بودائی جایی و مقامی نیست. زمانی یکی از برهمنان از استاد پرسید که می خواهد در گایا غسل کند تا از آلودگی پالوده گردد ، و بودا به او چنین گفت : " ای برهنه غسل را بهر جای می توان کرد . همین قصد کن تا به جمیع موجودات مهربان باشی . دروغ مگوئی و جاننداری را بهجان نکنی و چیزی را که به تو تعلق ندارد ، وانستائی و دروغی خواهشهای نفسانی مجاهدت و رزی . و چون چنین کردی ، از رقتن به گایا چه سودی حاصل است ؟ "

تعالیم او آموزشهایی برای جمله شئون زندگی است : برای اخلاق انفرادی ، برای سلوک اجتماعی ، برای پالودن فکر از خودستائی ها و رهیدن از متجالب خواهشهای نفسانی است. ادعای دانائی کامل که از جانب برهمنان می شد و به پیچیده گوئی های آنان چون بوسيله شاگردان بودا به سمع او رسید ، در جواب گفت : آری ، آری ، ای شاگردان من ، برهمنان و برخی از آنان و هم مسلکانشان همچون ما ماهیانند که در آب می لولند و شمارهایی محسو و بیهوده و بی اثر بر آب می نهند . اینان ابهام و پیچیده گوئی را به حساب دانائی و فرزاندگی می گذرانند .

یکی دیگر از آموزشهای عالی بودا ، عصیان اوست در برابر نظام طبقاتی سختی که اساس جامعه هندی را شامل می شد . این خصیصه و ویژه گی ، عکس العملی بود بر آموزش عقاید برهمنان ووداها . وی به آشکارا عقاید برهمنان را مورد ریشخند و استهزا قرار داده و می گوید : جمله تعالیمی که در آتاروا ودا (۱) (Atharva Veda) درباره قربانی و سحر و جادو آمده ، غیر قابل قبول و خرافی و دور از انسانیت است . نظام سخت طبقاتی که نفع برهمنان را تضمین می کند ، نیز سخت مورد جمله او بود و به خود برتری جوئی و خودبالسی برهمنان بشدت می تازید و اصل بی طبقه گی را جایگزین این نظام تبعیضی نمود . به همین جهت مجمع پیروان او پند برای جمله مردم از صنف ها و دسته ها و طبقات گوناگون بود ، و از شاگردانش می خواست که به همه کشورهای سفر کرده ، این عقیده را تبلیغ کنند که فاصله و تمایزی بین فقیر و غنی نیست . برهنه و پارسای بی نام و نشان در یک مقام قرار دارند و جمله افراد یکی و همسانند :

" ندا بردارید و بگوئید که در این فرقه ، همه اشخاص و همه فرقه ها بهم می پیوندند ، همچنان که جمله رودخانه ها و دریا بهم می رسند و همسان می شوند . " فرقه و جماعت خود را " کاست سانگا " (Caste Sangha) یعنی جماعت نجیب نامید . در این کاست و طبقه جمله نژادها از آریا و غیر آریا ، و جمله اقوام و ملل و فرق یکسانند . سخن گفتن درباره نژاد و دوده و تبار در حقیقت بیهوده است ، بلکه به هنگام این موقعیت ها باید کلمه نجیب یا نانجیب

۱- یکی از وداها که در آن راجع به سحر و جادو و قربانی نوشته شده .

را بکار برد، چون آنچه کملاک ارزش و شخصیت انسانی است همین نجابت می باشد نه امتیاز طبقاتی و نژادی. بهمین جهت برترین حالت در آئین بودایی آریا بودگا (Arya Pudgala) یعنی حالت و هنگامی است که شخص به مرحله نجابت باز می رسد.

فلسفه بودا

الف - تناسخ

از نکات برجسته فلسفی این آئین که از آئین اصلی (برهمن) رسیده، انتقال متوالی ارواح در ابدان انسانی یا همان "کارما" (karma) سابق الذکر است که معنی تحت اللفظی آن کار و قیادت و خلق و خوی می باشد و به قانون فضیلت و استحقاق در یافت و یا عدم دریافت آن که سراسر جهان هستی با آن می چرخد، تعبیر و تفسیر می گردد و مراد از آن قانون طبیعی ثمر بخشی و نتیجه دادن اعمال می باشد، به این معنی که هر عملی ثمر در عالم بعد می دهد و پیوسته آن ثمر با عمل کننده خود همراه است و چون تولد دوباره یافت، هر عملی طبق این قانون، دوره دیگر محتوم خود را از سر می گیرد و بودا در وصفش چنین فرمود: "کارما ثمرات اساسی هر کس است که از تولد سابق به میراث می رسد و همان علت و حکمت تنوعات و تفاوتات بی شمار تقدیر و نصیب خوشی و ناخوشی افراد بشر و اختلافات اوضاع و خصائل در عالم انسانی می باشد و عدالت همیشه کامله به آن جاری و برقرار و "کارما" سرچشمه خوبی و بدی و تفاوت موالید است که بعضی دانی و برخی عالمیتره می شوند و "کارما" مانند سایه با همه می باشد و هنگامی قطع شود که شخص به نیروانا در آید و آن جز به تعلیم بودا نخواهد شد و گویند که خود بودا در حدود چهارصد بار ولادت های نوبین و انتقالات و تجسّدات در ابدان پادشاهان و اولیا و زاهدان و خروس و فیل و فزال و چیزهای بسیار دیگر کرد (و از وی روایت کنند که فرمود: تولدات و تجسّدات سابقه مرا به مقدار نباتات تخمین کنید) تا آنکه به مقام مذکور رسید (۱) معنی اصلی کلمه نیروانا (Nirvana) یعنی نیروانا: باد خوردن و خاموش شدن روحانی یعنی از میان رفتن و فنا می باشد و در اصطلاح فلسفی بودا فی الحقیقه همان مرگ باراد است (۲) و مقام انحلال و بقا در عالم وحدت محضه را بعنوان ماورا نیروانا (Pati Nirvana) خوانند. در مقابل نیروانا، سانسارا (Samsara) است چنانکه محرومیت از نیروانا در سانسارا که محل بدگاران و ناخوش روزگاران و غمزدگان و مرکز تیرگی و تفسیر زوال و

- ۱- احتمالاً مراتب تدنی و تعالی روح و جزا و پاداش انسان در این عالم و سیر روح در جهان دیگر بسوی کمال است که بدین صورت تعریف گشته، زیرا اگر دقت شود، گفته های پیش شباهت زیادی به گفته های برهمنان که قبلاً مذکور شد، دارد.
- ۲- فناء فی الله

و بی حقیقی است ، جای گیرند .

ج- اصل اساسی آئین بودا

اساس و مبانی آئین بودا بر چهار اصل و قضیه استوار است : اول آنکه سراسر جهان هستی گرفتار رنج و فنا است . دوم آنکه رنج و ناراحتی و عذاب از خواهشها و امیال برخاست . سوم قطع آلام و گرفتاریها و محن فقط به قطع خواهشها و امیال میسر می شود . چهارم آنکه راهی برای قطع و گذشت از شهوات و امیال موجود هست و آن راه شریف و صلوات به نیرواناست که ناچار از عبور از ابدان و کالبدها می باشد و این يك اصل معین قطعی بهر ترقی وجود است که با تعقیب آن بدون خطائی ، به غایت مطلوب می رسیم و به این طریق چهار حقیقت اساسیه پیدا می شود :

اول شر و آلم ، دوم سببش ، سوم خاتمه دادن آن ، چهارم راه وصول به غایت که به هشت قدم طی می گردد : بدین ترتیب : فهم ، هزم ، سخن ، عمل ، روش زندگی ، کار ، تأمل ، شادی و در مقام توضیح و تفسیر ، این هشت گام چنین اند : ۱- عقیدت راست ، ۲- تصمیم صحیح ، ۳- سخن راست و کلام صحیح و حقیقت صرف در آنچه می گوئیم ، ۴- عمل صحیح که رهبری راست به مقصد و غایت شایسته باشد ، ۵- زندگی و گذران و حیات صحیح که متضمن خطا و گناه نباشد ، ۶- کوشش و مساعی صحیح و درست و محافظت موثرانه نسبت به وظیفه خود ، ۷- تفکر درست و صحیح ، ۸- مراقبت و تجمع فکر در خود و تمرکز صحیح و هر که این هشت گام طی کرد ، باید ده بند را بشکند :

- ۱- قید منیت و انانیت و همی از خود و برای خود گفتن و خواستن
- ۲- قید شك و ریب
- ۳- قید اعتقاد به تأثیر اعمال و تقلید بر همینان و روشای دینی
- ۴- قید امیال بد ، خصوصا امیال شهوانی
- ۵- قید کینه و سوء قصد
- ۶- قید طول امل
- ۷- قید آرزوی زندگانی اخروی و بهشت
- ۸- قید کبر و بزرگ فروشی
- ۹- قید خود خواهی
- ۱۰- جهل

و هر که طی هشت منزل مذکور کرد و ده قید مینور را درید ، در آرامش بی قیدی قرار می گیرد که نوعی از نیروانای قابل دسترس در زمین است که آنرا نه موجود باشعور و نه موجود بی شعور توان شمرد .

د- گناهان ده گانه

گناه ده نوع است : سه نوع راجع به بدن یعنی قتل و دزدی و زنا و چهار نوع راجع به زبان یعنی دروغ و تهمت و ناسزا و استهزاء و سه نوع راجع به دل یعنی طمع و خدعه و بدعت .

ه- خصال حمیده

و خصال حمیده هفت است : حفظ جان و راستی و رحم و مروت و تحمل و تقوی و زهد . او با ده گساری و مستی را نیز منع نمود و از آنها مک در لذات از یکسو و زهد افراطی که موجب استهلاک و تخریب قوای جسمانی است ، از سوی دیگر ، منع نمود .

( ص ۱۸۰-۱۷۱ رهبران و رهزوان و ص ۱۰۵۲-۱۳۵۱ تاریخ ادیان ، کتاب سوم ، پیدایش فلسفه ، تألیف هاشم رضی )

نیزه ای از سخنان بسودا

بودا اصولی اساسی و گامهای هشتگانه فوق را چنین بیان می دارد :

- ۱- اینک گوش گیرید ای راهبان من ، این است آن تعریف برتر درباره رنج : زاده شدن و تولد رنج است ، بیماری و اندوه رنج است ، پیری و برگزشتن سالمان زندگی رنج است ، یأس و اضطردگی . . . و همه چیز رنج است . . .
- ۲- اینک ای راهبان من ، این است آن تعریف برترین درباره علت رنج : از میل و اشتیاق است که رنج می تراود و زندگی راهی است که به رنج انجام دارد و آلوده به لذت و شهوت است ، جستجوی لذت و شهوت در این سو و آن سو و اشتیاق به رسیدن به آن ، رغبت به وجود و خراش عدم وجود ، جمله و جمله رنج است .
- ۳- اینک ای راهبان ، این است آن بازگویی عالی درباره قطع رنج ، چشم پوشی مطلق از هر خواهش و اشتیاقی ، ترک اشتیاق و رغبت ، عدم تعلق ، چشم فروپوشی و دل برکندن .
- ۴- پس این است بازبینی راه ، یعنی راهی که به بی رنجی باز می رسد و آن اصول هشت گانه است : گفتار نیک ، پندار نیک ، کردار نیک ، کار نیک ، زندگی نیک ، کوشش نیک ، آگاهی نیک ، تمرکز نیک .

و نیز از گفتارهای اوست :

اشکبائی که از چشمها فروریخته است ، فزونتر از آب تمام اقیانوسهاست .

( ص ۱۰۶۱ - ۱۰۶۰ تاریخ ادیان ، کتاب سوم ، تألیف هاشم رضی )

در مورد تحصیل آرامش چنین می گوید :

" نفسهای مشوش و مضطرب ما در حقیقت نه موجودات و قوای جداگانه ، بلکه آرنکهای زودگذری بر جویبار حیاتند . هرگاه ما خود را جزئی از یک کل بشماریم و نفوس و اممال خویش را هماهنگ با کل اصلاح کنیم ، آنوقت مصائب و ناکامیها به اندازه پیش غمگینمان نمی سازند . این مصائب در فراخنای طبیعت محو و نابود می گردد . اگر یاد بگیریم که زندگی انفرادی خود را دوست نداشته باشیم ، بلکه نسبت به همه افراد انسانی و عموم موجودات زنده مهر بورزیم ، آنوقت خواهیم توانست آرامش بدست آوریم .

وقتی شاگردان بودا نظرش را درباره زندگی بهتر جویا می شوند ، پنج قاعده اخلاقی

و یا احکام خمسه خود را چنین بیان می دارد :

۱- مگذار کسی موجود زنده ای را به قتل برساند .

۲- مگذار کسی چیزی که به او داده نشده است ، بستاند .

۳- مگذار کسی دروغ بگوید .

۴- مگذار کسی نوشابه های مستی زای بنوشد .

۵- مگذار کسی بدکاره و بد دامن باشد .

( ص ۲۲۲ - ۲۲۰ خلاصه داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول )

و در مورد لزوم همیاری و همکاری چنین گوید :

" همه افراد بشر بلکه تمام جانداران در یک کشتی زندگی بادی سوار و در گرداب بهیچاری مبتلا

هستند . بجای اینکه بجان یکدیگر افتاده و خاک پاک را بخون همدیگر رنگین و آلوده نمایند ،

شایسته این است که با هم یاری و همکاری کنند و دست یکدیگر را گرفته ، با تظاق راه چاره را بجویند

شاید دامنش را به کف آورند . "

( ص ۱۰۵ تاریخ ادیان ، قسمت بودا ، تألیف جناب محمد طلی فیضی )

و نیز از گفتارهای مشهور اوست :

" من که بودا هستم با برادران خود در همه گونه حزن و هم شریک و با تمام دلشکستگان جهان

سهیم بودم و اکنون خوشحال و راضیم ، چه ، من دانم که آزادی موجود است . ای کسانی که در

رنج و عذاب بسر می برید ، آگاه باشید ، حقیقت را من به شما نشان می دهم . هرچه هستیم نتیجه

اصالی است که انجام دادیم و چیزهایی است که خواسته ایم . هرگاه شخص دارای رفتار و کردار

پاک باشد ، سعادت مانند سایه او را دنبال می کند . آتش حقد و کینه را ممکن نیست بتوان با حقد



و کینه نشانده ، و خاموش کرد ، بلکه باید آنرا بمحبت تسکین داد . بهمان قسم که باران باعث خرابی خانه و هستی می گردد ، هوی و هوسهای نفسانیه نیز روان کم فکر را منهدم می سازد . بوسیله تفکر ، خود داری و جلوگیری از نفس اماره است که توان بهر خود شالوده و اساس محکمی استوار ساخت ، چنانکه حوادث طوفانی نتواند آنرا خراب و ویران سازد . هر بندری که نشانی همان را درو خواهی نمود و مقصود از " کارما " همین است .

( ص ۱۸۱ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

کلمات قصار و اندرزگونه بودا

- ۱- همچون سبوی واژگون که هرچه دربردارد ، می ریزد و برای خود چیزی نگاه نمی دارد ، از نیکی و احسان دریغ مدار .
- ۲- از خوشی و ناخوشی هرچه را برسد ، بیدار و شکمیا باش .
- ۳- همچون آب زلال تو نیز با دوست و دشمن یکسان مبر و وفا بپرز .
- ۴- وجود ما حاصل افکار ما است .
- ۵- آنکه چانه روحانیت دربر می کند ، باید اول خود را از آلودگی ها بیالاید و کز نه این جامه را نمی زیند .
- ۶- باران در بام شکسته نفوذ می کند و شهوت در سر نآزموده .
- ۷- خردمند همچون آگاهی در میان غافلان با بیداری در جمع خفتگان همواره پیش میرود و سابقه را می برد .
- ۸- صاحب فکر نادرست پیش از آن گزند می بیند که دشمنی از دشمنی روا دارد .
- ۹- بوی گل را باد به یک طرف می برد اما بوی مردم خوب همه جا پراکنده می شود .
- ۱۰- اگر همسفر از تو بهتر و یا با تو برابر نباشد ، تنهایی خوشتر از همراهی با سبکسر است .
- ۱۱- آنکه درون آرام دارد ، پندار ، گفتار و کردار آرام هم دارد .
- ۱۲- سخنی اگر هزار کلام دارد ، یکبار به معنی آید ، مگر آن یک کلام که آرامش می بخشد .
- ۱۳- گناهکار را از تکرار گناه برکنار دارید که عادت به گناه رنجی پس در دناک است .
- ۱۴- نه بر سر کوه و نه در میان دریا و نه بر اوج آسمانها جایی نیست که ما را از مرگ نجات دهد .
- ۱۵- به درشتی با کسی سخن مگو تا سخنی زشت از او نشنوی .
- ۱۶- آنکه دانش می اندوزد ، همچون گاوی درشت می شود ، اما از خورد لاغر می ماند .
- ۱۷- دنیا را حسابی بدان یا سراپی انگار . آنکه به دنیا چنین می نگرد ، از ملك الموت نمی ترسد .
- ۱۸- تند رستی بزرگترین نعمت و خردمندی بهترین ثروت است .

۱- خشم را با مهربانی و هدی را با خوبی و آزار را با بخشش و دروغ را با راستی جبران باید کرد .

۲- آنکه با زن همسایه راه دارد ، به چهار مصیبت گرفتار است : سرشکستگی ، بستر ناراحت ، نام زشت و دوزخ سوزان .

۳- تا ریشه محکم و بهرجاست ، درخت بریده از نومی روید . تا خواهش و هوای نفس با ما است ، رنج و غم بازمی گردد .

( خلاصه ادیان و تاریخچه دینهای بزرگ ، نگارش محمد جواد شکر )

آثار مترتب بر قیام به دعوت بودا

آئین بودا در اصل منشأش یعنی محیط برهمنی تغییرات و اصلاحاتی مؤثر نشان داد :

۱- جنبه های متنوع فلسفی بغایت مجرد دور از زندگی و عمل را مبدل به یک فلسفه عملی نمود که برای ترقی روحی راهی مقبول و عملی بشمار می رفت .

۲- طرق مختلفه اعتقادیه و تقلیدیه را به یک راه واضح خرد پسندی منتهی ساخت و ریشه های بحث در مسائل غیر معاس عقل و فعل را ببرد .

۳- اختلافات طبقاتی را که موجب عدم مساوات و امتزاج بود ، از بین برده ، همه را در صف واحد قرار داد .

۴- آئین معابد با مجسمات و مراسم فریبه را برکنده ، معبد ساده معقول و زیبا و پاکیزه بجایشان برآ داشت و قربانیهای خونین به حساب متداوله را برانداخت و بطور خلاصه عادات سیئه و اوهام بی اساس را محو کرد .

۵- لغزش هندوای را در تمیق و تفکر درباره روح که موجب انحرافشان از سجدات ماده و ریاضت جوییشان بود ، به اعتدال تبدیل کرده ، افراد را متوجه به سعادت خودشان نمود .

۶- استبداد و اعتلاء جویی برهمنان را برهم زد و به هر فرد شرافت و حریت شخصیه داد .

۷- نجاج بشر را به عمل و سعی و ترقیات روحیه و اخلاقیه مقرر داشت و از توجه به نجاج توسط تقلید معابد بیرون آورد .

۸- میخوارگی مقدس نزد خدا و قربانیهای کثیره که حتی هلاکتهای انسانی را هم متضمن می شدند برافکند .

۹- آئین را از محدودیت و محصوریت بین هندوان نجات داده ، همه نژادها و طبقات را برای

وصول به سر منزل عالی مساوی بخواند . بدین ترتیب ، آئین بودا با همه ادیان بر خوردی - مشحون از عواطف عمومی بشر دوستی و احترام و اعزاز دارد ، چنانکه در معابدشان هر قسم

وملتی مجاز به ورودند و با همه مصائبی که از هندوان دید، حتی در دوره امپراطوریش ادنی تعرض و حسن انتقام جوئی نشان نداد و در نشر و نفوذ به زور و قوت متصل نشد، بلکه به صرف حقیقت و قدرت روحانیه اش منتشر گردید.

( ص ۱۹۲-۱۷۱ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

### شعائر دینی بودائیان

بودائیان در راه محبت به دشمنان و احتراز از جنگ حتی از دفاع و اجتناب از فساد و غوغا در راه اطاعت از روسا و تهیه خوراک و مسکن بهر انسان و حیوان نیز احترام به پیروان آئینها و عدم تحقیر ادیان و عدم تعصب و عدم تضحیق بر دیگران و نیز در حفر قنوات و غرس اشجار و امثالاً می کوشیدند. و گرچه تعدد زوجات فیما بینشان ممنوع نیست، ولی کفایت به یک همسر را صلاح و مستحسن می دانند و معابد ساده شان که محض احترام بودا ساخته شده، تعدادشان بیشمار و بعضی از آنها از دویست الی سیصد سال بعد از مسیح هنوز پایرجاست و در آنها بخور معطر و شمع روشن معمول می باشد و استعمال تسبیح در عبادات مرسوم است و روحانیین در معابد وسط سر را می تراشند و سیخه بدست در حال دعا به آواز مقابل مجسمه بودا تواضع می کنند و خطابات و راز و نیازشان با بوداست و عموم روحانیین کفزان نیز در آن میان هستند، لباس نارنجی رنگ در بردارند و مأمور به مراعات عفت و قناعت و طاعت می باشند و خوراکشان را کشکو در دست، از این خانه و آن خانه می گیرند و تسلط و حاکمیتی بوجه من الوجوه در جامع ندارند و هر یک هر وقت بخواهد، تواند از آن لباس و پیشه بدر آید و غالباً همه پیش از طلوع آفتاب نماز و دعای عمومی به آواز می خوانند و عقراں گناه می جویند و بودا در حق آنان دستور داد که لباس خرقة بپوشند، غذا از راه گدائی و در شبانه روز فقط یکبار بخورند و به درختان مأوی گیرند و سکنی در مقابر نمایند و مردم را بر آن خدمت تشویق کنند و ورد مثلث که پیوسته بر زبان بودائیان می باشد این است: من راه نجات را در بودایم جویم، من راه نجات را در شریعت می طلبم، من راه نجات را در امر طلب می کنم. معبد بودائیان همان "ویشنو" خدای مذکور در آئین برهمنائی است که گویند محض تظلم بشر از خطایا و عوارض آن، هشت بار متجسد گردید که از آن جمله "گریشنا" و "راما" بودند و نهمین بار در شهیکل "بودا" تجسد یافت و معتقدند که بعد از بودا نیز سنی و پنج تن دیگر بمقام بودائیت رسیده، تجسم همان بودای اول شدند و ترویج آن آئین نمودند و بعضی از دالائی لاماها را که در رتبت مقام عظیم دینی داشتند، نیز به این پایه می شناسند.

( ص ۱۷۵-۱۷۳ رهبران و رهروان ، جلد ۱ )

فرقه بندی آئین بودا

هنوز صد سال از مرگ بودا نگذشته بود که میان پیروان او بر سر تفسیر گفته ها و دستورها<sup>پیش</sup> اختلاف افتاد .

برخی ، از تعلیمات بودا تعبیرات گوناگون یافتند و پیروان او بزودی بر سر معنی آنها به فرقه های گوناگون تقسیم شدند .

بسیاری از علمای بودا اندیشه های او را درنیافتند و چون چنین شد ، بشرح آنها بنا بر عقاید خود پرداختند و بعد همه آنها عقاید خود را صحیح ترین و تنها معنی واقعی اندیشهها بودا دانستند و سایرین را در اشتباه و خطا پنداشتند و چه بسا که عقاید آنان درست برخلاف تعلیمات بودا بود .

دویست سال پس از مرگ " آشوکا " ، بودیسم در هند به اوج قیامت خود رسید . بودیسمی که در آن زمان فرمانروائی می کرد ، همان آئین بودا نبود . بهتر است این آئین را متعلق به شاگرد سرکش او " سوب هادا " بدانیم که چون شنید استاد در گذشته است ، به راهبان چنین خطاب کرد : " آقایان بس است ، گریه نکنید . ما اینک از شرّ ضامانای بزرگ راحت شده ایم . از اینکه مدام به ما گفته می شد : این عمل بر شما زینده است و آن عمل زینده نیست ، ناراحت می شدیم ، ولی اکنون ما می توانیم بهر چه که دلخواهمان است عمل کنیم و آنچه را که دوست نمی داریم ، انجام ندهیم . "

نخستین سودجویی آنان از این آزادی ، آن بود که به چند فرقه تقسیم شدند . طی دو قرن پس از مرگ بودا ، میراث او به هجده نوع آئین بودائی منقسم شد . از انشعابات کوچک و غیر قابل توجه که بگذریم ، به دو مکتب عمده تقسیم گشت که " مکتب قدیم " و " مکتب جدید " نامیده شد . مکتب قدیم همان روشی است که بنام هی نایانا **HINAYANA** مشهور گشت و در جنوب هند و بسیار اشاعه یافت و بر همین مقیاس نام " مکتب جنوبی " بر آن نهاده شد و دومی مکتب ماهاپانا **MAHAYANA** یا روش جدید است که در شمال نفوذی فراوان داشت و به همین جهت به مکتب شمال شهرت یافت ، لیکن چگونه این انشعاب بزرگ رخ کشود ؟ اساس این تقسیم و تفرقه را در سومین سنزرای بودائی جستجو می کنند . در این شورا " آشوکا " **ASHUKA** دستور داد تا احکام بودائی را بر سنگها نقر کنند و این کار را در مناطق بسیاری به موقع اجرا و عمل در آورد تا شاید از پراکندگی جلوگیری بعمل آید . همچنین در این شورا اکثریت ، اقلیت را طرد کرده ، و از خود راند تا موقعیت بودیسم که تزلزلی در آن راه یافته بود ، استحکامی یابد . اقلیت به جنوب کوچیدند و در آنجا به تبلیغ پرداختند و مکتبی بنا نهادند که چندان اختلاف فاحشی با اکثریت شمال نداشت . این دو فرقه ، هر دو بکار گرفتن آئین رهبانیت اهتمام تامی می ورزیدند و به سنسن

علاقه داشتند و اما در دو نکته اساسی شمالی ها با جتوی ها اختلاف داشتند: در مکتب ماهايانا که در کشمیر و نپال و چین و ژاپون و مغولستان و تبت رایج است، اصلی مورد توجه بود که ریشه ای کهن داشت و سنتی مقدس شمرده می شد که میان بسیاری از ملل و اقوام اعتقاد به آن جاری و ساری بود که بموجب آن در هر زمانی يك عده بودا یا بودهی سات وا (Buddhi Sattvar) که مردان مقدس و پارسا و بزرنگیخته شده ای بودند، بوجود آمده و راه نجات را به خلق می نمودند و تعلیمات بودا و راه نجات از رنج و تولد دوباره و روشن دستیابی به نیروانا را بر خلق آشکار می ساختند. این فرقه بودا را به مقام الوهیت ارتقا داده، همچون خدا می پرستیدند و احترام می گذارند و معتقد به حلول بودا هستند به این معنا که اعتقاد دارند که با هر بودهی سات وا، روح بودا نیز تجلی می یابد تا اصول مکتب و تعالیم خود را به شکل جدیدی تعلیم دهد و این نیز رمزی است بسیار محکم و استوار از تناسخ و تسلسل روح و تولد دوباره حتی برای خود بودا. بوداهای جدید نیز بنا بر اعتقاد این گروه بشدت امتیازات طبقاتی را محکوم کرده و سالکان طریق را در هر لباس و مقام و صف و طبقه ای که باشند، در جرگه پیروان خود می پذیرند. نکته دوم آنکه پیروان مکتب ماهايانا معتقدند که وظیفه هر مؤمن و پارسائی تنها نجات خویش نیست، بلکه موظف است سایرین را نیز کمک کرده و به نجات و رستگاری و نیروانسانا سوق دهد.

پیروان مکتب هی نایانا که در برما، سیام، سیلان و هندوستان رایج است معتقدند که بودا يك معلم و مرهی است و او را به این عنوان ستایش می کنند و عقیده دارند که هر کس باید خود مانسد چراغ و نوری باشد و در راه رستگاری و نجات خود بکوشد و بر سعی و مجاهدت خویش تکیه داشته باشد و در ارشاد و نجات و تعلیم دیگران گامی برندارد و بالطبع با این روش در اقلیت مانده و رقبایشان که نفع جامعه را در نظر داشته و نجات و نجات جزو و کل یعنی خود و جامعه را می خواستند بر کسانی که فردگرا و خودبین بودند، غالب آمدند و اکثریتی تام یافتند. پس از مرگ بودا تا قرن سوم پیش از میلاد، اشاعه گران و تبلیغ کنندگان بودائی در صد و آن بر نیامدند تا بودیسم را به خارج از هندوستان گسترش دهند، اما از قرن سوم به بعد بودیسم در خاور دور اشاعه ای تام یافت تا آن حد که دیانت رسمی گروه بیشماری در جهان شد. علاوه بر دو مکتب فوق که در ممالک مذکور اشاعه یافت، در کامبوج نیز منتشر و به دو شاخه منقسم گردید: موهانسی کاو (Mohani kav) (توده بزرگ) و تهوماوت (Thomavutt) که شعبه ای از همان مکتب اول بود و هر دو دستگاہ و منشأ شان همان روش رایج در جنوب، یعنی هی مایانا بود. همچنین بودائیت در سه کشور چین، ژاپون و کره، شکل خاصی آمیخته با سنن قومی و آئین های بومی یافت که بنام سوک هاواتی (Sukhavati) یا بهشت نامیده شد،

لیکن جمله این شعبه ها و شاخه ها و تقسیم ها از نظر علمی و طبقه بندی در فلسفه ارزش چندانی ندارند و غیر از دو مذهب مهم فوق (ماهایانا و هی نایانا) ، مهمترین فرق فلسفی دیگر چهار طریقه ذیل است :

۱- مادهیامیکا (Madhyamika) که عالم محسوسات را بی حقیقت می شمردند ، ولی در عین حال عقیده دارند که در باطن این محسوسات بی حقیقت ، حقیقتی ناپدید وجود دارد ، بدون نام و نشان که به وصف و تعریف نیاید . مؤسس این عقیده شخصی بود بنام فاگارجونا (Nagarjuna) که در قرن دوم میلادی در جنوب هند بسر می برده است .

۲- یوگاچارا Yogachara : طرفداران این طریقه در حالیکه به بی حقیقتی عالم محسوسات عقیده دارند ، می گویند نفس Chitta را نمی توان بی حقیقت دانست ، بلکه مجموعه ای است از افکار و اشیهای مختلف که بیک صورت درآمده و آنچه تصور می کنیم که در خارج می بینیم ، در حقیقت آثار و افکار درونی می باشد . متفکرین معروف این عقیده اشخاصی بنام اسنگا Asanga و واسهندا Vasubandha و دگنگا Diganga می باشند .

۳- سوترانتیکا Sautrantika : طرفداران این طریقه عقیده دارند که نفس و اشیا خارج هر دو حقیقت دارند ، زیرا تا چیزی در بیرون نباشد ، در درون و باطن تصور آن نشود .

۴- ویباسیکا Vibasika : طرفداران این طریقه درباره چگونگی نفس و اشیا با فرقه سوم هم عقیده اند ، ولی می گویند اشیا در حدود حواس پنجگانه وجود دارند و برای دانستن آنها استدلال منطقی لازم نیست .

( ص ۲۵۲-۲۵۳ خلاصه داستان تمدن ، ویل دورانت ، کتاب اول و ص ۱۰۷۵-۱۰۷۲ تاریخ ادیان هاشم رضی ، کتاب سوم ، پیدایش فلسفه و ص ۱۷۵ رهبران و رهروان و ص ۱۰۷-۱۰۶ تاریخ ادیان ، بخش بودا تألیف جناب محمد علی فیضی و ص ۱۴ سرگذشت دینهای بزرگ ترجمه ایرج پزشک نیا )

### انتشار آئین بودا

بعد از انعقاد سومین جلسه شور عمومی پیروان بودا ، مبلغین بهر سو پی تبلیغ آئین رفتند و طمیرم تحمل آزار و صدمات بسیار آنها در ممالک و دیار منتشر ساختند و گفته اند یکی از پیروان بودا بنام " فو " تقریباً در سال صد میلادی آن آئین را در بین اهالی چین منتشر ساخت و اما در ژاپون بعداً در قرن ششم میلادی انتشار یافت و بعلمت عدم تضاد با آئین باستانی آنجا یعنی

(۱) آئین پرستش اسلاف بنام شینتسو بسرعت نفوذ یافت. آشوکا امپراطور عظیم الشان هند وستان که سومین مجلس شور عمومی در زمان سلطنت او تشکیل شد، دوره سلطنتش از ۲۷۳ ق.م. — ۲۳۲ ق.م. در دوره حکمرانی خود به این دین درآمد و آنرا در جهان منتشر ساخت و شش فرمان را نوشت و بر سنگها و ستونها به حدود کشور خود و هم به دور و نزدیک صادر کرد که آنها شاید قدیمترین آثار اصلیه موجود و معلوم هند بشمار می رود و در ضمن آنها از جنگجویی ها و خونریزی ها که همه بخلاف تعلیمات بوداست، تفرت و انزجار اظهار نمود و همه گونه کشتارهای حیوانی را که برای خوراک و نفس پروری بود، منع کرد و به مهربانی تأکید نمود و دستور داد که در هر پنج سال مجمع عمومی برای اعتراف به خطایای واقعه و ابراز تنفر و ندامت و احتراز از آنها تشکیل گردد.

دیرهای بسیار به سبک دیر اصلی بودا به امر او در سراسر ممالک هند برپا گردید و از آنجا به اطراف ممالک آسیا انتشار یافت و همه جا معبد و صومعه و مدرسه راهبان بودایی برپا گشت. همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، دوپست سال بعد از مرگ بودا یعنی با ایمان آوردن ایمان امپراطور و اهتمامش در انتشار آئین بودا، این دین در هند روبه قدرت نهاد. تا آن زمان بودیسم به خارج از هند گسترش نیافته بود، اما پس از ایمان این امپراطور و سعی اش در جهانی سازی ساختن این دین، مروجین و مبلغین بودایی به تبلیغ آن در ممالک دیگر اهتمام نمودند، لذا این دین از قرن سوم پیش از میلاد به بعد در خاور دور اشاعه ای تام یافت به شأنی که دیانت رسمی نفوس بیشماری در جهان گشت و چنانکه از قبل گذشت و مکتب اکثریت و اقلیت و سایر مکاتب آئین بودا در ممالک مذکوره منتشر گردید.

رجحان عامه مبنی بر پرستش چند خدا و گرایش به معجزات و اساطیر بالاخره باعث از بین رفتن بودیسم گردید. خرافات که ظاهراً "خون حیاتی نژاد بشر است، بسرعت از کیش کهن به کیش جدید سرار بر گردید و برهنه های سمج و صبور نفوذ و قدرت فرمانروایی خود را باز یافتند و موفقیت فیلسوف جوان "شانکارا" در اعاده اعتبار و داهها بعنوان اساس و پایه فکر هند و به رهبری فکری بودائیسان در هند پایان داد.

آخرین ضربه از خارج وارد شد و رشد انحرافی بودیسم و رهبانیت در اولین سال میلاد مسیح، نیروی مردانگی هند را کم کم از میان برد و همسازها تفرقه، آن قاره را طعمه آسان شکار فاتحان

۱- پهلوان آئین شینتو در ژاپون چه فرقه اصلی و چه سیزده فرقه دیگر پرستش امپراطور را فریضه دانسته و یا لا اقل احترامش را واجب می شمارند و معتقدند که اولین امپراطور ژاپون چهارمین خلف پسر بزرگ خدای خورشید است که از آسمان به زمین آمد.

کرد . هنگامی که اعراب بمنظور ترویج توحید در ۱۲۰۰ سال بعد از میلاد بودا به هند آمدند ، صومعه ها را خراب کردند ، هزاران راهب را به قتل رساندند و رهبانیت را در نزد محتاطان از نظر انداختند . باقیمانده بودائیان از نو در زادگاه خود یعنی هند وشمس جذب شدند . ارتودو<sup>کسی</sup> قدیم ، راضیان تبه کار را پذیرفت و آئین برهمنان ، بودیسم را پس از درآغوش گرفتن پدران به قتل رساند . پس از پانصد سال ( از تاریخ مزبور ) ، بودیسم به آرامی و بی سروصدا از هند رخت پرست .

در این اثنا بودیسم تقریبا همه قسمت های دیگر جهان آسیا را فرا گرفت . عقاید ، ادبیات و هنر آن در مناطق مختلف پیش رفت و انتشار یافت . عینا مانند اروپا و روسیه که در قرون وسطی تمدن را از راهبان روس و بیزانطی اقتباس کردند . ظاهرا آئین بودائی برمه عالیترین نوع بودیسم موجود است . در تبت هزاران صومعه در کوهستانها و فلات بزرگ ساخته شد و شریعت پراطل و تفصیل تبتی بر مبنای کتابهای بودائی ، در سیصد و سی مجلد نشر گردید . در کامبوج یا هندو-چین ، بودیسم یا هند وشمس همدست شد و قالب مذهبی یکی از غنی ترین دوره های تاریخ مذهبی شرق را فراهم آورد . بودیسم مانند مسیحیت ، بزرگترین پیروزیهای خود را در خارج از زادگاه خود بدست آورد و این پیروزیها را بدون ریختن قطره ای خون تحصیل نمود .

بیشتر بودائیان در چین ، ژاپن ، سیلان ، تایلند ، برمه ، هندوچین ، کره و مغولستان پراکنده شده اند . در سایر کشورها نیز بودائیان مقیم اند ، ولی در هندوستان زادگاه بودا ، عده بودائیان بسیار کم است . عده بودائیان در کشورهای متحد امریکا ۱۶۵۰۰ نفر است . (۱) بطور کلی شمار پیروان بودا بین ۱۵۰ تا ۵۲۰ میلیون نفر است . (۲) تعیین عدد دقیق کار دشواری است ، زیرا عده زیادی پیروکنفوسیوس و لائوتسه نیز هستند .

پیروان بودا در سراسر آسیا پرستشگاههای بزرگ ساخته اند و در هر یک از آنها پیکره ای از بودا برپا شده است . پیروان بودا بیاد وی در پای پیکره ها گل می ریزند و عود می سوزانند و بودا را چنان می پرستند که پنداری خدا بوده است و سه زنبیل خرد او را چون کتاب دینی خویش گرامی می دارند .

امروز که بیش از ۲۴۰۰ سال از مرگ او می گذرد ، هنوز تعالیم او در دل میلیونها مرد و زن جهان جای دارد و دینی که او بنا نهاد ، امروز از بزرگترین دینهای زنده جهان بشمار می رود و بزرگی آن نه برای تعداد بیشمار پیروان آن ، بلکه برای اصول بزرگی است که به پیروان خویش می آموزد که نیکو زندگی کردن چگونه است .

مآخذ : ←



( ص ۱۰۷۴ تاریخ ادیان ، کتاب سوم ، تألیف هاشم رضی و ص ۷۶-۷۵ تاریخ ادیان ، نگارش علی اصغر حکمت و ص ۲۵۳-۲۵۲ خلاصه داستان تمدن ، ویلی دورانت ، کتاب اول و ص ۱۷۰-۱۶۹ رهبران و رهروان و ص ۴۳-۴۲ و ۱۴ سرگذشت دینهای بزرگ )

### بودائیسیم در ایران

در کشور ایران نیز بعد از ورود اسکندر و خلفای او، دین بودا رواج یافت و تا قرن سوم هجری (۹م میلادی) ، عصر پارت ها کمابیش انتشار داشته حتی از بابل تا حدود سواحل مدیترانه پیش رفته است. در بلخ (بامیان) مجسمه ای از بودا هنوز موجود است که بزرگترین و مرتفعترین پیکری است که از آن حکیم ساخته شده است. راهبان بودائی را در خراسان و ماوراءالنهر "شمن" می گفته اند و دین ایشان را "شمنی" یا "شمنیه" نام داده اند. ظاهراً این کلمه از ریشه "سانسکریت" "شرامانا" انتشار یافته است که لقب روحانیان بودائی بوده است.

کلمه "بت" که بمعنای صنم در نیارسی معمول گردیده ، ظاهراً خود از کلمه بودا اخذ شده است.

سرگذشت سیر و سلوک بودا با داستان یکی از بزرگان صوفیه یعنی ابراهیم ادوم مشابهنسی تام دارد و حکایات چند که در روایات صوفیان درباره او ( در تذکره الاولیای شیخ عطار، جلد ۱) آمده است ، طالب محقق را بر آن می دارد که منشأ آنها را در مبادی بودائی جستجو نماید .

( ص ۷۶ تاریخ ادیان ، نگارش علی اصغر حکمت )

### بشارات و اشارات بودا

۱- حضرت بودا در مکالمه ای با یکی از تلامذش از "آمیت ابها بودا" صحبت داشته که ساکن در بهشت غربی در ارض مقدس و دارای این شرافت و امتیاز است که هرکس نام او را چند روز ذکر کرده و از روی خلوص و صمیم قلب به او متصل شود ، پس از مرگ در ارض مقدس آن حضرت وارد والی الابد در بهشت غربی خواهد بود .

آنچه تمام روایات مربوط به این موضوع حاکی از آنند و در آن اختلافی ندارند ، اینست که "آمیت ابها" یک بودائی است. کلمه "بودا" بمعنی "وجود منور" است ساکن در بهشت غربی در ارض اقدس. و در ازای این شرافت است که هرکس مدت چندین روز متوالی "برحسب روایات مختلفه) با خلوص قلب و انجذاب متصل به اسم او شده و نام او را ذکر کند و بگوید: "پرستش و ستایش آمیت ابها بودا" ، هنگام مرگش بودا با گروهی از مقدسین به ملاقات او خواهد آمد و او را در "ارض اقدس" وارد خواهند کرد و والی الابد در بهشت غربی ساکن بوده و از سعادت ابدی و لذت دیدار دائمی "آمیت ابها" متلذذ خواهد شد .

البته "ارض اقدس" همان "ارض اقدس بهشت غربی" نسبت به هند است که محل ظهور حضرت بودا بوده است که اراضی مقدسه و حتی ایران مولد مبارک در مغرب هندوستان هستند و "آمیت ابها بودا" حضرت بها<sup>۱</sup> الله می باشد . نکته ای که در تائید این انطباق اخیر می شود اضافه نمود ، اینست که کلمه "آمیت ابها" در زبان سانسکریت مرکب است از دو کلمه "آمیتا" و "ابها" .

"آمیتا" بمعنی بینهایت و لاجد است و "ابها" بمعنی پرتو نور (درخشندگی) است و کلمه "آمیت ابها" را به ترکیبات مختلف این معانی ترجمه می کنند . شکی نیست که هرگاه وصفی از ذات باری را به نور و یا درخشندگی تشبیه کنیم ، میزان متعلقه به آن ذات باری ، لاجد و بینهایت خواهد بود و لذا "بها<sup>۱</sup> الله" یعنی "بها" لاجد له " یعنی "آمیت ابها" .

۲- در وقتی که آن حضرت مشرف به موت بود و جمعی از پیروانش دوش جمع شده و گریه می کردند ، آناندا از او پرسید : " پس از تو کی ما را تعلیم خواهد داد ؟ " و آن وجود مبارک جواب داد : " در موقع خود یک بودای دیگری در جهان قیام خواهد کرد . یک وجود مقدس ، یک وجود بینهایت معنوی ، حکیم در رفتار ، فرخنده خال ، عارف به جهان ، یک قائد بی مثل ، یک سرور بر مردمان و فرشتگان (جن و انس) . او دیانت خود را به شما تعلیم خواهد داد و جلیل است در مبداء و جلیل است در هدف ، معنا و صورت " از برای شما بیان خواهد فرمود یک حیات مذهبی کامل و خالص چنانچه من امروز بیان می کنم . " آناندا عرض نمود : " چطور ما او را خواهیم شناخت ؟ " وجود مبارک فرمود : " او معروف خواهد بود ، چون "متیا" یعنی کسیکه نامش خبی است .

این خبر در دو علامت با حضرت بها<sup>۱</sup> الله انطباق پیدا می کند :

الف- حضرت بودا در وصف دیانت جدید " متیا " می فرماید : " جلیل در مبداء ، جلیل در اوج و جلیل در هدف و کلمه " بها " در عربی بمعنی " پرتو (درخشندگی) و جلال " است .  
ب- اسم بودای آینده در زبان " بالی " که تعالیم حضرت بودا به آن زبان جمع آوری شده است ، " متیا " و در زبان ادبی که زبان سانسکریت باشد ، " متریا " (Mattreya) و هر دو کلمه بمعنی خبی است .

اینکه حضرت بودا می فرمایند : " او چون متیا معروف خواهد بود " معلوم می دارد که اسم بودای آینده خود کلمه " متیا " نخواهد بود و بعد می فرمایند : " یعنی کسیکه اسمش خبی است معلوم می دارد معنی اسم بودای آینده " خبی " خواهد بود .

هرگاه در نظر بگیریم که اسم مولودی حضرت بها<sup>۱</sup> الله " حسینعلی " و قسمت اصلی آن " حسین " است و ظهور آن حضرت را رجعت حضرت امام حسین در اخبار ائمه اسلامی خبر داده اند

و کلمه "حسین" که تصغیر "حسن" است، بمعنی خوبی می باشد، ملاحظه می شود که علامت دوم انطباق در اسم مولودی است بنام این نبوت که هم در اسم مولود و هم در لقب مساوی با حضرت بهاء الله انطباق می یابد. البته معلوم است که حضرت بودا نباید عین اسم "حسین" را ادا فرمایند، زیرا برخلاف سنت الهی است و هیچوقت اسم موعود بعد صریحا" خیر داده نشده است و علت آن هم اینست که باعث سوء استفاده و اخلال می شود، زیرا نفوسی برای مبینت این اسم را به اطفال خود می دادند و بعد ایجاد هوسهای بیجا در سرها برای ادعا می کرد.

۳- حضرت بودا فرمودند که بودا "متیا" به این لحن متکلم می شود: "من قادر مطلق هستم عالم به هر امری، معلوماتی را که واجد هستم از کسی کسب نکرده ام. کسی معلم من نبوده است. کسی با من قابل مقایسه نیست." در لوح ناصرالدین شاه (لوح سلطان) عینا" مصداق این بیان را می بینیم.

بعد حضرت بودا می فرمایند: "او"، "متیا" در جهان می آید برای سلامتی، برای سعادت و کامیابی مردمان. مصداق این قسمت از بشارات را در تعالیم اجتماعی و اقتصادی حضرت بهاء الله که امنیت و رفاهیت جامعه را تضمین می کند، می یابیم.

۴- حضرت بودا فرمودند: "پیروان او" متیا" به گروههای صد هزار نفری می رسد در صورتیکه پیروان من به گروههای صد نفری رسیدند.

برای یافتن مدرک مبنی بر تصدیق این خبر کافی است به احصائیه لرد کرزن نایب السلطنه سابق هند و نخست وزیر سابق انگلستان مندرج در کتاب "ایران و مسئله ایران" مراجعه شود.

( آهنگ بدیع شماره ۷ سال ۱۸ ص ۲۶۶-۲۷۲ و آن نیز خود از مقاله جناب سرهنگ آوارگان وایشان نیز از جزوه "حضرت بودا" نگارش خانم شیرین فوزدار و کتاب "آئین بودا" نگارش الد-نبرگ آلمانی اقتباس کرده اند. )

منابع و مآخذ

- ۱- امر و خلق جلد دوم
- ۲- رهبران و رهروان ، جلد ۱
- ۳- خلاصه داستان تمدن و بل روانت ، کتاب ۱
- ۴- مجموعه تاریخ اریان ، آئین هندو بودا ، تألیف جناب محمد علی فیضی
- ۵- تاریخ اریان ، تألیف علی اصغر حکمت
- ۶- تاریخ اریان ، کتاب سوم ، پیدایش فلسفه ، تألیف هاشم رضی
- ۷- خلاصه اریان ، تاریخ دین های بزرگ ، تألیف محمد جواد شکور
- ۸- سرگذشت دینهای بزرگ ، ترجمه ایچ پزشک نیا
- ۹- آهنگ بدیع ، شماره ۲ سال ۱۸

فهرست مطالب

بیان حضرت عبدالهیا در باره برهما و بودا  
 موقعیت جغرافیائی هند  
 ریشه نژادی، ملی و آئینی هند  
 قدمت تمدن هند و سیر تحول آن  
 سیر تحول دین در هند  
 کریشنا

- بشارت کریشنا در باره ظهور آتی  
 آئین برهما و شمه ای از فلسفه آن

- صورت وهمی جهان و وحدت وجود

- اصول عقاید هندو

- شعائر دینی هندو

- شعب آئین برهما

- جامعه هندوآریائی

- اخلاقیات

- رفتار و آداب و رسوم و سجایا

موقعیت فلسفی قبل از بودا

الف - فلسفه ایمانیست ها

ب - زندیق ها

آئین بودا

- از کودکی تا زمان قیام به دعوت

- از زمانی که بودا شد تا زمان مرگ

- خصائل اخلاقی بودا

- صاحب و آثار بودا

- تعالیم بودا

ج - اصول اساسی آئین بودا

د - گناهان ده گانه

الف - تناسخ

ب - نهروانتا

ه - خصائل حمیده

- نیده ای از تعالیم بودا و کلمات قصار او

- آثار و نتایج مترتب بر قیام به دعوت بودا

- شعائر دینی بودا ائمان

- فرقه بندی آئین بودا

- انتشار آئین بودا

- بشارات و اشارات بودا

- منابع و مأخذ

تاریخچه بودا و تعالیم او  
 زندگی بودا  
 تعالیم بودا  
 اخلاق بودا  
 فلسفه بودا  
 هنر بودا  
 آداب بودا  
 آیین بودا  
 بشارات بودا  
 اشارات بودا  
 منابع و مأخذ

بنام آنکه او است شهید اشهد و یگنای بی همتا

۱- حضرت زردشت

زردشت و معنی واقعی کلمه محققاً معلوم نیست. مؤلف (۱) آئینه آئین مزدیسنی آرش زردشت را خرد رخشنده و پرتواهورامزدا و راستگوی و دارنده شترزرد و پیر معنی نموده. پیرو او استاد دانشگاه و مترجم گاتها مفهوم کلمه را دارنده شترزرد یا خشمگین و مدیر مجله ایران شهر آنرا بمعنای شترزرد دانسته چون در اوستا (زرتشتتر) آمده و مخفف کلمه زردا شتر است، برخی هم کلمه زردشت را صفت و مفهوم لغوی آنرا منجی و رهائی بخش دانسته اند.

و خسرو (۲) راستین ایرانی نام پدرش پوروشسب، نام مادرش دغدو و دودمان حضرتش به فریدون پسر آبتین می رسد لذا به سبب شرافت حسب و نسب چنانکه کیه خسرو شاهرخ نیز می گوید "از آنروی زرتشت را اسپنتمان گویند که آرش اسپنتمان برگزیده و بسپار پاک و دانا است و اسپنتمان اسپنتمان یکی است."

پیروان آن حضرت مزدیسنی و بهدین و هم پارسی نامیده می شوند چون مزدا بمعنی دانای بی همتا و بزرگ و یسنی یعنی پرستش است لذا مزدیسنی یعنی یکتاپرست و در مقامی اهورامزدا در جهت استحکام اصول و معانی توحید حضرتش را به این خطاب مخاطب نموده می فرماید ( پتا

آهی ویریوزوتا ) یعنی او یگانه و پاک است ای پیغمبر، و از آن جهت که در اوستا آئین مزدیسنی را دین به و کیش نیک خوانده پیروانش را بهدین نیز می نامند و اما پارسی به دولت یکی آنکه از نیرگان هوشنگ شاه فردی موسوم به پارس بر این سرزمین فرمانروا بوده و نام خود را بر این مرز و بوم نهاده و چون پارسیان را اصول دین مبنی بر پارسائی و آشوبی است لذا حرف پای آخر کلمه پارسی را به الف مقصور در عربی محرف داشته خود را پارسا قلداد می نمایند.

قبل از حضرت زردشت نفوسی بنام راج رشی *Rajreshie* راج یعنی حاکم جهان مادی و رشی حاکم جهان روحانی ارشاد و هدایت خلق را برعهده داشته اند نظیر جمشید، هوشنگ، کیومرث، سیامک، فریدون، منوچهر، کیه خسرو و مه آباد و مذاهب قبل از زردشت از جمله میتراشیم، ناهیدی (مذاهب مادی) و بقیه اهورائی و مزدائی بوده اند.

محل تولد زردشت را برخی از مورخین ارومیه آنرا بجان و بعضی ری نوشته اند. شهرستانی در ملل و نحل پدر او را آذری و مادرش را اهل ری دانسته و مؤلف آئینه آئین مزدیسنی زادگاه

۱- کتاب آئینه آئین مزدیسنی و فروع مزدیسنی از تألیفات مرحوم کیه خسرو شاهرخ است.

۲- کلمه و خسرو بر وزن رنجور در اصل و خس و ر بوده، و خس یعنی فرو شکوه و بمعنای دارنده و معنی کلمه می شود صاحب جلال و عظمت و بدینگونه است مفهوم کلمه رنجور دارنده در و رنج.

زردشت را شهر ری معرفی نموده که در اوستا بمعنی (رغ) آمده است . آنچه مسلم می گردد تولد آن حضرت مقارن با سلطنت لهراسب نهمه کیقباد و بعثت او در دوران فرزندش شاه گشتاسب بوده است .

پارسیان ششم نوزده هر سال یعنی روز خرداد از ماه فروردین را زادروز آن حضرت تعیین فرموده و در تقویمندرج می دارند ضمناً وقعات مهمه تاریخیه دیگر از جمله زایش کیومرث و هوشنگ و شاه کیخسرو پورسپاوش و همچنین روز بعثت زردشت و ایمان آوردن شاه گشتاسب و ملکه ایران کتایون و جاماسب و فرشوستر و سایر مؤمنین اولیه را در کتب تاریخیه در همین روز ثبت و منتشر نموده اند .

در کتب پارسیان بجهت حضرت زردشت پیش از يك زن که نامش هوووی بوده به ثبت نرسیده و او صاحب سه پسر به نامهای اسپدواستر ، اوروتد نر و خورشید چهر و سه دختر به اسامی فرین و تهرت و پوروچست بوده است ولی برخی از مورخین اسلامی عمال دومی به اسم هوگو در تواریخ مشهور داشته اند که پس از آنها و ایمان آوردنش به همسری خویش انتخاب نموده تا آنجا که مرحوم دکتر محمد معین در کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی صفحه ۷۱ نوشته است قوله ره : "ظاهراً زردشت سه زن داشته نخست زن اولی که اسمش معلوم نیست و به اقوی احتمال صادر ایست و استر و سه دختر وی بوده ، زن دوم زردشت مادر هورچیتره و اورتت نره بوده ، زن سوم که پس از مسافرت به خاورزمین و پیروی کردن دربار از او به عقدش درآمد دختر فراشستر برادر جاماسب بوده " انتهى .

مورخینی که اسم زن اولی را هوووی دانسته و زن دوم را دختر فرشوستر (فراشستر) معرفی نموده چنین نوشته اند که حضرت زردشت دختر خویش پوروچسب (یعنی بسپار دانا) را هم به عقد جاماسب حکیم درآورد لذا دو برادر فرشوستر و جاماسب حکیم که وزیر شاه گشتاسب نیز بوده اولی پدر زن و دومی داماد زردشت بوده اند و وجود زن سومی را هم به جهت حضرتش بی اساس می دانند .

راجع به آزادی عقیده و شیزگان در انتخاب همسر در پسنای ۵۳ گاتها حضرت زردشت دختر خویش پوروچسب را مخاطب داشته چنین می فرمایند " و تو ای پوروچسب ای جوانترین دختر زرتشت از دو دمان هجت آسب ، من که زرتشت و پدر تو هستم جاماسب را که باور دین مزدا است از روی راستی و منش پاک به همسری تو برگزیدم . اینک برو با خردت مشورت کن و در صورت پسندیدن با عشق پاک در انجام وظیفه مقدس زناشوئی رفتار نما . "

نقل از کتاب سیری در آموزشهای گاتها ترجمه مهد رستم شهزادی



۲- زمان بعثت

راجع به زمان ظهور و برانگیخته شدن حضرت زردشت به پیامبری مورخین سنین مختلفه ارائه نموده و اختلاف بسیار در آثارشان مشهود است. مرحوم مشیرالدوله در تاریخ ایران باستان چنین مسطور فرموده: " جاکسن عالم معروف که تتبعات مهمه در مذهب زردشت کرده گوید ولد زردشت در نیمه دوم قرن هفتم و فوت او در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد بوده است گلدنر گوید حامی زردشت همان ویشتاسب پدر داریوش هخامنشی است و زندگان زردشت پانصد و شصت سال قبل از میلاد بوده. " انتهى ابوریحان بیرونی و مولانا ابوالکلام آزاد نیز همین نظریه را ایراز فرموده اند. مسعودی در مروج الذهب دوران حضرت زردشت تا فتح اسکندریا دوست و پنجاه و هشت سال دانسته و پورداود در مقدمه گاتها تولد زردشت را ششصد و شصت قبل از میلاد نوشته است، همچنین مؤلف فروغ مزدیسنی در صفحه ۳۱ مسطور داشته قوله: " پلینی کبیر که از مورخین معروف یونانی و تقریبا معاصر ارسطو بوده زردشت را چندین هزار سال قبل از موسی نوشتیغ و... ارسطو که سایر مورخین یونان بعد از او تصدیق به تاریخش نموده اند، تاریخ تعلیمات زردشت را نه هزار و ششصد سال قبل از مسیح نوشته است... که تا این تاریخ یازده هزار و پانصد و نوزده سال می باشد... مؤلف مزبور بدون اظهار نظر شخصی عقیده دکترا هاگ آلمانی که قدمت دیانت زردشت را برون از وهم و قیاس دانسته در صفحه ۲۱۷ مرقوم داشته و اضافه نموده: " انکشافاتی که روز بروز توسط کنجکاوان اروپائی شده و می شود هنی تاریخ قدمت زردشت را متعادی تر می نماید... " انتهى

فصل کلام بیان مبارک حضرت هیدالیهها است که به این تناقض تاریخی خاتمه بخشیده در لوحی که به افشار مهتر شهریار اردشیر رحمت آبادی صادر کرده می فرمایند، قوله جل ثناءه: " امروز احمای پارسی در نهایت صدق و راستی دوستی طلبند و صلح و آشتی جویند حق پرستی کنند و بر جهان و جهانیمان آستین بپوشانند لهذا مقبول درگاه جمال ببارکنند و مقبول قبه مقدسه سؤال از آهام حضرت زردشت نموده بودید... در تواریخ در اینخصوص اقوال مختلفه است، هیچیک شایان اعتماد نه آنچه حقیقت است این است که آن کوکب نورانی در زمین حضرت موسی و حضرت عیسی طلوع نمود یعنی تقریبا هفتصد و پنجاه سال بعد از موسی هذا هو الحق و اما بعد الحق الا الضلال المبین... " انتهى

آنچه متفق علیه تواریخ بوده سنه ۷۰۰ قبل از میلاد هم زمان با تأسیس سلطنت هخامنشی که بعد از آن قیام کورش کبیر در سال ۵۵۹ پیش از میلاد بود نتجاوز از یازده قرن و نیم تا فتح ایران بوسیله عرب دین رسمی دولت و هم طاعت ایران زردشتی بوده است این امر مهم بنا بر اساس تاریخی که حضرت هیدالیهها ارائه فرموده اند و قوهش مسلما در آهام حیات خود حضرت زردشت بوده است.

در تاریخ باستان مسطور است که زردشت در سن بیست سالگی از مردم کناره گرفت و مشغول ریاضت شد و چون به سن سی سالگی رسید در کنار رود ( دائی تی با ) که همان رود آرس است به پیغمبری برانگیخته شد ، اما مؤلف آئینه آئین مزدیسنی می نویسد که " اشوزردشت در روز خرداد فروردین ماه چهل سال داشته که از سوی اهورامزدا به پیغمبری و راهنمایی برگزیده شده است . " در هر حال مؤرخین ده سال عزلت گزیدن حضرتش را بالای کوه اتیدر یا سیلان مجاور دریاچه ارومیه در غاری که سقف آن با اشکال ظکی و ستارگان منقوش بوده و حضرتش آن ایام را - در باره حرکات و موجد و مبدع آنها به تفکر می گذرانیده متفقد تا اینکه مبداء آفرینش کائنات را - پروردگاری دانا که به عربی **الکرب العلم** و به زبان اوستایی اهورامزدا نامیده می شود می یابد لذا در مراجعت مردم را به عرفان او و پی بردن به جهان فافوق الطبیعه و زندگانی روحانی بعد از این عالم دعوت فرمود . مفاد چنان تعالیمی را با همه خرابیهائی که اسکندر رومی و جانشینانش در امحاء آثار تمدن هخامنشیان معمول داشتند امروزه در کتیبه داریوش کبیر در تخت جمشید و در بیستون و کتیبه اردشیر دوم در همدان مشهود است . یکی از نقوش در استخر فارس که یادگار هخامنشیان است چنین است " اهورامزدا خدائی جلجل است که آسمان و زمین و انسان را بیافرید و به انسان عظمت و مقام بخشید . . . " انتهى

### ۳- اصول اعتقادات

هر کس کتاب خرده اوستا را که با ترجمه تحت اللفظی آن در کتابخانه ها موجود است یک مرتبه مطالعه نماید آیات الهیه نازله در آن سفر گریم را اکثر مبتنی بر توحید و یکتاپرستی مشاهده نماید ذات غیب منبع لا یدرک که مبداء آفرینش و علت اصلی عالم وجود جامع صفات کمالیه، یکتای بی همتا و قادر مطلق بنام اورمزد یعنی آفریننده کل موجودات معرفی گشته است ، پشت بسمعنی نیایش است . در مقدمه اورمزد پشت حق جل جلاله به القاب زیر ستوده شده : اورمزد - راست گفتار - نورالانوار - عالم الاسرار - دانا و هم توانا - بخشاینده - مهربان و آمرزنده - نیکو کردار . در بسیاری از مباحث این عبارت مشهود است ( **بنا اهی ویرئوزوتا** ) یعنی یگانه و پاک است دانا اورمزد ای پیغمبر خدا . هر زردشتی در صلوة پنجگانه خویش مکرر این عبارت را در هر مورد سه بار می خواند ( **اَشْمُوهُو وَ هِشْتَمُ اَسْتِي اَشْتَا اَهْمَاهِ هِنْدَا اِشَاهِ وَ هِشْتَاهِ اَشْم** ) یعنی پاک و نیکو و بلند است خدا و جاوید پیش بی آغاز و انجام است یکتا و دانا است همتا ندارد و از آلایش پاک است و در تفسیر سر سید احمد خان هندی بر قرآن مجید است که در صحائف مقدسه زرتشتیان بالای هر سوره این جمله می نوشتند ( **فَه شید شمتائی هرشنده هرشترکز مهربان فراهید ورم یعنی بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان دادگر که مطابق است با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** در سر سوره های - قرآن ) انتهى

۴- ذکر بعضی از نکات =

مقدمتاً این نکته لازم به تذکر است که چون در قرآن مجید اسامی بیست و هشت پیغمبر از نژاد سامی بصراحت مذکور و نامی از و خشوران آریائی من جمله حضرت زردشت در آن سفر کریم تصریح نگردیده - فقهای اسلام و آیات عظام بخصوص از اهل تسنن حقانیت حضرتش را گسردن ننهادند و به آسمانی بودن آیات کتابش مدعی نگشتند لذا کلمه "مجوس یا مشرک" را در تحریرات و تقریرات خود مترادف همدیگر داشتند و دینویری یزدانی و اهریمنی مندرج در کتب حقه آنان را به خدایان خوبی و بدی تعبیر نمودند و آنان را به ثنویت و دوگانه پرستی معتقد دانستند . پارسیان بمنظور فرار از این مظان تهمت و افتراء هنگامی خود را نزد مسلمین از صابئون معرفی می کنند که در آیه ۷۳ از سوره المائدة قرآن مجید قبل از نصاری مذکور گردیده ، قوله تبارک و تعالی " اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَادُوْا وَ الصّٰبِیُّوْنَ وَ النَّصَارٰی مِنْ اٰمَنٍ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ . . ." و حال آنکه مؤلفین قاموس ها صابئون را ستاره پرستان و پیروان نوح نبی دانسته اند و ظن غالب آنست صابئون پیروان یحیی زکریا هستند که معدودی از آنان در جنوب ایران الزاماً ساحل شط کارون سکونت گزیده اند تا به تبع از یحیی که مردم را در نهر اردن غسل تعمید می داد بتوانند مراسم مذهبی مخصوص خودشان را که به آب جاری نیاز مبرم دارند انجام دهند . گاهی هم حضر زردشت را به دلائلی چند ابراهیم خلیل معرفی می نمایند از جمله به سبب آنکه در قرآن مجید در سوره مبارکه انعام آیه ۷۴ بقوله تعالی ( اِنَّ قَالِ اِبْرٰهٖمَ لَیْبَیْهٖ اَنْزَرَ ) به این معنی هنگامیکه گفت ابراهیم مر پدرش را آنزور و دنباله شرح حال آن حضرت در سوره مبارکه انعام آیه ۷۵ تا ۷۹ همچنین سوره انبیاء آیه ۵۹ تا ۶۷ و سوره النساء آیه ۱۲۴ و سوره الشوری آیه ۱۱ مسطور گردیده و حق جل جلاله نام صحف اولی را از جمله در سوره الاعلی آیه ۱۹ فرموده ( صُحُفِ اِبْرٰهٖمَ وَ مُوسٰی ) شاید هم اگر به قولاندن این مطلب موفق گردند نه تنها خود را از مظان دوگانه پرستی رهانند بل مسلمین را سندی متقن بر راستی پیغمبر خود و کتب حقه او ارائه فرمودی اند . و هم به دلیل اینکه چون در آیه مبارکه مزبوره پدر ابراهیم آزر معرفی گردیده و این اسم هم اکنون نیز بر ایرانیان اطلاق می شود ضمناً " آتش نمرودی هم که ابراهیم را نسوزانید و او را بگرد و سَلام گردید از جمله توجیهی بر تقدیس آن تواند بود و ممکن گرایش بجهت از هان تا بتوان به آن برهان بزرگی از بزرگان عبرانی قبیله ای از قبائل کده که ایولا نبیا و سر سلسله انبیای سامی است یعنی ابراهیم پسر تارخ را که نسبتش به نوح نبی می رسد با زردشت فرزند پورشسپ آریائی از نژاد فریدون پسر آبتین برابر دانست .

اما کتب معتبره موجود در بین آنان این امر را تأیید نمی کند از جمله در مقدمه کتاب گاتها پورداود به این مطلب اشاره نموده صفحه ۴۹ تحت عنوان پیغمبر ایرانیان و پیغمبر بنی اسرائیل می نویسد قوله : " خدای پسر عمران همان خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است که قوم بنی -

اسرائیل پیش از موسی هم می پرستیدند اما زرتشت در میان آریائیها بگلی دین جدیدی آورد ،  
 خدائی که او به قوم خود موعظه کرد تا آنروز کسی نشنیده بود .  
 یا شاید وجه تشابه اسمی بین ابراهیم و فراهیم ابراز چنین نظریه را موجد گشته تا آنجا که  
 امر را بر بعضی از مورخین مشتبه داشته است چنانچه قبلاً دانستیم مادر زردشت اسمش دغدو  
 بوده و اسم پدر دغدو یعنی جد مادری آن حضرت نامش فراهیم یعنی (خلق عالی) بوده است .  
 فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چندین مورد نام زردشت را ابراهیم نیز ذکر کرده از جمله می -  
 گوید :

بر آئین زردشت پیغمبریم      ز راه نیاکان خود نگذریم  
 نهم دین زردشت پیشین روی      ابراهیم پیغمبر راستگوی

ابوالفضائل گلبایگانی اعلی الله مقامه نیز اسم زردشت را ابراهیم دانسته است و شما مطالعه کنید  
 عزیز می توانید به صفحه ۲۵ کتاب حجج البیّه و هم صفحه ۷۰۷ کتاب فرائد مراجعه فرمائید .  
 بمنظور حسن ختام این مبحث را به درج قسمتی از دستخط معهد اعلی که در پاسخ سؤال  
 این عید صادر گردیده به اتمام می رسانم :

... آنچه تاکنون در نصوص و آثار این امر ملاحظه گشته و مدرك معتقدات اهل بهاء است آنست  
 که حضرت ابراهیم و حضرت زردشت و مظهر مقدس مستقل کاملاً جداگانه اند و باید بگر نسبتی  
 ندارند ثانیاً نام حضرت زردشت صریحاً در قرآن مذکور نگشته اما حضرت عبدالبهاء پیغمبر  
 اصحاب الرس را که در آن سفر مجید مذکور گشته اشاره ای به حضرت زردشت دانسته اند (۰۰۰)  
 انتہی

ه- شمه ای از نصوص متعالیه البیّه و معتقد اهل بهاء در خصوص حضرت زردشت

جمال اقدس البیّی در یکی از الواح متعالیه خطاب به بهرام چنین می فرمایند ، قوله عزّ ذکره :  
 "آتش محبت افروز امروز در گیتی ظاهر و نمایان ... بهاء بهرام از حضرت زردشت سؤال نمودی او  
 من عند الله آمده و به هدایت خلق مأمور نار محبت برافروخته شد او است با نار محبت الهی و کتاب  
 او امر و احکام ربانی آمد ... به یقین بین بدان اول با نار از نزد ما آمد و عنصر محمود را  
 مشتمل نمود ... الخ"

همچنین در یکی دیگر از الواح مقدسه خطاب به پارسیان ایران نازل قوله جَلَّتْ عَظَمَتُهُ :  
 "... چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود لهذا آتش  
 حقیقی را به بد معنوی برافروخت و به عالم فرستان تا آن آتش البیّه کل را به حرارت محبت رحمانیه  
 به منزل دست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده  
 شد و تاکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی انداز  
 هویدا است این آتش بزرگان به خودی خود بی مایه و دود روشن و پدیدار تا جذب رطوبات

و پروتات زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پژمردگی است نماید و همه امکان را به مقام قرب رحمن کشاند هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست بازماند . . . الخ

علاوه بر نصوص متعالیه کثیره که نمونه ای از آن مندرج گردید خطابات مهمینه مهیجه ای نظیر ( ای مشتعلین بنار محبت الهیه ) و هم ( ای مشتعل به شعله نارالله الموقده ) نازل شده از قلم اعلی و همچنین ( ای آتش افروخته محبت الله ) صادر از کلك گهرها مرکز میثاق جل شانه مهین این مطلب است که مؤمنین به مظهر امر الهی و متقریبین به آتش محبت رحمانی نیز که خود گداخته و برافروخته اند موظفند هر یک آتش محبت الله را مجمری گردند تا عناصر مخمود را بسا القاء حرارت دفع رطوبت نموده از ثقل و سکون نجات بخشیده لایق صعود و وصول به سارگناه قدس حضرت معبود نمایند .

و نیز مهین آیات الله راجع به آتشی که حضرت زردشت همراه داشته می فرمایند ، قوله الأحملي : " . . . آن کتاب و کلام الله بود که در دست حضرت بود و نفوذ و اثر کلمات الهی از آتش ظاهره سوزند و تر و قلوب انسان که بمنزله آتشکده است چون پرتوی از آن آتش گیرد میل و هواهای نفس را بسوزاند و انسان را به قرب الهی کشاند و به فیوضاتش بهره مند فرماید . " انتهى همچنین حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوحی خطاب به بهمن رستمی فرمایند ، قوله العزیز : " حضرت مه آباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحا " مذکور و نفسی تابحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده و این رس رود آرس است و این پیغمبران ذی شأن متعدد بودند از جمله حضرت مه آباد و حضرت زردشت بود و البهء علیک مع "

و نیز حضرت عبدالبهاء ضمن خطابه مبارکه در رمله اسکندریه چنین فرموده اند ، قوله الاحلی : " تا یوم ظهور جمال مبارک بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارک اسم حضرت را بلند نمودند و در الواح ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر مقدسه الهیه بود چون ابرو بیبارد و نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه در کمون زمین است ظاهر و آشکار گردد و بهمین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارک ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابد جمیع حقایق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله مسئله حضرت زردشت بود فارسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند بی سروسامان بودند الحمد لله جمال مبارک فارسیان را در آغوش عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال از این ذلت و از این مشقت نجات داد و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود . . . الخ " انتهى

همچنین در خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء ، چاپ طهران ، صفحه ۱۲۶ الی ۱۲۹ ،

خطابه ای مندرج گردیده که عینا " نقل می شود ، قوله العزیز :

" از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود نبوت حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است برهانش ساطع است و دلپوش لایح و حجتش قاطع حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران و ایران بود و اهل ایران در نهایت خذلان مدتی محاربات دائمی در میان ایران و ترکستان بود در ایام لهراسب جزئی آرامی یافت زیرا لهراسب بنده حق بود و تحریر حقیقت می نمود بعد گشتا شیب بر سر بر سلطنت نشست باری ایران را ظلمات زل و هوان احاطه کرده بود در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود بعد از آنکه قوای ایران به تحلیل رفتن بود و از هر جهت تدنی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت انداخته مستولی دماره به تعالیم حضرت زردشت جانی تازه گرفت و رو به ترقی گذاشت تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است. اگر حضرت زردشت ظاهر نمی شد ایران محو و نابود شده بود. اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بگلی بی نام و نشان شده بودند. از فضائل عالم انسانی بگلی محسوم می گشتند و از فیوضات ربانیه بگلی محجوب ولی آن کوی نورانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود و ایرانیان را به تهیبت الهی تربیت کرد. باری نبوت حضرت زردشت مثل آفتاب واضح و آشکار است مجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند و حضرت زردشت را انکار می کنند. باری چون حضرت زردشت در قرآن صریحاً مذکور نیست لهذا اهل تورات انکار او کردند و اعتراض بر او داشتند و حال آنکه در قرآن بعضی آنها به اسم مذکورند و اکثری از آنها به صفت مذکور. جمیع آنها که در قرآن اسمشان مذکور است بیست و هشت پیغمبر است ماعدای آنها بدون تصریح اسم اکثرشان مذکور، در خصوص حضرت زردشت می فرماید پیغمبری که در سواحل رود ارس مبعوث شد به این عنوان حضرت زردشت را پیغمبر اصحاب الرس در قرآن ذکر می فرماید. حضرات مفسرین چون نفهمیدند رس را بمعنی جاه تفسیر کردند و چون حضرت شعیب در میان بودند و اهل مدین ایشان از جاه بود لهذا گمان کردند پیغمبری که در رس مبعوث شد حضرت شعیب بوده و بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که مقصود از رس ارس است پیغمبرهای متعدد در آنجا مبعوث شدند ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنین گفتند خلاصه کلام این است که حضرت زردشت در قرآن به عنوان پیغمبر سواحل رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتابست تا بیوم ظهور جمال مبارک بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارک اسم حضرت را بلند نمودند و در الواح ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر مقدسه الهیه بود چون ابر بار و نسیم بوز و آفتاب بتابد آنچه در کمن زمین است ظاهر و آشکار گردد بهین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارک ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابید جمیع حقایق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله مسئله حضرت زردشت بود. فارسیان هزار سال و چیزی سرگردان بودند

بی سروسامان بودند الحمد لله جمال مبارك فارسبان را در آغوش عنایت خود گرفت و بعد از هزار سال از این ذلت و مشقت نجات داد و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این ققنیه نیز سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است. جمال مبارك جمیع امم را در ظل جناح عنایت خویش گرفت و کل را دلجوئی فرمود و به جمیع مهربانی کرد لهذا امیر رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرت جمیع ملل. حکم سیف را برداشت بجای سیف محبت حقیقه گذاشت. نفرت و اجتناب را محو فرمود. الفت و اجتناب در میان عموم تأسیس فرمود الحمد لله ما را از هر قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صلح و آشتی داد. محب عالمیان کرد و از بهائیان شمرد لهذا باید هر دم صد هزار شکرانه نمائیم و بعبودیتش قیام کنیم. این است نهایت آمال و آرزوی ما. ملاحظه کنید که چه موهبتی فرموده، الان این جمع هریک از جایی و هر نفسی از اقلیمی و کشوری چقدر ما بین ما اختلاف بود چقدر نزاع بود چقدر اجتناب بود به صفت رحمانیت بر ما تجلی کرد همه ماها را جمع کرد الفت داد متحد فرمود و بر سر یک سفره در همچو جایی بلاد غربتی جمع کرد و کل در نهایت محبت و الفت و اتحاد و یگانگی بر سر این سفره جمعیم و مقصدی جز عبودیت آستان مبارك نداریم و مرادی جز محبت و الفت نخواهیم قلوب باید یکدیگر مرتبط است و جانها گل به عنایت جمال مبارك مستبشر. از این جمعیت واضح و مشهود است که بعد چه خواهد شد و چگونه بین ملل و مذاهب و شعوب و قبائل مختلفه متحاربه متنازعه الفت و اتحاد و یگانگی حاصل خواهد گشت. این عنوان است دیگر معلوم است که شرح و متن این نامه چگونه است. این مجلس دریاچه کتاب است لهذا معلوم است حقایق و معانی این کتاب چگونه است. امیدم چنان است که تماما "هریک چون به موطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید آیتنی از آیات الهیه باشید موهبتی از مواهب ربانی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس به وحدت انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محب جمیع من علی الارض آشنا و بیگانه ندانید یار و اغیار نشمرید با جمیع به نهایت محبت و مهربانی سلوک و حرکت نمائید این است نهایت آمال و آرزوی ما یقین است که معمول خواهید داشت." انتهى

#### ۶- واکنش مردم پس از ادعای حضرت زردشت

از قبل دانستیم که آن حضرت در ارواحیه از ریایجان کنار رود ورس به پها مبری برانگیخته شد و مأمور ارشاد و هدایت خلق گردید. چون رسالت خویش را ابلاغ فرمود پیشوایان که تعلیمات حضرتش را مغایر با امیال و آهوا خویش دیدند نه تنها پذیرا نگشتند بل خلق بی خرد را هم تحریک و اغوا نمودند آنان نیز بشدت مخالفت ورزیدند و از گسترش تعالیمش مانعت نمودند. در کدسته چمن (۱) آئین زردشت صفحه ۱۵۴ از لسان آن حضرت چنین مرقوم گردیده: قوله ره

۱- کتاب کدسته چمن آئین زردشت از تألیفات مرحوم ماستر خدا بخش پاریسی است

" در نزد اهورمزد شکایت می کند که خویشان خودش وی را ترك نموده اند فرمانده های ستم کیش در آزارش برآمده اند و بجز اهورمزد پناهی ندارند می فرماید ای مژده می دانم که من بیچاره ام من از خواسته و پیروان منی بهره ام در نزد خودت داد خواه آمده ام ای جان آفرین نگاه کن به من کن و به رسم دوست مرا دلا سائی بخش " و نیز می نویسد : " دشمنان در هلاکت آن سرور همی گماشتند پس از هوشیاری و زیرکی رفع شر از خود نمود " \*

مؤلف سیری در آموزشهای گاتها صفحه ۱۵ تحت عنوان " روبرو شدن دشوژر تشیت بسا سختی " بسنا ۴۶ از اشتود گات بخش دوم گاتها را اینگونه ترجمه فرموده اند :

" بند ( ۱ ) پروردگارا به کدام خاک روی آورم ؟ به کجا رفته پناه جویم ؟ دشمنانم مرا از دوستان و بستگان جدا کرده و همه از من کناره می جویند از بزرگان و فرمانروایان نادارست ناخشنودم با این وضع چگونه می توانم در راه خدمت به تو ای اهورمزد کامیاب گشته و آئین پاکت را گسترش دهم .

بند ( ۲ ) ای مزدا می دانم که چرا کاری از پیش منی برم چون که دارا نیم اندک و یارانم انگشت شمارند - ای اهورا نظری به من افکن و چنانچه دوستی به دوست خود یاری و دلداری دهد مرا آرامش و نیرو بخش و از پاداش نیک منشی مرا خاطر جمع ساز " انتهای

بالا خره به حدی امور را بر و خشور یزدان دشوار ساخته بیگانه و خویش را از او بیزار نمودند که حضرت را توان تحمل نماید لا جرم با بیگانه مؤمن خویش اومید یوه ( مید یوماه ) پسر عموی خود از ارومیه عازم بلخ پایتخت ایران گردید تا فرمان ایزدی را به شاهنشاه ایران گشتاسب ابلاغ فرماید . در این هجرت به علت بعد مسافت هر حضرت بسی سخت گذشت بخصوص هنگامیکه رعد و برق و سیل و طوفان نیز زحمت افزا می گشت از استغاثه ها با ایزد متعال هنوز آثارش در متون کتب باقی است در مقامی می فرماید : " ای مزدا خود بنگر مرا پناه ده " .

پس از ورود به بلخ پایتخت ایران به دربار شاهنشاه بار یافت . زردشت کیش اهورائی را بدو نمود و رسالت خود را تبلیغ فرموده گشتمین بهی را که بهشتی بر هیومت و هوخت و هوشت یعنی اندیشه نیک گفتار نیک و کردار نیک بود عنوان کرد . در ملاقات نخست آن تعالیم در شاه نافذ گردید احترام نموده دستور فرمود در جوار قصر سلطنت او را مسکن دهند و این ملاقات استمرار یابند . اطرافیان بی انصاف را حصول این تقرب گران آمد و محرک عرق حسادت گردید لذا بمحبل دسائس و حیلم متمسک گشتند و در خفا موی سر و ناخن را که آن زمان وسیله جادوشی محسوب می شد در اسباب و لوازم منزل تعبیه کرده سپس از آن حضرت نزد شاه تقمین نمودند و او را به جادوگری متهم کردند . شاه مأمور فرستاد تا مسکنش را بکاوند و آنچه را بیابند در پیشگاه حضور حاضر نمایند . کشف آن وسائل از نظر شاه جرمی مجسم می نمود ، فی الفور قرار بازداشت صادر و خشور یزدان را امر



به زندان فرمود. نه شبانه روز گذشت زردشت نامه ای به شاه نوشت و کیفر بدون تحقیق او را مغایر با موازین عدالت و نصفت دانست. چون نامه بدست شاه رسید و از مضمون مطلع گردید از فضلا و وزراء انجمنی بیاراست و کتابیون ملکه ایران نیز در پشت پرده به استماع نشست و این تعداد بر سی و سه نفر بالغ گردید. زردشت را نیز احضار و به درخواست آن حضرت و توافق آراء مقرر گردید تنها جاماسب حکیم وزیر دربار و برادر شاه که به زیور حکمت و درایت آراسته و نزد همگان مشار بالبنان بود در مقام مذاکره برآید و آن حکیم مطلوب حضرتش را دلیلی مرتبط با مدعا طلبید زردشت آیاتی چند از اوستا تلاوت نموده به آن تحدی فرمود. در خلال مفاوضات از جمله کتابیون که در زمره هیئت نظار محسوب مودی با صدای بلند جاماسب را مخاطب قرار داده ، متذکر گردید که گفتارش پسندیده است از انصاف نگذرید و در پایان شاه نیز در حالتیکه از نفوذ کلمه الله منقلب از وسائل جادویی استعمال نمود. چون دانست که کار اهریمن صفتان بوده ، پرسید در حال آگاهی چرا مرا مطلع ننمودید تا آنان را قصاص کنم و به شما آزاری نرسد حضرت فرمودند ستاریت یکی از صفات دائمی بنزدان مهربان است من نیز ستر نمودم و خفت آنان را نپسندیدم. این امر بیشتر جالب انظار و استحسان واقع گردید و حسن ختامی آموزنده داشت. بالمال این مباحثات منجر به ایمان هر سی و سه نفر بالا تفاق گردید و اینانند مؤمنین اولیه حضرت زردشت که به سی و سه امشاسپندان پیروزگر از لسان عظمت آن حضرت مذکور و سپس معروف و مشتهر گشتند اما امروزه پیروان او آنان که به عظمت چنان مقامی واقف نگشته می نبردند بمنظور اعتلاء حد بیشتر و منقبتی والا تر سی و سه امشاسپندان را ملائکه مقرب حضرت باری تعالی می دانند. لازم است این نکته را متذکر گردیم حجت باقیه که حضرت زردشت نیز همانند سایر انبیاء و مرسلین علیهم السلام مثبت ادعای خویش شمرده کلام الهی و وحی آسمانی است اما برخی از نویسندگان از جمله کیه خسرو و شاهرخ در کتاب آئینه آئین مزدیسنی علاوه بر بیست و یک نَسک اوستا آویزه و مختصات دیگری نیز به آن و خشوریزدان اختصاص داده یکی آنکه حضرتش همیشه آتشی بهمراه داشته بنام آذر برزین که بی همزم و چوب می سوخته ولی آنرا سوزندگی نبوده به گفته فردوسی که آن مهر برزین بی دود بود. منور ! منه از همزم و چوب بود. دوم جهدستی بود ، است با خصوصیات مشخصه و آن آرمی بجهت ارشاد و هدایت بوده تا از گمراهی و تبااهی مانعت فرماید. سوم سدره و کشتی که اولی جامه و دومی کمر بندگی است چهارم تخم سروی بود که حضرتش در کاشمر نشانده و به اندک زمانی سرسبز گشته و بر فراز آن مرغان بسیار لانه

۱- سدره پنداره هم سفید و سارده ای است بی یخه و آستین که در زیر پوشیده می شود. کشتی کمر بند نخنی است که بدور آن پیچیده و قاعدتا نشان بجهت یک نفر زردشتی نیز هست اما بحسب پارسیمان هند در ایران بسیار بندرت می پوشند.

نموده و در زیر آن نیز حیوانات بی شمار می زیسته اند . متوکل عباسی چون خواست در شهر سامره قصر جعفریه بنا نماید و استفاده از آن لازم بود حاکم خراسان طاهر بن عبدالله را امر نمود تا درخت را ببرند چون افتاد از لرزش زمین بس خانه های مجاور که ویران گردید و چه بسیار پرندگان که بی آشیان گشتند . گویند مخارج حمل آن به پنجاه هزار دینار بالغ گردید و چون درخت را به نزدیک جعفریه رسانیدند متوکل بدست غلامانش مقبول گردید و آرزوی دیدن آنرا به کسور برد . مؤلف کتاب دبستان المذاهب نیز در صفحه ۸۷ همین اوصاف را مندرج داشته و اضافه نموده که محیط درخت برابر بیست و هفت تازیانه و عمر آن ۱۴۵۰ سال بوده است . امیر خارق العاده دیگری که به حضرتش منسوب و در کتب تاریخیه مسطور گردیده و صاحب دبستان المذاهب شرح واقعه را به تفصیل نگاشته مختصرش چنین است :

شاه گشتاسب را باره ای بود کیانی موسوم به اسب سیاه که در آوردگاه بر او نشستی چو بر پشت او رزم ساز آمدی به فیروزی انجام باز آمدی . صبحگاهی اسب را بی دست و پا یافتند چون تفحص نمودند معلوم گردید که هر چهار در شکم فرو شده اند . واقعه را به سمع خسرو گیتی رسانیدند شاه بهطار و اطباء و حکماء و علما را بخواند در علاج فروماندند بسیار غمگین گردید و چپیزی تناول نمود . حقیقت حال را در زندان به حضرت زردشت باز گفتند . فرمودند که من چاره ایمن کار کنم . حاجب هم بالتنباهه مزده نجات به حضرت داد . زردشت پس از استحمام به نزد شاه بار یافت . گشتاسب حقیقت اسب را باز گفته فرمود اگر زآنکه بی شبهه پیغمبری مرا این اسب را بیه اصلاح آوری . زردشت فرمود هرگاه چهار کار از تو برآید و بدان پیمان کنی هر چهار دست و پای اسب آشکار بینی . گفت پذیرم . حضرتش ایمان شاه و ملکه و اسفندیار و تحقیق درباره اشقام وارده را خواستار گردید و بالمآل پس از تحقق وده ها حضرتش دعائی برخواند و چهار دست و پای اسب از شکم بیرون آمد .

مسلمانان اهل بهاء وقوع چنین حوادثی را عقلانی ندانسته حمل بر ظاهر نمی فرمایند و مقیام مظهر امرالله را فوق اینگونه تخیلات و ادوهمات می دانند . در یکی از الواح مبارکه در پاسخ سوالی چند که احبای پارسی از حضرت عبدالبهاء نموده اند از جمله می فرمایند ، قوله الاحلی :

"سوال اول سمند . ارجمند شاه گشتاسب کنایه از مقام سیر و حرکت آن بزرگوار بود آن سوار بر آن اسب در میدان مکاشفه و شهود جولان می داد و فرورفتن چهار پای اسب به شکم اشاره به آن است که آن سمند . از سیر بازمانده بود بعد حضرت زردشت ترتیل آیهاتی نمود که چهار دست و پای اسب از شکم بیرون آمد یعنی آن سمند سعادت مند به سیر و حرکت آمد . . . . . انتهی

باری پس از آنکه در بارهان بخصوص سلطان ایران موفق به ایمان شدند به مصداق "الناس علی دین ملوکهم" ملت نیز حقانیت آن حضرت را گردن نهادند و بتدریج رسالتش را مقبول گردیدند

پادشاه توران ارجاسب چون از این استقبال مخبر گشت نامه ای تحقیرآمیز به شاه گشتاسب نگاشت  
به این مضمون شنیده شد جادوگری ترا فریفته است و این گفتار در شاهنامه بدینگونه به رشته نظم  
کشیده شد از آن پس که ایزد ترا شاه کرد یکی پیر جادوت گمراه کرد

شاه ایران مآوَقَع و نحوه تحقیق را در پاسخ نگاشت که من تعبداً دین او را پذیرا نگشته‌ام ،  
پس از تحقیقات لازمه چون حَقانیت او ثابت شد ادعایش را پذیرفتم . اما ارجاسب نامه تشددآمیز  
دیگری نگاشت و شاه گشتاسب توجه نمود لذا لشکری جرّار به سرکردگی توربراتور به ایران گسیل  
داد . نتیجتاً شاه ایران مقتول و زردشت و هفتاد تن از موبدان در آتشکده بلخ بدست همان  
فرمانده تورانی به شهادت رسید . کیخسرو شاهرخ در آئینه آئین مزدیسنی می نویسد : " زردشت  
به روز خیر ایزد دی ماه هفتاد و هفت سال به دو ماه پنج روز کم داشته که در پرستشگاه بلخ  
با لهراسب پدر شاه گشتاسب و گروهی دیگر در پرستش و بندگی خدای یکتا بوده اند توربراتور  
نام سپهدار لشکر توران با سپاهی درآمده همه را بکشته اند . " انتهای

پارسیان روز مذکور مطابق با پنجم دی ماه هر سال را در تقویم اختصاصی " درگذشت اشو  
زردشت " مرقوم فرموده ، به سبب آنکه واژه ای فارسی مترادف کلمه شهادت که معنی شاهد به  
معنای ثبوتی آن تا واپسین دم زندگانی باشد وجود ندارد .

جناب ابوالفضائل گلپایگانی در کتاب شرح آیات مورخه مراتب مذکوره به پارسی <sup>نه</sup> ~~سوره~~ را بدینگونه  
به رشته تحریر درآورده اند ، قلمه ره : " چون تاریکی بت پرستی ایرانیان را از فروغ دانش بازداشت  
و مردم این سامان خوی دادن و روش جانوران گرفتند ابربخشش یزدان مهربان بر ایران مینو  
نشان بهارید و چشمه مهر ایزدی از این کشور بزرگ بجوشید و شت زراتشت که دل پاکش به فروغ  
نخستین خرد روشنی داشت به پیغمبری انگیخته شد و به راهنمایی آفرینش به شاهراه آئین وینش  
سرفرازی جست و بیست و یک نَسک اوستا بروی فرود آمد در آن هنگام اوزنگ خسروی ایران بسبب  
شاهنشاه آگاه گشتاسب شاه کیانی زیب و آرایش داشت . و خسرو یزدان به بارگاه خسروی اندرآمد  
و شهریار نامدار را از فرمان پاك پروردگار آگاه ساخت . آن خسرو دانا دانشوران و فرزنانگان  
کشور را بخواند و در بارگاه شاهی بنشانند و در آن کار گفتگو بسیار شد . شت زراتشت لختسی  
از اوستا برخواند و به نیروی نامه یزدانی بر بت پرستان اهریمن خوی چیره آمده و خسرو ایران  
آئین یزدان را بپذیرفت و به کوشش آن شهریار کامکار و فرزند نامدارش اسفندیار آئین بهی در  
ایران رواج یافت و تاریکی بت پرستی زده گشت و از پرتو خجسته نامه یزدانی پایه هنر و دانش  
در ایران روبه فزایش نهاد و فرزنانگان نامور و موبدان آئین پرور و پادشاهان دادگستر در این  
فرخنده کشور پدید آمد و روزگاری دراز دین بهی در ایران بهیافتد و درخت پادشاهی بسزرگ

از این بوستان ایزدی سرکشید و شاخ جهانداری شترگ از این گبن یزدانی ببالید مانند آخی  
 منشان که ایشان را مردم ارها اشنید نگارند واشکانیان و ساسانیان و سپه بدان مازندران کنه  
 از هر يك خسروان نامدار و پادشاهان بزرگوار برخاسته به ویژه آخی منشان که از خاور سوی تا  
 هندوستان و از باختر سوی تا مصر و یونان را به زیر فرمان آوردند و برآستی بیشتر خسروان  
 پارسی کیش نیکخوی و مردم دار و آباد کننده کشور و دادگر و بزرگوار بودند . . . " انتهی

۷- تاریخچه اوستا کتاب مقدس حضرت زردشت و بخشهای آن

در کتاب آئینه آئین مزدیسنی در خصوص آرش (۱) و باز نمود (۲) اوستا چنین مسطور است :

" آرش اوستا پرده از روی برداشته و روشن شده و باز نمود اوستا دانش خداپرستی و آسمانی  
 و گفتار برابر و سخن آویزه و پاک است. زند گزارش اوستا است و پازند گزارش زند می باشد و آرش  
 پازند گزارش گزارش است. چون کم کم زبان زند هم از میان رفت و دانستن آن دشوار شد به  
 آشکارایی گزارش زند کوشیدند و آن گزارش را پازند نامیدند . " انتهی

واژه پاورقی این ایام نیز مصطلح است که در توضیح کلمه و یا جمله ای نوشته می شود . مؤلف  
 دیستان المذاهب می نویسد : " مهد آذر خرداد در کتاب خود آورده که زند بیست و یک نَسک (۳)  
 است و نَسک بخش است الی قوله اکنون چهارده نَسک تمام در نزد دستوران کرمان مانده و هفت  
 نَسک ناتمام است زیرا که در جنگها و شورشها که در ایران شد بعضی از نَسکها از میان رفت و  
 چون تفحص کردند درست بدست ایشان نیفتاد . " انتهی

اوستا به نگارش مسعودی و طبری نیز در اصل بیست و یک نَسک شامل هشتصد و پانزده فصل  
 بوده است که بر روی پوست دوازده هزار گاو در چهار نسخه با طلای ناب نوشته شده بود یکی از  
 آن نَسَخ نزد شاه گشتاسب دیگری در تخت جمشید سومی در آتشکده آذرگشمسب در آذربایجان و  
 چهارمی در آتشکده بلخ که قسمت اخیر در حمله تورانیان همزمان با شهادت حضرت زردشت از  
 بین رفت و نسخه موجود در تخت جمشید سنه ۳۳۰ قبل از میلاد اسکند در حمله خود به ایران  
 آن را متصرف و به یونان فرستاد تا عند اللزوم از قوانین و احکام آنچه می تواند مورد استزاده قرار  
 گیرد استخراج نمایند ولی از دو نسخه دیگر اطلاعی در دست نیست. به روایتی يك نسخه آن به  
 دست یکی از براهمه که با تنی چند از پیروان به بلخ آمده و مؤمن شده سپرده بودند که در  
 مراجعت با خود بردند و اثری از آن بدست نیامد . خط و زبان اوستا تا دوران هخامنشیان  
 در ایران متداول بود و بعداً " متحول گردید و فرس قدیم جایگزین آن شد و زبان اوستایی به

۱- آرش = معنی ۲- باز نمود = مضمون و مفهوم

۳- نَسک به فتح نون و واژه اوستایی آن NASKA به معنی کتاب است

عنوان زبان دینی تنها بین موهان آنهم تا ایامی معدود باقی ماند . تسلط اسکندر و جانشینانش  
 بر ایران هشتاد سال بطول انجامید و ملت ایران الزاماً به سنن و آداب یونانی عامل بودند تا  
 اینکه سلسله اشکانی تأسیس گردید و به مدت ۴۷۶ سال آن طایفه کمتر گرایش به جمع آوری اوستا  
 نمودند زیرا اغلب گرفتار با رومیان بودند و مجالی نداشتند . اوستا منحصر به محفوظات خانوادگی  
 برخی از پیشوایان مذهبی بود ولی در آخرین فصل از کتاب دینکرد شرحی مندرج است می نویسد  
 " پس از استیلاء اسکندر و پراکنده شدن نامه مینوی نخستین پادشاهی که به جمع آوری اوستا  
 همت گماشت و لغزش (بلاش) اشکانی است پس از او اردشیر بابکان به دستگیری تنسیر مجدد  
 کتاب دینی ایرانیان را مدون گردانید . شاپور پسر اردشیر فرمان داد تا آنچه از اجزاء اوستا  
 راجع به طب و نجوم و جغرافیا و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند . شاهپور دوم  
 پسر هرمز بنوه خود از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی آذربایک مهرانسپندان را بر آن گماشت  
 که به کتاب مقدس مرور کند و حجتی بر صحت تدوین آن بدست بدهد . " انتهى

استنباط چنین است که پس از حمله اسکندر متجاوز از پنج قرن تا دوران سلطنت اردشیر  
 بابکان مؤسس سلسله ساسانیان کتابی در دست امت نبود . شاه ایران به ریاست تنسیر نخست  
 وزیر وقت هیئتی تشکیل داد تا محفوظات را جمع آوری و ثبت نماید و تنسیر خود به یونان رفت تا  
 از نسخه ارسالی اسکندر نشانی بیاورد و آنچه او آورد به ضمیمه محفوظات مردم کتابی فراهم گشت اما  
 آن کتاب اصلاحاتی را لازم می نمود که در زمان شاهپور دوم بوسیله موهان آذربایک مهرانسپندان  
 اسپندان (ماراسپندان) انجام و اوستائی قریب یک چهارم اوستای اولیه تنظیم گردید و در عصر  
 ساسانیان سیصد و چهل و هشت فصل آن جمع آوری و به زبان پهلوی ترجمه گردید و آنرا زندی-  
 اوستا یا یازند یعنی تفسیر نامیدند و همان را نیز مجدداً به بیست و یک نَسک منقسم نموده که  
 متأسفانه از آنهم در حمله اعراب سه چهارمش سوزانیده شد و از باقیمانده اوستا آنچه فعلاً  
 در دسترس هست هشتاد و سه هزار کلمه می باشد که به پنج بخش تقسیم گردیده :

- ۱- یسنا ۲- ویسپرد ۳- وندیداد ۴- یشتها ۵- خرد اوستا

۱- یسنا : مؤلف فروغ مزد یسنی می نویسد " یسنا یا یشت که گاتها قدیمی ترین جزو آن است و  
 گاتها عبارت از سرودها و تعلیماتی است که از زبان خود آن و خشور بزرگ روان شده است . تعداد  
 گاتها امروزه پنج است و فزون ذوالقدر و منزلت و عزیز و شریف و عظیم اند و شهادت به قدر و منزلت  
 و شرف و عظمت تعلیمات قدیم می دهند و این اول قسم یشت است " انتهى

گاتها یعنی سرودهای حضرت زردشت که جزئی از کتاب یسنای اوستا است و در متن آن قرار  
 دارد نیز شامل پنج سرود به اسامی ذیل است :

- ۱- آهنودگات ۲- اشودگات ۳- سپنتمدگات ۴- و هوخشرگات ۵- وهشتویشتگات

گات اولی مشتمل بر هفت فصل از یسنای ۲۸ تا یسنای ۳۴ و گات دومی مشتمل بر چهار فصل از یسنا ۴۳ تا یسنا ۶۶ و گات سومی مشتمل بر چهار فصل از یسنا ۴۷ تا یسنا ۵۰ و گات چهارم مشتمل بر یک فصل یسنا ۵۱ و بالاخره وهشتویشت گات پنجمی مشتمل بر یک فصل یسنا ۵۳ می باشد. گاتها در ایران نخست بوسیله پورد اود استاد دانشگاه به فارسی ترجمه گردید سپس مود فیروز آذرگسب آنرا ترجمه نمود. مرتبه ای این عبد از ایشان سؤال نمود گاتها را که پورد اود ترجمه نموده بودند چه لزومی به ترجمه ثانوی بود اظهار نمود پورد اود در بسیاری از موارد در ترجمه خویش اشتباه کرده و اخیراً<sup>(۱)</sup> "سومین بار تحت عنوان "سیری در آموزشهای گاتها" توسط جناب مود رستم شهزادی به فارسی ترجمه کرده است. چنانکه دانستیم زردشتیان تنها گاتها را بسد ون کم و زیاد سروده خود حضرت زردشت می دانند اما دانشمندان و محققین غیر زردشتی نظریه آنان را تأیید نمی نمایند از جمله مرحوم دکتر محمد معین در مقدمه لغت نامه دهخدا صفحه ۳۲ می نویسد، "قله ره: ... از زمان بسیار قدیم ایرانیان گاتها را از سخنان فرخنده خود و خورش زرتشت اسپنتمان می دانستند لذا احترامی خاص برای آنان قائل بودند ولی تحقیقات دانشمندان مانند میسه ثابت کرده است که همه سرود های گاتها از زرتشت نیست و از آن میان برخی پرداخته نخستین پهلوان او می باشد."

مرحوم دهخدا در لغت نامه خویش بخش های اوستا را به شرح زیر توضیح فرموده، "قله ره:

"اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتاب است :

۱- یسنا مهمترین قسمت اوستا است و گاتها که کهن ترین و مقدس ترین قسمت اوستا است در میان یسنا جای داده شده .

۲- ویسپرد : خود مستقلاً کتابی نیست می توان گفت مجموعه ای از ملحقات یسنا که به هنگام مراسم دینی بدون یسنا سروده نمی شود و بویژه آنرا در اعیاد دینی شش گانه سال می خوانند .

۳- وندیداد : نام اوستائی وندیداد وی دروداته *VIDAE VADATA* می باشد . در

پهلوی ( جت دیوات ) گردید و مرکب است از سه کلمه وی بمعنی ضد دشو یعنی دیو، داته که امروز داد گوئیم بمعنی قانون است مجموعاً "قانون علیه دیو" وندیداد در مراسم دینی خوانده نمی شود و مندرجات آن مختلف است هر فصل آنرا فرگرد گویند در همه نسخ خطی به وقت هر فرگرد دارای شماره مخصوص به خود می باشد و مجموعاً شامل بیست و دو فرگرد است. "آندراس

دانشمند آلمانی معتقد است که فرگرد اول وندیداد در عهد مهرباد اول اشکانی (۱۷۴-۱۳۶

ق م) تدوین شده و کریستنسن می نویسد که زبان و سبک نگارش وندیداد مؤید آن است "

۴- یشتها : کلمه اوستائی آن یشتی از ریشه وین کلمه یسنا می باشد بمعنی نیایش و قدیه ولسی

۱- در مرداد ماه سال ۳۶۳ شمسی آقای عبادالدین دولتشاهی کتابی تحت عنوان "جغرافیای غرب ایران یا کوههای ناشناخته اوستا" تألیف و منتشر فرموده، ترجمه های پورد اود را با ترجمه های از خود شلن بر قسمتهایی از اوستا که در آن مندرج داشته کاملاً متفاوت دانسته است.

یستنا برای ستایش بطور عموم آمده . یشتها گرچه امروز ترکیب شعری ندارد ولی هنوز کلامش موزون و با طرزی شاعرانه و عبارات بلند و تخیلات عالی سروده شده . اکنون بیست و یک یشت موجود است که بعضی از آنها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است .

۵- خرده اوستا همان است که آریا مهر اسپندان مهد میدان زمان شاپور دوم این کتاب را تدوین کرد و مشتمل بر نماز ، ادعیه اوقات روز ، ایام تبرک ماه ، اعیاد مذهبی و . . الخ می باشد . ( انتهی )

۸- مطالبی چند درباره احکام مخصوص در کتاب مقدس حضرت زردشت

مؤلف آئینه آئین مزدیسنی چنین مرقوم نموده اند :

وندیداد برای چه باشد ؟ وندیداد سراسر فرازمانها و بریستتها را به مردم می آموزد که چه باید نمود و از چه کار باید بوری گزید و چگونه چاره بدکاران نمود و دارای بیست و دو پرگرد می باشد . انتهی

این سفر کریم که حصه سوم کتاب مقدس اوستا است در سنه ۱۳۲۷ هجری شمسی توسط سید محمدعلی حسینی ( داعی الاسلام ) بهرطور سابق نظام کالج و مؤلف فرهنگ نظام و حیدرآباد - دکن - حمایت نگر - تخت جمشید در هندوستان ترجمه گردیده مترجم در خصوص کیفیت ترجمه خویش در مقدمه صفحه پنج می نویسد ، قوله ره : " ترجمه هیچ لفظی از اوستا حذف نشده و هیچ گونه انحراف یا خیانتی در ادای مطالب اصل در ترجمه نکردم . ترجمه ام علمی صرف است . فارسی دانان زردشتی مطمئن باشند که در کتاب دینی آنها تحریفی نشده است . ترجمه مطابق با اصل است " انتهی

تقریظ دانشمند محترم آقای دکتر ویگاجی دینشاه رئیس سابق انجمن زردشتیان هندوستان بر ترجمه ایشان مندرج در پایان کتاب تائیدی بر ادعای مترجم است ، از جمله می نویسد : " ترجمه فارسی وندیداد دانشمند ، فاضل و پروفیسور آقای سید محمد علی را از اول تا آخر دیدم و مطابق با اصل یافتم . . . " انتهی

از طرفی ترجمه فارسی کتاب مزبور و تطبیق آن با سایر بخشهای اوستا برابری سبک کاملاً محسوس است . برای نمونه در باب ششم فرگرد چهل و چهار زمانی که حضرت زردشت از اهورامزدا به این عبارت سؤال نموده پاسخ می طلبد " ای مقدس دادار گیتی جسمانی و ای اهورامزدا بسدن مرده انسان را کجا بریم و کجا بگذاریم ؟ پس اهورامزدا گفت ای سپنتمان زردشت هر بلندترین جا آنجا که یقیناً سگهای مردار خوار و پرند ه های مردار خوار بیایند . " انتهی و حضرت زردشت در وهرام یشت آنجا که از اهورامزدا با این بیان زیبا مسئلت فرموده

" فره سد زره تشررو اهورم مزدام اهوره مزده مینوسنی نشته داتره گیتام استه و پیتام اشا عم گواسته مینیه و نام یزه تنام زیوتمو " به این معنی پرسید زره تشرت از اورمزد بزرگوار که ای دادار اورمزد در مینورستگاری جاوید و خرمی در گیتی کدام است ما را بیاموز که رستگار باشیم کیست از مینوان یزشن گار که به یاری ما برسد ؟ بعد می فرمایند " اعد مره و اهورمزد اوره ترغنتو اهوره داتو یعنی پاسخ داد دادار اورمزد که شاه و رهرام ایزد را نور دادم تا بیماری خلق برسد . " انتہی

این مطلب نیز لازم به تذکر است بدانگونه که خطاب خداوند به حضرت موسی مندرج در تورات از قبل چنین بوده است که " شریعت تو تا ابد الابد باقی خواهد بود " در گاتها یسنا ۴۶ بند ۱۵ نیز از قانون ازلی حضرت زردشت نام برده شده جزئی از احکام منصوص گاتها نیز هست. برای نمونه در یسنا ۴۸ بند ۱۰ در نکوهش نوشابه های مستی آور و یا در یسنا ۳۲ بند ۹ در منع از تحریف آیات و بند ۱۰ در تحریم ارتشاء و بند ۱۲ منع از قهرانی را توصیه فرموده است . کتابی است بنام دبستان المذاهب ، مرحوم د. خدا در مقدمه لغت نامه خویش مرقوم فرموده :

" برخی مولف او را شیخ محسن فانی می دانند و برخی هم نگارش آنرا به مود شاه یا ملا مود نسبت می دهند ملا فیروز در دیباچه دستاویز نوشته مولف کتاب دبستان المذاهب که به ظن غالب این حقیر میرزا والفقار علی نام دارد . . . " انتہی چاپ اول آن حدود سال ۱۲۹۰ هجری در کلکته بوده و جناب عبدالحمید اشراق خاوری اعلی اللہ مقامہ در گوهر سوم کتاب درج لثالی هدایت صفحه ۱۶۱ می نویسد : " دانشمندان زرتشتی صد حکم از اوستا وزند استخراج کرده اند که پیروان آن آئین باید آنها را مراعات کنند . صاحب دبستان المذاهب جمیع آن صد حکم را آورده "

در این مقام برای نمونه حکم هفتم را از گوهر سوم درج لثالی هدایت نقل می نمایم :

" چون کسی مال شخصی دزد اگر یک درم است دزد از او گرفته دو نرمه گوش او بزند و ده چوب زنند و یک ساعت در زندان نگه داشته بگذارند و اگر بار دیگر این کار کند اگر یک درم برده دزد گرفته گوشش بزند و بیست چوب زده دو ساعت در زندان دارند و اگر سه درم یا دو دانگ دزد دست راست او قطع کنند و اگر پانصد درم دزد از گوشش بکشند . " انتہی

گروهی از جماعت زردشتی فقط به اصول دین اکتفا و گفتار و کردار نیک ناظر و فروع احکام نازل از آسمان مشیت حق جل جلاله را به اراده مهردان در هر دور و زمان به اقتضای احوال قابل تغییر می دانند . برخی قوانین منتسبه به حضرت زردشت را منکرند و می گویند هر زردشتی موظف است به حکم وجدان خود ممیز خوبی از بدی باشد و حال آنکه در گاتها یسنا ۴۹ بند ۶ مسطور گردیده " باید احکام دین را به درستی به دیگران نیز آموخت " در بعضی موارد قوانین مدنی را جایگزین قوانین شرعی نموده و بالاخره جمعی در اجرای احکام خود را تابع اکثریت دانسته



و به تغییر حکم کتاب تن در داده اند. بالمال صفت ازلی از قوانین مندرجه در وندیداد حصه سوم کتاب اوستا سلب گردیده است.

مسلم است هر جمعی معتقد و وابسته به محبوب خویش که تفویض اختیار نموده طلقه محبتش را به گردن انداخته تا بر اثر مویسی او گام بردارند خود را تابع و او را متبع دانند. تعالیمش را اجراء نمایند، احکامش را متابعت کنند و از این تبعیت خود را در امنیت کامل احساس کنند روزی که آن عهد را شکستند و رشته انقیاد را گسستند و خویش را ملتزم به اجراء احکام ندانستند و به راهی ها، خود ملزم به اخذ تصمیم گشتند تا با تردید راه خود را انتخاب کنند و خویشتن را مسئول همان انتخاب دانستند ترس از مسئولیت حاصله اساس ایمان را که ایمنی و آسودگی مشتق از آن است متزلزل داشتند.

#### ۹- ادبیات مزدیسنا در کتب مشهور و منتسب به پارسیان

پس از ذکر مختصر تاریخچه کتاب مقدس اوستا لازم به تذکر است کتب مهمه ای از آثار برخی موبدان در مرور ایام برجای مانده. آن پیشوایان روحانی نه تنها در حفظ و حراست کتاب آسمانی جهد بلیغ مبذول داشته بل اساس نوشتجات خود را نیز مبتنی بر معارف دینی داشتند لذا آنچه در کتب و رسائل خویش برجای گذاشتند در حکم روایات و احادیث بوده و مجموعه آنها ادبیات مزدیسنا را تشکیل می دهد. یکی از آن موبدان آذرکیوان پور آذرگن سب از سلاسله ساسان پنجم بوده که کتاب دساتیر آسمانی منسوب به او است.

همچنانکه در تعیین صحت یا سقم احادیث مرویه در عالم اسلام شرط است که متواتر باشند و یا علم الرجال بر راویان اخبار صحه گذاشته و مضمون آن لا اقل با یکی از آیات قرآنیه مطابقت داشته باشد، معذک اگر حدیثی مجعول در کتابی یافت شد مجموعه روایات مندرجه در کتب را از درجه اعتبار ساقط نمی دانند و به اصطلاح منطقیون بر جزئی حکم کلی صادر نمی کنند، در ادبیات مزدیسنا نیز از این نمونه ها وجود دارد بخصوص که کتب منتشره بر روی کاغذ بسبک متداول امروزی نبوده و تحولات تاریخی نیز آنها را از گزند حوادث محفوظ و مصون نداشته است. ضمناً بدان گونه که ناسخ و منسوخ در جمیع کتب سماویه وجود داشته آنها نیز از این قاعده مستثنی نبوده اند. برای نمونه دساتیر آسمانی را می توان نام برد. این کتاب که در اکثر کتابخانه ها موجود است چون به تناسخ ارواح اشارتی دارد و با برخی از افسانه ها که در آثار حضرت زردشت نبوده در آن مندرج گردیده و با لغاتی غیر مصطلح در آن یافت می شود، نمی توان اصل کتب را بالمره مجعول دانست و آنرا از گردونه ادبیات مزدیسنا خارج ساخت.

جناب ابوالفضائل گلبایگانی اعلی الله مقامه در کتاب شرح آیات مورخه چنین مرقوم فرموده اند،

قوله ره : " در کتاب دساتیر که به اعتقاد برخی از فارسیان جزئی از نامه های بهمنمیران باستان از مه آباد تا ساسان پنجم است و به اعتقاد نگارنده مأخوذ از اوستا و فراهم کرده آذرکیوان است . . . انتهای آذرکیوان سیاله اش شرح زیر در تواریخ مشهور گشته آذرکیوان بن آذر - گئسب بن آذر زردشت بن آذر برزین بن آذر خورین آذر آئین بن آذر بهرام بن آذر نوش بن آذر مهتر بن کهتر آذر ساسان پنجم که آخرین آنها در دوران خسرو پرویز بوده است ، در کتاب دساتیر شانزده بهمنمیرا نام برده که آنان پیام آسمانی را دریافت می داشته اند . ۱- مه آباد ۲- جی افرام ۳- شای کلیو ۴- پاسان ۵- گلشاه ۶- سیامک ۷- هوشنگ ۸- تهمورس (۱) ۹- جمشید ۱۰- فریدون ۱۱- منوچهر ۱۲- کیخسرو ۱۳- زردشت ۱۴- اسکندر ۱۵- ساسان نخست ۱۶- ساسان پنجم .

( بعضی مورخین صحیفه چهارم اسکندر را همان اسکندر روس دانسته که چند پند نامه از او مندرج گردیده ولی مورد تأیید نیست )

کتاب دساتیر تا عهد شاه جهان تیره اکبر شاه ( سلطنت اکبر شاه ۱۰۱۴-۹۶۳ هـ ق ) بسیار مورد توجه پارسیان هندوستان بوده بخصوص مانکنجی صاحب در نوشته های خود به آن استناد فرموده . مؤلف کتاب شارستان چهارچمن بهرام بن فرهاد بن اسفند یار پارسی معروف به فرزانه بهرام کتاب خود را در سال ۱۰۳۴ هجری قمری بچاپ رسانیده و نام دساتیر را در آن مندرج داشته و مطالبی چند از آن مأخوذ داشته ، دساتیر در مرتبه توسط معاریف جماعت زردشتی به طبع رسیده است . مرتبه ای فرمانروای بعضی بنام دنکن DUNCAN ترجمه انگلیسی دساتیر را آغاز نموده که اجل او را منهلک نداده و ترجمه ناقص او هم بدست نیامده . دانشمند محترم جناب محمد علی فیضی در کتاب آئین مزدیسنی در باره دساتیر چنین مرقوم فرموده اند ، قوله : " این کتاب تا عهد شاه جهان تیره اکبر شاه در هندوستان مشهور در نزد بزرگان بوده ولی بعد از آن یکی ناپدید و فراموش گردیده تا زمانی که ملا کاووس از علمای زردشتی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی مطابق با سال ۱۷۲۸ میلادی باتفاق فرزندش ملا فیروز برای رفع اختلاف پارسیان هند و ایران در باره یکماه کبسه در تقویم باستانی به ایران مسافرت نمود و در شهر اصفهان آن کتاب را بدست آورد و ملا فیروز و فرزندش چهل و چهار سال بعد از آن تاریخ یعنی در سال ۱۱۵۸ یزدگردی مطابق با ۱۸۲۲ میلادی کتاب مزبور را در دو جلد متن اصلی و ترجمه و تفسیرش با ضمیمه کردن جزوه ای از لغات مشککه و معانی آنها طبع نموده منتشر ساخت و در آخر آن ملا فیروز ابیاتی نیز بمناسبت خاتمه کتاب سروده و در باره تاریخ طبع و انتشار ۱- تهمورث و گیومرث را در بعضی نسخ تهمورس و گیومرث نوشته اند .

این کتاب چنین می گوید :

روز هفتم ماه اسفندار بود	کز تکاپو خامه آسایش نمود
بُد صد و پنجاه و هشت و یک هزار	سال کین گنج نهان شد آشکار
هست ایجاز سخن حسن کلام	باد بر خواننده از ناظم سلام

و چون این کتاب بعداً کماب گردید هفتاد سال بعد چند نفر از زردشتیان آنرا تجدید طبع نموده انتشار دادند ولی در این ایام بعضی از حضرات پارسیمان این کتاب را مجعول دانسته و اعتمادی به مندرجات آن ندارند و معلوم نیست چرا و به چه دلیل نسبت جعل به این کتاب می دهند در حالیکه مصنف کتاب شارستان چهارچمن فرزانه بهرام بن فرهاد که از بزرگان زردشتیان در عهد اکبر شاه و جهانگیر شاه بوده در کتاب خود از دستاورد نام برده و آنرا از صحف مقدسه دانسته است و همچنین مؤلف کتاب دبستان المذاهب که میرزا والفقار علی نام بوده و نیز مؤلف کتاب برهان قاطع بنام عبدالله قطب شاه که در عهد شاه جهان بوده از کتاب مزبور نام برده و نویسنده کتاب فرازستان آقای محمد اسمعیل خان زند که بنا به خواهش مرحوم مانکچی صاحب آنرا در تاریخ سلاطین باستانی ایران تألیف نموده از دستاورد کلماتی مذکور داشته و استدلال نموده است و در کتاب ناسخ التواریخ تألیف مرحوم سپهر و در کتاب فرهنگ انجمن آرا ناصری تألیف رضا قلی خان هدایت از دستاورد کلمات و لغاتی بامعنی آنها مذکور است . . . . . انتهای

ملا فیروز در زبان فارسی بس متبحر بوده و به فارسی شعر می سروده منظومه اش نزد پارسیمان بنام جبار نام *GEORGE* که در هندوستان در سه جلد به طبع رسیده معروف است مشارالیه به زبان انگلیسی نیز تسلط داشته و خود او موفق گردید به مساعدت و پلیم ارسکین *WILLIAM ERSKINE* دستاورد را به زبان انگلیسی ترجمه و در دو جلد منتشر نماید جناب فاضل مازندرانی *علی الله مقامه* نیز در صفحه ۲۲۲ کتاب رهبران و رهروان بمراتب فوق اشاره فرموده اند . فاضل جلیل جناب حسن رحمانی نوش آبادی در استدلالیه خویش تحت عنوان " یک مقاله خواندنی " در پاسخ اعتراض یکی از پارسیمان کتاب دستاورد را چون برخی از بهائیان پارسی نژاد به بعضی از عبارات آن استناد نموده آنرا ساخته و پرداخته معاصرین دانسته از صفحه ۲۸ الی ۳۹ بطلان چنان ادعائی را با دلیل و برهان ثابت فرموده و بالاخره چنین مرقوم داشته اند ، قوله ره : " کتابی که تقریباً از یکصد و پنجاه سال پیش تا هفتاد سال قبل در بار بدست دانشمندان و معارف خواهان جماعت زردشتیان طبع شده و در هر بار مورد تصدیق و تقریظ و تعریف و توصیف مشاهیر علما واقع گشته و آنرا صحیفه آسمانی و کلام ربانی و مجموعه حقایق عرفانی یزدانی و دقایق ایمان سبحانی خوانده و نوشته و هادی سالکان طریقت و گمگشتگان باریه ضلالت و جهالت دانسته و به طبع و نشرش با کمال شوق و افتخار اقدام

فرموده اند و نوشتند این کتابی است که در عصر خسرو پرویز حضرت ساسان پنجم به ترجمه اش اقدام فرموده و کتابی است که تا عهد شاه جهان نبیره اکبر شاه در نزد عرفا کاشمش فی الصّحی ظاهر و هویدا بود کتابی است که مورد توجه خاصّ مصنف کتاب شارستان چهار چمن بهرام بن فرهاد که از اعظم حکماء زردشتیان بوده و هم مأخذ اطلاعاتش مندرجه در کتاب دبستان المذاهب واقع با اینهمه وصف و تعریف که از لسان و قلم دانشمندان زردشتی در متجاوز از صد و پنجاه سال پیش جاری گشته آیا می توان چنین کتابی را تدفیق معاصرین دانست؟ ...  
مرحوم دهخدا در لغت نامه خویش به تاریخ چاپ دوم تصریح فرموده و مرقوم داشته که ملا فیروز در دیباچه دستاویز نوشته (دستاویز آسمانی) چاپ دوم بمبئی ۱۳۰۵ قمری ۱۸۸۳ میلادی. انتهی  
رشید سورن نامی که اکثر بجهت شرکت در جشن ها به نمایندگی پارسیمان هند به ایران می آمد او نیز به مخدوش بودن کتاب اکتفا ننموده کوس مجعول بودن آنرا در جزوه کوچکی تحت عنوان (دستاویز کتاب آسمانی نیست) نواخته. مترادف آن پورداود کتابی حجیم تر از خود دستاویز نگاشت و بالمعنی آنرا مجعول و مردود انگاشت ولی در موردی ملا فیروز را به صفت مؤمن منصف ستوده و نوشته است "بعضی گمان می کنند که دستاویز ساخته و پرداخته خود ملا فیروز است نه تنها چنین تقلبی از شخص مؤمن منصفی بعیند می نماید بلکه متجاوز از صدسال قبل از او کسان دیگر دستاویز را دیده و مطالعه کرده و در کتب و رسائل خویش آنرا نام برده اند. ۳۰۰ انتهی  
اما نوشته پورداود بتدریج از هان حتی نویسندگان دائرة المعارف و لغت نامه ها را مشوب نموده نظر او را تأیید و منعکس نمودند و کتابی را که به گفته ملا فیروز پور ملا کاس هر نقطه اش تالیفی در شفاقت خدای عزوجل و هر نکته اش تصنیفی در اسرار موجد ابد و ازل است مردود دانستند. خلاصه القول غرض از این تطویلات آنکه اگر بهائی پارتی نژاد در کتاب استدلالیه خود به عبارتی از عبارات دستاویز استناد نموده بر مراتب مذکوره کاملاً واقف بوده و هم آگاهی داشته که نویسندگان و مترجم و چاپ و نشر کنندگان همه از پارسیمان اصیل و نجیب بوده اند چنانچه مشهور گردیدند بار و اخبار به اصالت و نجابت آنان گواهی داده اند. کتاب باقی مانده از سالها قبل از اسلام است. بسیاری مطالب مأخوذ از اوستا است و با آن مطابقت دارد. عبارتی به سبک تورات در آن مشهور نیست که آنرا منتسب به پیغمبری از نژاد سامی قبل از حضرت زردشت همچون موسی بدانیم و انشاء الله چنانچه موقعیت اقتضا کرد در جای خود مجدد به آن اشاره خواهیم نمود و بعضی از عباراتش را مسطور خواهیم داشت و در باره اش مطالبی خواهیم نگاشت.

آثار مشهور دیگری که تالیف آن قبل از اسلام باشد در دست نیست فقط نام و نشان برخی از

آنها در متون کتب باقی مانده است از آن جمله کتاب اندرزنامه منسوب به آذرباد مهر اسپندان (مار اسپند) <sup>(۱)</sup> و کتب دیگری بنام آئین نامه و سیر ملوک و اسفند یار نامه که ابو حمزه اصفهانی و ابن ندیم و مسعودی و دیگران از آنها یاد کرده اند.

از جمله کتب منتشره بعد از اسلام جاماسب نامه که منسوب به جاماسب حکیم برادر شاه گشتاسب است و در آن وقایع آینده زردشتیان پیش بینی شده با وجودی که غالب اینگونه کتابها در دوره عباسیان به فارسی متداول نوشته شده برخی از ما هیم متبادر به ذهن نیست. آنچه به صراحت استنباط می گردد آنست که پس از هبوط و نزول زردشتیان در اثر قیام و اقدام بزرگی عزت قدیمه را باز خواهند یافت. کتاب مزبور که باب است و چون جاماسب حکیم را حضرت زردشت به اخبار از امور آتی ممتخر فرموده بعضی ها بر این باورند که واقعه مهمه ای نیست جز آنکه در آن کتاب مسطور باشد. گویند آرامگاهش در خفر فارس بالای تپه ای است. فرصت شیرازی در آثار العجم او را یاد کرده و نقشه قبر جاماسب را هم ترسیم نموده است.

ارد اویراف نامه : ارد اویراف منتخب بین هزاران موبد در دوره اردشیر بابکان بوده . اصل کتاب او به زبان پهلوی شامل ۱۰۱ فرگرد می باشد . گویا که مناظری است که پس از یک هفته خوابیدن و به خواب رفتن و گردش در بهشت و دوزخ مردم را از احوال اموات در جهان دیگر آگاه کرده و مکافات و مجازات اخروی را بجهت ارواح نیکوکار و بزه کار مجسم کرده است . برخی نوشته های او را با مندرجات کتاب کمدی الهی دانته شاعر معروف ایتالیائی برابر دانسته اند . بهرمان های مختلفه دیگر نیز ترجمه گردیده . سالها قبل نسخه ای به زبان فارسی که در هندوستان به چاپ رسیده بود صفحاتی مصور داشت که در آن میوه ها و اغذیه لذیذ بهشتیان و وسائل تعزیر و شکنجه دوزخیان را مجسم می نمود .

دینکرد - یا دینکرت یعنی کرده های دین که حاوی شرح احکام ، آداب و رسوم و قصص پیشینیان است . در قرن سوم هجری نوشته شده . پورداود در مقدمه گاتها صفحه ۲۲ می نویسد : " دینکرد یکی از کتب مهم و بزرگ پهلوی است در قرن نهم میلادی تدوین شده از مندرجات اوستا صحبت می دارد که بیست و یک نسطک بوده . " انتهى

در دیباچه جلد اول ادبیات مزدیسنا نیز چنین مسطور گشته " این کتاب بهرمان پهلوی در نه جلد تألیف شده و اولین نویسندگان آن یکی از پیشوایان بزرگ زردشتی آذرفرین بخت پور

---

(۱- آذرباد مهر اسپندان (مار اسپند) از سلاله حضرت زردشت در زمان اردشیر بابکان تا عهد شاپور دوم زیسته (۲۳۶-۳۰۹ میلادی) و موبد میدان بوده . خدمات او در جمع آوری - اوستا مشهور و در تواریخ مشهور است تا آنجا که او را زردشت دوم نامیده اند .

نریوسنگ فرخزاد است که در زمان خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸) میزیسته و دانشمند دیگری بنام ارتویت پسر هومت تألیف آنرا تمام کرده است. " انتهی در کتاب اخلاق ایران باستان نیز این نظریه تأیید گشته است.

شارستان چهارچمن - مؤلف کتاب بهرام بن فرهاد بن اسفند یاز پارسی است. او در زمزمه شاگردان منتخب آذرکیوان بوده که از ایران به هندوستان هجرت نموده و در آنجا بساط تدریس گسترده نهد اول سه چمن را حدود سال ۱۰۳۴ هجری در بمبئی به چاپ رسانید و مرتبه دوم نیز سنه ۱۳۲۲ هجری مطابق ۱۲۷۹ یزدگردی کتاب چهارچمن را مطبوع و منتشر نمود. نویسنده در چمن نخست از گیومرت، سیامک، هوشنگ، طهمورت، جمشید، آبتین، فریدون، ایسر و منوچهر و در چمن دوم از کیقباد و سیاوخش و کیخسرو و بهراسب و گشتاسب و بالاخره از زردشت سخن به میان آورده و چنانکه از قبل نیز اشاره گردید کهن ترین کتابی است که از داستان نام برده و نویسنده قصد آن داشته که بین آئین مزدیسنی و اسلام ارتباط برقرار نماید.

گلدسته چمن آئین زردشت - نام کتابی است که نویسنده آن مرحوم ماستر خدابخش<sup>(۱)</sup> پارسی در دوره قاجاریه بوده. احکام شریعت زردشتی با قلم به چهار شیوا و رسا در آن تشریح گردیده است.

۱- مرحوم ماستر خدابخش رئیس پارسی از اعظام رجال زردشتی در دوره قاجاریه بوده از کودکی عازم هندوستان می شود و پس از انجام تحصیلات با زاد و توشه ای از معارف دینی در حالیکه به چند زبان از جمله: اردو - انگلیسی - گجراتی - پهلوی و فارسی تسلط کامل داشته به موطن اصلی خود یزد مراجعت می کند. چون ملاحظه نمود علوم دینی منحصر به مهندسان است و کنکاش مهندسان تصویری امور عوام را که فقط شعارشان زردشتی بودن است برعهده دارند لذا مرحوم ماستر در جهت اشاعه علوم و معارف دینی بین همگان - مبارزه با بیسوادی و ترفیع سطح معارف جامعه جهادی بلیغ مهذول داشت و بجهت نیل به این هدف گروهی از فضلا و دانشمندان را با خود همداستان کرد و به سبک متداول در هندوستان انجمنی ترتیب داد و آنرا به اقتضای زمان انجمن ناصری نامیدند و خود ریاست آنرا برعهده گرفت. از جمله اعضای آن انجمن نفوس مطلقه همچون استاد جوانمرد شیرمرد (مخاطب لوح هفت پرش) در شمار کلانتران ارباب اردشیر مهربان که آنها با مؤمن بودند و یا محبب امرالله و اقدام آنها نیز مورد تأیید حضرت عبدالبهاء. در پاسخ سؤالاتشان می فرمایند، قوله الاحلی: " بحال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که به جان بکوشند تا از باران بخشش بهره به باران دهند و کودکان خرد را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورد رشک دانشمندان نمایند. آئین آسمانی به ما موزند و بخشش یزدانی آشکار کنند. " انتهی

اشاره به همان انجمن است که تا به امروز هم همچنان عهده دار امور زردشتیان است. عکس ←

صاحب کتاب دبستان المذاهب صد حکم از احکام حضرت زردشت را که دانشمندان زردشتی از اوستا و زند استخراج نموده بودند جمع آن احکام را نقل نموده اند . در تاریخ آئینسن مزدیسنی تألیف دانشمند محترم جناب محمدعلی فیضی درباره کتاب دبستان المذاهب چهل و سه مسطور گشته : " این کتاب از خزانه سلطنتی اکبر شاه که در سال ۹۶۳ هجری در هندوستان سلطنت و نفوذ داشته و همچنین دوره شاه جهان و جهانگیر شاه که زردشتیان در دولت و دربار سلطنتی مزبور نفوذی داشته اند و هر نوع کتب مفیده را انتشار داده اند بدست آمده و در حدود سال ۱۲۹۰ هجری در کلکته به طبع رسیده است . " انتهای

کتاب دیگری بنام صد کربند هیش مینوخرود هست که معروفیت چندانی ندارد و برخی آنها را مخدوش می دانند . در دوره قاجاریه نیز به دستور مانگی صاحب که نخست خود را مظلوم درویش فانی معرفی می نمود و از هندوستان بجهت سرپرستی زردشتیان ایران آمده بود تألیفات از خود نظیر سه رساله خویشتاب و رساله زردشت و نیز رساله زاینده <sup>از زرتشت</sup> باستانی معروف به آئینه هوشنگ در سنه ۱۲۹۶ هجری قمری منتشر نمود . بعلاوه به دستور او کتابی بنام فرازستان توسط محمد اسمعیل زند توپسرکانی تألیف و منتشر گردید .

بقیه از باورقی صفحه قبل

۷۸۷  
اعضای اولیه انجمن در یکی از مجلدات محاضرات تألیف جناب اشراق خاوری به چاپ رسیده (مطابق) اما موهبان را اقدام ماستر نه تنها پسند نیامد پس گران هم آمد . لا جرم شبی وی را محل کنکاش احضار و با لحنی شدید او را تحذیر و دگانش را به اصطلاح خود تعطیل خواستند چون موثر واقع نشد او را از آنجا راندند . چند روز بعد هنگامیکه ماستر به قصد تدریس فرزندان زردشتی به مدرسه گیمسروی می رفت هدف تیر دین صفتی بنام فریدون از زردشتیان کرمان قرار گرفت چند گلوله بمغز او شلیک شد . آن ستون علم و ازگون و به خاک و خون در غلطید . مقتلش را زردشتیان با لوحه سنگی ضلع شمالی مدرسه گیمسروی مشخص و مایه را بر روی آن حک نموده اند . پسر بزرگوار او نیز که طاقت تحمل چنان مصیبتی را نداشت پس از مدتی درگذشت . شرح مفصل واقعه را جناب سیاوش سفیدوش در کتابی بنام بار دیرین مرقوم فرموده اند و این عهد از صفحه ۱۲۸ همان کتاب عنایتی را که حضرت عبدالسبأ درباره آن شهید مجید ابراز فرموده اند منسوخ می دارد ، قوله العزیر : " . . . از شهادت ماستر خدا بخش بسیار محزون و دلخون شدید ملی یقین بدانید که چون محبت به بهائیان داشت آن جان پاک در جهان روشن بی پایان غرق درمای عفو و غفران گردد و پرتو ایزدی او را روشن نماید . . . " انتهای

## ظهور فرقه های مذهبی

زروان، مانی و مزدك نفوسی بودند که در ازمنهٔ مختلفه از متن امت قیام نموده موقتاً انشاقی را موجد گردیدند. دربارهٔ عقاید آنان و سوانح زندگی هر یک کتابها نگاشته و مطبوع و منتشر داشته اند. از مورخین بهائی جناب فاضل مازندرانی و محمدعلی فیضی نیز در کتب تاریخیه خویش شرح مبسوطی نوشته اند که اهل تحقیق می توانند به آنجا مراجعه فرمایند و در اینجا به تلخیصی از آن اشاره می شود:

زروان نامش آرشاک و پیروانش همگی زردشتی و در اواخر سلطنت هخامنشیان بوده. مفهوم لغوی کلمه زروان پیر و فرست و اشاره به زمانی است که لا اول و هم لا آخر است بهمین مناسبت آنان را زروانی می نامیدند، که حقیقت اولیه را ازلی نیز می دانستند. بعقیده زروان حرکت یعنی زندگی. از موجود شدن کائنات اورمزد و از معدوم شدن آن اهریمن بوجود آمده. زروان هستی را به نور و عدم را به ظلمت تشبیه نموده است.

مانی پدرش از بزرگان نیشابور بوده که بعداً مقیم تیسفون گشت. او به سال ۲۱۵ میلادی متولد شد. موسیقی و نجوم و ادبیات و فلسفه یونانی را فراگرفت و چون به عقاید بودائی و مسیحی نیز آشنا گشت آنها را با هم در آمیخت و فلسفه جدیدی ارائه نمود. بیست ساله بود که در جشن تاجگذاری شاهپور اول دومین پادشاه ساسانی که با رعام داده بود در محضر سلطان حضور یافت و خود را مأمور از طرف خدا معرفی نمود. مانی کتاب خود را ارژنگ یا ارتنگ نامید. منبهات ده گانه ای بشرح زیر مقرر نمود: نهی از بت پرستی - دروغ - لغامت طبع - قتل - زنا - سرقت - عقیده باطل - جادوگری و شك و بهیگاری. مانی در بوند و امر مورد حمایت شاه واقع گشت و بازارش رونق گرفت. سفری به چین و هندوستان و ترکستان نمود و در سال ۲۷۰ میلادی به ایران بازگشت. از جمله گروهی از درباریان به او گرویدند نتیجتاً محسود مهدان قرار گرفت لذا به قتلوی آنان و به دستور بهرام اول در سال ۲۷۶ میلادی مصلوب و جسدش را بر دروازه شهر جندی شاپور آویختند و از آن پس طرفداران او مورد ایذاء و اذیت قرار گرفتند. در خلافت عباسیان هزاران نفر از آنان مقتول گردیدند. گروهی در ترکستان باقی مانده بودند که در حمله چنگیز مغول به ایران و آسیای صغیر طومار زندگی آنان درهم پیچیده و به حمایتشان خاتمه داده شد.

مزدك - قیام مزدك پسر بامدادان به سال ۴۸۲ میلادی در ایام سلطنت قباد بوده او نخست خود را مصلح قلمداد نمود از جمله خوردن گوشت را منع و محدودیت اراضی و هم زنان را مرتفع نمود و اختصاص زنی را به مردی جایز ندانست. در ابتدا قباد به مذهب او گروید اما مردم طغیان نموده او را معزول و برادرش جاماسب را به جای او منصوب نمودند. پس از سه سال بسال ۵۰۱ میلادی قباد را که از عقیده مزدك انصراف جسته، مجدداً بر تخت نشانیدند تا اینکه



در سال ۵۲۳ میلادی چون پیروان مزدک میخواستند یکی از پسران قباد را که بمذاهب مزدک  
گرویده بود بجای پدر بر تخت نشانند و چون قباد از نیت آنان مطلع گردید به حیلتی بسیاری  
از آنان را در مکانی جمع نمود و سپاهیان را وادار کرد تا همه را قتل عام نمودند و در سال  
۵۳۱ میلادی با درگذشت قباد و جلوس انوشیروان بقیه را نیز از بین بردند .

### ۱- باستانیان و شهنشاهیان

چنانچه دانستیم در طول تاریخ این دین اهورائی نیز همانند بسیاری از ادیان الهیسه  
از انشقاق و افتراق مصون نمانده و فرقه های مذهبی در بین آنان مانند زروانی و مانوی و مزدکی  
بوجود آمده اند ولی خوشبختانه بمرور زمان آن فرقه ها مضمحل و یا در همدگر ادغام گردیدند .  
اختلافی جزئی که اینک بین زردشتیان وجود دارد نگهداری تاریخ است . در کتاب آئینه آئین  
مزدیسنی تحت عنوان باستانی و شهنشاهی مسطور است ، قوله : " زرتشتیان چند بهره اند ؟  
زرتشتیان دو بهره اند باستانی و شهنشاهی و تنها جدائی که در میان این دو بهره است  
شهنشاهیان یکماه پنجه و ماه خود را در سال پس از باستانیان گیرند و اندک جدائی در روش  
خواندن اوستا ها است . دیگر دورنگی و همبستاری و نویسیه ای ندارند و باهم یگانه هستند ."  
جریان پیدایش اختلاف بدینگونه است . در دوره ساسانیان بجای نگهداری سال کبیسه  
پس از گذشت هر چهار سال مقرر بوده که یکروز اضافی کبیسه ها جمع شود تا یکماه تکمیل بشود .  
لذا پس از گذشت یکصد و بیست سال ( زیرا چون آن عدد را بر چهار بخش کنیم سی روز اضافی  
از کبیسه های یکصد و بیست سال بدست می آید ) سال آخری را سیزده ماه محسوب می داشتند  
تا فصول سال را هم ثابت نگه دارند . ایرانیانی که پس از حمله اعراب به هندوستان گریختند  
بهمین رویه که روش شهنشاهان قدیم ایران بوده رفتار می کنند و آنرا شهنشاهیان می نامند . در  
زمان حمله اعراب به ایران جشن نوروز اواسط فروردین ماه قرار می گرفت و امکان نگهداری تاریخ  
به نهج سابق بود تا اینکه به دستور جلال الدین ملکشاه سلجوقی و به سعی و کوشش وزیر دانشمند  
خود خواجه نظام الملک و بهایتکار برخی از منجمین و ریاضی دانان همچون عمر خیام و دیگران تاریخ  
جلالی وضع و نوروز هر سال را با اول آن سال مطابقت دادند . زرتشتیانی که تاریخ سابق را رها  
و لاحق را پذیرا گشتند آنان را باستانی نامیدند . (۱) و جهتسمیه اش اینکه در وطن باستانی خرید  
باقی ماندند . پارسیان هند نیز هم اکنون گروهی شهنشاهی و معدودی هم باستانی در بینشان  
وجود دارد .

۱- پس از حمله اعراب به ایران مبداء تاریخ زردشتیان نیز متحول شد و سال جلوس یزدگرد سوم  
مطابق با ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری قمری و مطابق با ۱۶ ژوئن سال ۶۳۲ میلادی که  
برابر است با اول نوروز جمشیدی . سایر محاسبات بجهت باستانیان مطابق با موازین سال  
←

۱- نیده ای از سخنان زردشت و قوانین و آداب متداوله

( منتخب از کتاب رهبران و رهروان تألیف جناب فاضل مازندرانی )

در آئین اقدم ایران کشتن حیوان بی آزار و خوردن گوشت آن روا نبود و شاید این در اصل آئین آریان قبل از انشعاب و مهاجرت و پیدایش هند و آریان تأسیس و تقرر داشت و در شاهنامه فردوسی هنگامی که اسفندیار، رستم زابلی را به آئین زردشتی می خواند و او خویش را به آئین آذر هوشنگی می ستاید اسفندیار بر اعمالش خرده می گیرد که اگر فی الحقیقه آذری است چرا حیوان زنده بارشکار کرده گوشتشان را مزه شراب می نماید . ولی در آئین زردشتی خوردن گوشت روا است و تأکید در احتراز از افراط شده چنانچه مسطور است : آنکه حیوان زیاد کشد هر موی بدنش در جهان بعد از مرگ بر او تیفی گردد و خصوصاً کشتن گوساله و بزغاله و بچه خروس به بانگ نیامده و خروسی به وقت بانگ کننده و امثالها جائز نیست و چون کسی بمیرد بازماندگان تا سه روز گوشت نخورند و آزار حیوانات نهی است و نباتات را بهیوده از جای نکنند و تباہ نسازند و آئین قربانی و کشتار حیوانی اکیداً ممنوع است . و از سخنان زردشت در مقام اظهار انزجار و نفرت از قربانیهای کثیره معموله است : ۳ این گمراهان همه جا قربانی می کنند و حیوانات را می کشند

بقیه از پاروقی صفحه قبل

- شمسی است . سال ۳۶۵ روز و پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۹ ثانیه است . کسری آن پس از گذشت چهار سال جمع نموده بر ۳۶۵ روز اضافه کرده ۳۶۶ روز می گیرند ولی نام پنج روز اضافی را آخر ماه اسفند قرار می دهند و اسامی پنج گانه ی زردشت را که عبارت بود از <sup>۱۰۰</sup>اَهَنُووِاَشْتُووِ - سِنْتَمَد - و هُوخَشْتَر - و هشتواش را به ترتیب روی آن نهاده اند و اسامی سی روز هر ماه که با نام خدای بزرگ آغاز می شود بشرح زیر است : ۱- اورمزد ۲- وهمن ۳- ارد بهشت ۴- شهرپور ۵- سپندار ۶- خرداد ۷- امرداد ۸- دی ۹- آذر ۱۰- آبان ۱۱- خیر ۱۲- ماه ۱۳- تیر ۱۴- گوش ۱۵- دی ۱۶- مهر ۱۷- سروش ۱۸- رشن ۱۹- فروردین ۲۰- وهرام ۲۱- رام ۲۲- باد ۲۳- دی ۲۴- دین ۲۵- ارد ۲۶- اشتار ۲۷- آسمان ۲۸- زامیاد ۲۹- مانتره سِنْتَمَد ۳۰- انارام . در اسامی ماه سه روز بنام دی است . برای تشخیص هر یک روز بعدش را به آن اضافه نموده می گویند دی به آذر یعنی روز دی که بعدش آذر است و بدینگونه می آید به محسوس روزی در آن .

و از عمل خود نیز خرسند هستند . و زردشت تأکید در پروراندن حیوانات سودمند نمود و به فلاح و زراعت تشویق و تأکید فرمود بنوعی که از نخستین اعمال و وظایف لازمه گردید و نیز تأکید در امر ازدواج است بنوعی که وظیفه مقدس محسوب می باشد و رهبانیت و مجرد و انزوا منوع است و عقیده چنین شد که شخصی چون پسر نداشته باشد از پل چینکود نتواند گذشت و اگر برایش پسر نشود باید پسری را به فرزندی برگزیند و آن پسر باید وی را پدر حقیقی خویش شناسد و اگر به این عمل نکند دستور باید پسری انتخاب کند و ازدواج فیما بین اقربا و خویشان را بر ازدواج با بیگانگان مقدم شمارند و مراسم ازدواج با حضور طرفین و شهود و بواسطه دو موبد که سه بار از طرفین و وکلایشان رضایت می پرسند و کلمات مقدسه بهمان لغت قدیمه می خوانند و از طرفین پیمان می گیرند بعمل می آید و مشهور است که تکالیف از زنان عفو شده و بجای آن وظیفه دارند روزی سه بار نزد شوهر آمده رضایش را بطلبند و از فرموده اش تجاوز نکنند و همین عبادت زنان محسوب می شود و اخلاق و اعمال ناستوده مفصلاً " و موکداً منع و تحذیر شد و افعال و خصال مذموم و تأکید گردید . (۱) و مرد و زن باید در زندگانی خود مقدس و منزّه باشند و اگر مرتکب زنا شوند هردو محکوم به قتل اند و زن زانیه بر شوهر حرام می شود و اگر شوهر او را بپذیرد در حکم آن است که خود مرتکب خلاف باشد . مجازات سارق ضرب و حبس و قطع گوش و اخذ جریمه مالی است و به تکرار عمل مغایف می شود تا بالاخره محکوم به قتل گردد . راستی باید همیشه ساخت و از دروغ احتراز جست گرچه نفع و جاه دنیوی در آن باشد و از گناه ظاهراً و باطناً هردو باید احتراز نمود و از بد دیدن و بد اندیشیدن باید پاک و منزّه شد و اشو زردشت راجع به اینکه فکر و دل باید پاک باشد مفصلاً و واضحاً بیان فرمود و اگر از کسی گناهی سرزند باید پشیمان شده توبه کند . باید پدر و مادر و معلم را احترام نمود و اکرام کرد و گرنه در این جهان به فاقه و سختی افتد و در جهان دیگر به دوزخ شود . باید روح والدین را از

---

۱- زرتشت موبد یونانی چنین نوشت ایرانیان قدیم فرزندان خود را در خرد سالی می آموختند که به نفس خود تسلط پیدا کنند و معلمینشان نیز در تسلط بر نفس داشتن سرمشق خوبی از برای شاگردان بودند و فیثاغورث گفت که بر طبق تعلیمات زردشت (مغ) خداوند با راستی یکسان است و از پرتو راستی می توان به بارگاه قدس خداوند رسید و در هیوس کبیر در کتیبه تخت جمشید دعا می کند این مملکت گرفتار لشکر دشمن و قحطی و دروغ باد . (پیک مزدیسنان)

خود راضی و مسرور داشت و کار امروز نباید به فردا افکند. اهورامزدا به زردشت خطاب فرمود: کمال انسان به علم و ادب است نه به اصل و حسب و کار نیک را به فردا میفکن که اهرمن دیوی را گماشته آن عمل نیک را به تأخیر اندازد و نیز آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگری روا مدار و با کسان آن کن که چون با تو کنند نرنجی و این عبارات ترجمه چند فقره از اوستا است که آن حضرت فرمود: منم آن کسی که با منش پاک بهر محافظت روان دینداران انگیزته شدم چون از پادشاه اهورامزدا برای کردار نیک آگاهم تا مرا تاب و توان است خواهم تعلیم داد که کسان سوی راستی روند. ای راستی کی بتو خواهیم رسید از مشاهده منش پاک مانند دانائی خشنود خواهم شد و از مشاهده بارگاه اهورای بزرگ و جلال مزدا آمید وارم که با زبان خوش این رهزنان را بسوی آن کسی که بزرگتر از همه است هدایت کنم. ای زردشت پیاکی و راستی از همان آغاز دور انسانی بهترین چیزها بود. آئین مزدا همان پاکی و راستی است. هر کس تواند وجدان خود را بواسطه اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک روشن و پاک سازد. پس از ولادت هر کس بزرگترین نعمتهای او طهارت، نظافت و پاکدامنی است. ای اهورامزدا بواسطه اندیشه و بواسطه بهترین دوستی و بواسطه اعمال و گفتار نیک سرانجام به تو توانم رسید. ای اهورامزدا تحیات خود را نثار تو می کنم. شکر خود را به محضر تو تقدیم می نمایم. بوسیله گل افکار نیک و گل اقوال حسنه و گل اعمال طیبه بسوی تو می آئیم. ای مزدا کیشور نیک مثل قسمت پارسائی و راستی به کسی داده می شود که نیکوترین اعمال بجای آرد اینک خواستاریم که چنین قسمتی داشته باشیم. ای مزدا پایه آئین درست بر راستی نهاده شد و از این رو سود بخش است و پایه عقیدت نادرست بر کژی استقرار گردید و از این است که زبان آور می باشد و برای همین است که می خواهم کسان به منش پاک پیوندند و پیوستگی خود را از دروغ پرستان ببرند. ای مزدا کسی اغنیا و شرفا براهت پی خواهند برد و کی این می مستی آور گشند را خواهی برانداخت؟ همان چیزی که زمامداران زشت کردار و شهریاران بد رفتار ابعاد ممالک را گرفتار می کند. کیانند آنان که برابر دروغ پرستان صلح را برقرار سازند؟ کیانند کسانی که معرض تعرضشان بمنش پاک پیدا شود؟ ای اهورا تو آگاهی مرا هم آگاه ساز. آیا قبل از رسیدن یوم الجزاء ترانه راستی بر دروغ غلبه نماید؟ همان غلبه ای که برای جهان یک عهد تقوی باشد. ای یزدان پاک به سبب قربت تو و بوسیله راستی کامل و بواسطه تسلط کامل بر نفس و بدست یاری تقوی تام خود را به تو نزدیک می کنم. آیا می شود ما از جمله کسانی گردیم که جهان را بسوی کمالیت و ترقی می رسانند؟ ما خود را فدای اهورامزدا می سازیم که او بهترین روشنی است. ما او را از خود می دانیم. ما او را از خود می پنداریم.

بواسطه راستی و پرهیزگاری و بوسیله دانش و قناعت و به سبب عدالت و سخاوت و بواسطه جدیت و توکل می توان به آسمان غفران و به لقاء الهی نائل شد. اهورامزدا در آغاز جهان قرار گذاشته که به اندازه اندیشه و گفتار و کردار پاداش حاصل شود هم در دنیا هم در عقبی بد به بدان و نیکی به نیکیان می رسد. ای نیک مردان به گوش خود بشنوید به منش پاکیزه به بنیید من بعد هر مرد و زن از بهر خود راه گزیند. و در یسنا ۲۹ بند ۱۰ از کتاب گاتها فرموده ای اهورامزدا پروان آفرینش تاب و توانائی بخش و از درستی و راستی و پاک منشی قدرتی برانگیز که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد. و در یسنا ۳۰ بند ۲ سفارش فرموده به سخنان نیک گوش فرا دهید و با اندیشه روشن به آن بنگرید و میان درست و نادرست خود داوری کنید. . . . در اهنودگات سوره هفتم تصریح می فرماید که راه راست آئینی که خداوند بیمانند به وی و دیگر سیوشانس عا یعنی سود رسانندگان و بزرگان دین عطا نموده است یگانه طریقی است که سبب نجات و موجب مکافات اخروی می گردد. در سپنتمدگات سوره دوم به جد تمام می خواهد که راستی و دانستن و آرامش و صلاح و مسالمت و نیک اندیشی در جهان گسترده شود تا سیوشانسان بدون ممانعت و تعرض به نیت و اقوال و اعمال حسنه اهورامزدا را خشنود کرده طبق قانون الهی مقاوم و مدافع دیوان خشم و ستم گردند. . . . جوهر اخلاقی زردشت هومت و هوخت و هورشت یعنی پاکی اندیشه پاکی گفتار و پاکی کردار. روان نیکوکار پس از طی این سه مرحله به جایی می رسد که سراسر نور و فروغ روشنائی است و در مقابل سرمرحله دوزخ است و عبارتند از دژمت و دژهوخت و دژورشت کلمه دژ یا دش یعنی بد. . . . جوهر اعتقادی و عبادی حضرتش توجه و توسل منحصر توحیدی به اهورا -  
های  
مزدا مانند روح در کالبد سخنان و ادعیه و اخوالش جاری و ساری می باشد و شاید ادعیه و اوستا خطاب به امشاسپندان و ایزدان و حتی مظاهر طبیعی جمال و جلال از بعد حادث شد و خطاب به آنها هم خطاب به اهورامزدا در آن مظاهر است<sup>(۱)</sup> و لذا این آئین را آئین اهورامزدا و مزدیسنی و نیز آئین راستی و پاکی ظاهر و باطن توان خواند از این رومرده چون پلید است باید با آتش و آب و خاک تماس حاصل نکند و نهی است که مرده را زیر خاک کنند و اگر کسی از چنین امری خیر یافت باید به اسرع وقت مرد را از زمین

- ۱- در فرامون پشت است : اشوئی بهترین نعمت و سعادت مندی است راستی و پرهیزکاری  
بهترین طاعتها نزد یزدان هیچ چیزی بهتر از داد و دهش نیست در حورنشید نیایش  
است نیک منش و نیک کوشن و نیک کنشن را برگزیده ارجمند دارم. . . .

بیمرون کشد و آنچه از بدن جدا شود پلید و متعلق به اجنه است و مرده و خون پلیدی بجائی برند که کشتگاه نباشد و برزگر باید کمال احتیاط نماید که در موقع آب به کشت انداختن مرده جاندارى در آب نباشد و در شب خصوصا "سوی شرق باید آب نریخت و اگر ناچار گردید دعای مخصوص بخواند و در شب از چاه آب نکشند و نیز در شب آب کمتر نوشند و چون ناچار شوند و در شب از چاه آب کشند باید احتیاط نمایند و آب بسیار نریزند و چون وضع حمل زن شود باید تا چهل روز در گوشه ای تنها و دور از همه زندگی نماید و در ظروف چوبی و سفالی غذا نخورد و به آستانه در پا نگذارد و در ایام عادت در آب نرود و بر آسمان و آفتاب و ستارگان و آتش و آب روان و مقدسین چشمش نیفتد و با مردی سخن نگوید و با زنان مثل خود در يك محل نخواهد و دست به نسان نرساند و ظروف را لبالب نسازد و از ظرف غیر سفالی آب نوشد و بر سر دست آستین پیچیده و بر سر و گوش دستمال انداخته غذا خورد . . . و در معراج نامه زردشت چنین مسطور است : زنی که بچه سقط کند باید تا دو هفته تنها در گوشه ای زیسته بپرهیز کند و خوراکش شیر و میوه تازه یا خشکیده باشد و باید زن در چنان حالت از غیر بهدین بپرهیز کند و هم غذا نشود و بچه تازم زائیده با آب و نیرنگ شسته می شود و قبل از آن نجس است . . . کیفیت تجهیز اموات بمن زردشتیان در بعضی به این طریق با تجلیه و پاکی صورت می گیرند که جسد را شسته لباسی سفید پوشانده در قسمت جلو حجره بر سنگی گذارند و دو موه با هم ایستاده هفت سوره از اوستا را به همان لفت اوستا می خوانند چه مسطور است که اگر بر سر اوستا بخوانند از پل به آسانی بگذرد و گریستن روا نیست و گرنه آن اشیکها جمع شده مرده را مانع عبور از پل چینیود شود و زنان در آن حجره با موده میمانند و مردان در خارج به حجره دیگر و در اوقات دعا سگی سفید که عادتاً در آتشکده نگهداشته شده نزدیک بهت آورده و امیدارند که به مرده نگاه کند به اصطلاح خودشان مرده را سنگ دید می کنند سپس دو مرد با چهار مرد جسد را در تابوت آهنین مرده کشی خوابانند و سنگ را معتاداً دوازده می آورند و پنج نفر جلسو می روند که راه را باز کنند تا حتی سایه غیر زردشتی بر تابوت نیفتد و مهدان موه با دو به دو راه می روند و معمولاً هر دو نفر طرفین دستمالی را گرفته تا به دخمه رسند و در آنجا دعائی از اوستا بخوانند .

دخمه صحنه و ساحت متسع و محل مرتفعی معمولاً بر تپه کوه است که دور آنرا دیوار احاطه کرده در وسط آن چاهی است که انباشته به ذغال سنگ می باشد . و صحن مفروش با سنگ و منقسم به سه دایره است که در هر دایره مواضع متعدده برای گذاشتن مرده می باشد و فیما بین هر دو مواضع دیواری کوتاه و جدولی دارد که خون و چرك مرده از آن گذشته داخل چاه می شود و آن سه دایره

برای اطفال و ذکور و انات می باشد و همینکه مرده را عملیه موتی از دریچه دخمه در جاییش گذارند لا شخورهایی که بر دیوار منتظر و مترصد نشسته اند ریخته از لحوم و اعضای مرده کنده تغذی نموده چیزی جز استخوان برجا نگذارند آنگاه استخوانها را عملیه موتی در چاه وسط ریزند و این از آن رو بود که روان را باقی و جاوید و پاک و بدن را زائل و پلید می دانستند و عناصر پاک و محترم را به آن نمی آلودند و گویند که در آئین اقدم مهابادی، آذر هوشنگی مرده را در خمره می نهادند و در مفاک کوه نهان می کردند و زردشتیان برای مردگان از اقربا مدت چهار روز اوستا و دعا گذارند و روز چهارم گوسفند قربانی کنند و در روز دهم باز اوستا گذارند و روز سی ام و سی و یکم و روز سال و یکروز پس از سال را نیز و در هر خانه صدفه مخصوص برای اموات است که علماء دین تاریخ متوفی را نگه داشته همه ساله در آنجا میوه و غذا برای اموات چیده حاضرین از تبرک کرده های علماء می خورند تا از آفات مصون مانند و در اجتماع گهنبارها سالی شش مرتبه نیایش و بخشش می شود. و نیز دوازده روز از ماهها که نامهایشان با نام ماه یکی است و نیز دوازده روز آخر سال جشن فره وهران و روانان پاک نیکن است و نیز روز ششم ماه فروردین را بیوم ولادت زردشت و روز پنجم ماه را بیوم شهادت آن حضرت نگه می دارند و نیز طریق عبادت و معبد فیما بین زردشتیان چنین است که روشنائی را مقدس و قبله می شمارند و خصوصا آتش را غایت تقدیس کرده زاده اهورامزدا می خوانند و در کلمات حضرت زردشت همین مقام و جلال و لقب نسبت به علم و عمل نیز ذکر شده چنانکه گوید یزدان دادگر را بواسطه پاکی رسالت و شناخت زیرا که او پدر منش نیک است و دانش رسای نیکوکار را بجای و منزلت دختر خویش دوست دارد و زردشتیان در آتش نیایش مضمون این جمله را خوانند: ای آتش که عزیز اورمزد هستی... ای آتش نور یزدان سوزان باشی در این مکان و روشن باشی اندر این خانه تا دیر زمان الی آخر و فردوسی در این باب در حقشان چنین سرود:

نگوئی که آتش پرستان بدند      پرستنده پاک یزدان بدند

و در معبد یعنی در آتشکده آتشی که بغایت تقدیس شده و بنام بهرام می خوانند در داخل عمارت و به قسمت بسیار مقدس که از آن عمارت به یک دیواری جدا است و لکن درش همیشه بساز می باشد در مجمره نقره یا طلا و غیره جاوید نگهداشته چوبهای معطر سوزانند و مهبدان و هیریدان چون مقابل آتش ادای مراسم نمایند دهن بند بندند تا از نفس چیزی خارج نشده - آتش مقدس آلوده نگردد.

... در ایران در دوره شاهان زردشتی آتشکده های بسیار و معظم بود و آتشکده های فارس و آذربایجان و خراسان غایت شهرت داشتند و پس از تسلط مسلمانان و بنای مساجد همه آنها از بین رفت فقط در هند آتشکده بزرگ دارند و در ایران به خانه های مخصوصی ادای مراسم نمایند و هدایا از چوبهای معطر هند برای آتش می آورند و اگر چنانچه آتش مقدس

خاموش شود زنبی عظیم و وخامتی جسم دارد و شاید بعضی ایمان دارند که از آتش آورده  
زردشت از جهان مینو هنوز باقی است و احترامات زردشتیان برای آتش به نوع گلی چنین است  
که هرگاه آتش را از جایش برمی دارند آهسته بلند کرده زهاب و ایاب می دهند تا محل کم کم  
سرد شود و نیز بر روی آتش چیزی نباید نهاد که از روزنه هایش آفتاب بر آتش بتابد و دیگری  
که فی المثل بر آتش نهند باید لهریز نباشد مبادا آب جوش آمده بر آتش ریزد و گرنه خطائی  
بزرگ شود و امر است به معطر و پاکیزه نگاه داشتن آتش و نهی است از ریختن ناخن و مو و اشیا  
پلید در آن که رائج بد برانگیزد . . . در کوه نقش رستم صورت داریوش کبیر باقی است که مواجه  
آتش ایستاده نماز بجای می آورد و در نقوش و نقور دوره ساسانیان علامت مَجْمَر آتش است و  
زردشتیان آب و خاک و هوا را نیز محترم و پاک نگه می داشتند و قوای مدبره آنها را می ستودند  
و زردشتیان هند برای دریا نثار می ریزند که غالباً از گنها و جوز هندی است.

و از عبادات زردشتیان نماز پنج گانه شبانه روزی است و قبل از نماز وضو می گیرند که دستها  
و پاها را تا مچ و نیز رو را تا بیخ گوش و زیر زنج سه بار می شویند و در نماز توجه به آفتاب و روشنائی  
دارند و نخست و در عرض روز سه نماز از طلوع تا غروب با توجه به آفتاب به این طریق که در نماز  
بامداد روی به مشرق و در نماز ظهر روی به جنوب و نماز عصر روی به مغرب بجای آورند و دو دیگر  
در شب و سحر به نور شمع و چراغ و غیرها توجه کنند و ماهی چهار نماز و توجه به ماه کنند و در  
نماز و دعا و ستایش به نوع گلی نخست اهورامزدا را ستوده آنگاه امشاسپندان و ایزدان و آفتاب  
و ماه و آب و آتش و غیرها را ستایند و در آن آئین سن تکلیف به عبادت برای پسر و دختر هر دو  
سال پانزده می باشد و علامت دخول در آئین ورود به جامعه پوشیدن و کمر بستن سدره و  
کشتی است که از سن پنج و هفت نیز تا پانزده بعمل می آورند و مهبد با آداب و مراسم مخصوص  
دعا و شهادت خوانده طفل نیز با او می خواند و سدره می پوشد و کشتی به کمر می بندد و سدره  
زیر پیراهنی سفید مخصوص و کشتی زنار از پشم گوسفند دارای هفتاد و دو نخ است که سدره  
بر کمر پیچیده دو گره در پیش و دو گره در پشت می بندند و سدره و کشتی را باید در تمامت عمر  
نگه دارند و در شبانه روز چند بار نو کنند یعنی به آدابی باز کرده با تلاوت آیاتی که گواهی بر  
زردشت و یگانگیش دارد خوانده و به کمر روی سدره می بندند و در تلاوت نیرنگ کشتی اول وضو  
می گیرند و این نیرنگ را از کودکی حفظ دارند و اگر این آداب و مراسم پوشیدن و بستن سدره  
و کشتی بعمل نیاید آن کس ناپاک باشد و هر چه را دست رساند ناپاک گردد . . . در آئین  
مزدیسنی روزه و آنچه از نوع ریاضات و زهد و گوشه گیری باشد یافت نمی شود و چنانچه در ضمن  
مذکور شد مقام علماء دینی بس رفیع و ارجمند بود چنانکه مقرر است همینکه کودک به سن بلوغ  
یعنی شانزده رسد باید با مشورت و دستور دستوری به امور خود پردازد و تشخیص صحیح و سقیم



امور از او بخواهد و معنی دستور در لغت پهلوی گفته اند دانشمند الهی است و آنچه دستور یا مود یا هیرید گوید گرچه مخالف میل و عقیدت سامع باشد باید فرمانبردار گردد... و این منصب ارشی است چون دستوری درگذرد در روز سوم وفاتش منصب وی را به پسرش و یا نزدیکترین اقربش واگذار نمایند و درجه پائین تر از دستور هیرید و از آن پائین تر مود است و با قلیلی از تحصیلات دینیّه توان مود شد و چون از آن بالا رود هیرید گردد... انتهی

بجا است که به عنوان متمم یکی از مشاهدات خود را در مدتی متجاوز از نیم قرن اضافه نمایم و نتیجه اجرای یکی از فرامین اشوزردشت که مبنای اعتقادی داشته است متذکر گردم.

( پیامبر راستین ایرانی در گاتها پستنا ۳۴ بند ۱۴ می فرماید " پاداش گرانبهای مزدا از آن - کسی است که در کالبد جسمانی و جهان مادی با منش پاک بکار و کوشش پردازد و در آبادانی و پیشرفت جهان بکوشد و بدینوسیله خواست پروردگار را برآورده سازد " و در پستنا ۴ بند ۴ فرموده " کشاورزی که زمین را بارور سازد راه اشویی پیموده و در موارد دیگر به این مضمون فرموده هر کس تخمی در زمین بپاشد تخم نیکی افشاند است. این حکم الهی جماعت را سرمشقی بسه جهت انتخاب شغل و کار و کوشش بمنظور عمران و آبادی کشور بوده است. فعال در حفر قنوات و ایجاد مزارع و باغات بطور کلی زردشتیان ایران در زمره " نیروی مؤدّه " این مرز و بوم بوده و همیشه برکات الهیه شامل حال آنان گشته است و به عزت زیسته اند بدان گونه که دیگران لفظ ارباب را لغت عام بجهت عموم افراد جماعت دانسته اند، جماعت زردشتی مصطلح خود ایشان است. تجمع همچون یک واحد همگی در هم و هم دیگران شریک و سهیم و عموم مشکل کشای یکدیگر بودند، در یک ده یا قریه معمولاً " ثروتها متعادل بود. اگر توان مالی یکی بر دیگری فزونی می یافت درآمد قسمتی از زمین خود را وقف گاهان بار می کرد و از این کانال بالسویه آنها بین همگان تقسیم می نمود زیرا این فرمان الهی را نیز در فراموسن پشت شنیده بود که نزد یزدان هیچ چیز بهتر از داد و دهش نیست. )

گاهان بار یا گهنبار که شرح مختصر آن گذشت گاه در فارسی بمعنی وقت جمع آن گاهان و گاهان بار زمانی است که بار همگانی می داده اند و در این داد و دهش عموماً " شرکت می کرده، نخست به نیاز و نیایش اورمزد پرداخته سپس همگی برخوان ضیافت مجتمع و متنعم می گشتند و بسر الفت و صمیمیت نیز می افزودند. اما از آن زمان که صنعت جایگزین زراعت شد و بعضی از مراکز کانون رشد و توسعه صنعت گشت نیروی انسانی را به سبب احتیاج با تفویض بهداشت و مسکن و حقوق مستمری و بازنشستگی و سایر مزایا بطرف خود جذب نمود. آنان نیز مانند سایرین از قرائن و نصیحتات بسوی این مراکز کشانده شدند. از طرفی چون نیروی مکانیزه به کمک قریه نشینان شتافت و بسنه بسیاری از نیروی انسانی نیازی نبود لذا هجرت آنان بسوی شهرها در جوار مراکز صنعت امری

اجباری بود و از آنجا که سکونت در شهرهای صنعتی از جمله خصوصیاتش افتراق و گسستگی است از آن ارتباط و التیام کاسته شد بسا خویشاوندان بخصوص ساکن شهرهای بزرگ ماهیها همدیگر را ملاقات نکنند و از هم اطلاع نداشته باشند جز در مواقع فوت یکی از افراد عاقله و شر در انجام مراسم دینی بجهت متوفی و یا برخی از شعائر دیگر بمآل از حشر و نشر قدیمه تا آنجا کاسته گشت که شناسائی نسل جوان برخی از خویشان و بستگان مستلزم معرفی خود ایشان گردیده است. بچه ها بتدریج زبان متداول بین زردشتیان را فراموش می‌کنند. آمار ازدواج - زردشتی با زردشتی کاهش محسوس یافته که بایستی به مآل کار اندیشید چنانکه اشاره شد حضرت زردشت باده پیمایی را تحریم و از میگساری تخذیر فرموده است. در گاتها بند ۱۰ از یسنا ۴۸ چنین فرموده " ای مردا چه وقت مردم به حقیقت پی خواهند برد؟ کی این آشام پلیسند سکرآور برخواهد افتاد چیزی که مردم فریاد زشت کردار بوسیله آن دیگران را می‌فریبند و هوش و خرد آنان را زائل می‌سازند " و در آئینه آئین مزدیسنی هم مرقوم گردیده که حضرت زردشت باده پیمایی را نکوهیده است. درباره عدم تقیه نوشته شده " هرگاه کسی مزدیسنی گمش است هیچ ترس از آشکارا کردن نام و آئین خود نباید بدارد و اگر جز این رفتار نماید اندیشه و گفتار و کردار بد گزیده و از کیش مزدیسنی بیرون شده. طلاق زن جایز نیست مگر آنکه بدکاره شود و شوهر موظف است او را تهیدست از خود و خانه و خواسته اش بی بهره نماید و نیز امر به ازدواج با زن دومی در صورتی است که زن اول بحد شوهر می‌تواند پس از چندی زن دیگر بگیرد. حضرت زردشت ذبح حیوانات حلال گوشت که قبلاً در دین آذر هوشنگی ممنوع بود جایز شمرده اما روزهای دوم و دوازدهم و چهاردهم و بیست و یکم هر ماه که به روزهای نابر معروف است کشتن و هم خوردن گوشت منع گردیده و در یسنا ۳۲ بند ۱۲ گاتها اشوزردشت قربانی را بکلی منع فرموده است. حضرت زردشت استغفار نزد دیگران را جایز ندانسته و میانجیگری را مردود دانسته است. در کتاب آئینه آئین مزدیسنی چنین مسطور است " زردشت میانجیگری آموزش گناهان پیروان را پیمان ننموده پس فرموده آنچه در این جهان کارند در مینو دروند به چم نیکی کنند نیکی بینند و در دو گیتی رستگار بوده به بهشت رسند و اگر بدی نمایند به آتش و زخ گرفتار شده پادافره یابند.

نشوه و برش نوم کدام است؟ از کلمه نشوه به فارسی امروز استنباط نه شب می‌شود. از مراسم است که نه شبانه روز در جهت آموزش گناهان انجام می‌پذیرد. مخصوص برخی از کتابها است از جمله کبخسرو شاهرخ در آئینه آئین مزدیسنی صفحه ۹۴ و ۹۵ چنین مرقوم داشته:

نشوه که برخی نوشوه هم گویند برای چیست؟ نشوه و نوشوه باز نمود برش نوم نه شبه است

که زردشتیان در آن هنگام نه شبانه روز باید از دیگران جدائی جسته و با جامه سفید و جان و روان پاک به گوشه ای نشسته در کفش این دمان دهان از خوردن گوشت و اندام زنده باران برینند و جز پرستش اهورامزدا بکار دیگر نپردازند و از گونه <sup>هر</sup> کُزمت و کُژهوخت و کُژورشت که تا آن هنگام دانسته یا نادانسته از آنها پدید آمده پَخت نموده و آمرزش از اهورامزدا خواستار آیند و سپس به هومت و هوخت و هوشت استوار مانند . . . . . انتهی

البته می دانید زنده بار یعنی حلال گوشت و پخت یعنی توه و استغفار اما درباره معنی برش نوم مؤلف مزبور در دنباله عبارت نوشته است " آرش برش نوم سر و هم کوه پاره می باشد و نشوه را برای آن برش نوم گویند که نخست در هنگام شست و شو باید آب بسر ریخت " انتهی

این اصطلاح امروزه در بین سایرین نیز متداول است که فلانی را به خمّام بردند و آب توه بر سرش ریختند . در بین حضرات زردشتیان غسل توه مدتش نه شبانه روز با مراسمی مخصوص انجام می گرفته . در این ایام بندرت آن مراسم اجرا می شود . از جمله اعمال و مناسک مزبور اینکه نشوه رونده پس از عمل تغسیل لباس سفید مخصوص پوشیده سر افسار سگی را بهای خود بسته و بر روی پنج تل از سنگ که قبلاً در آن مکان تعبیه شده به راهنمایی مهدی که در حال عبادت است عبور می کند روی تل اول می نشیند و مهد قدری خاک به کف دستش می ریزد و او به بدن خود می مالد تل دوم مقداری از گیاه به دستش می دهد تا به بدن بمالد تل سوم مقداری ادرار گاو می دهد تا بدن را به آن بمالاید تل چهارم آیه ای از اوستا باید بخواند تا به تل پنجم که رسید آیه دیگر خوانده افسار سگ را رها کرده آب بر سرش می ریزد و او بدن خود را تمیز نموده لباس می پوشد و به استراحتگاه می رود و به مدت نه روز متوالیا این آداب و مراسم تکرار می شود سپس خاتمه می یابد . این ایام با نه شبانه روزی که حضرت زردشت در زندان شاه گشتاسب بسر برده است مناسبت دارد .

یکی از مؤمنین پارسی نژاد حین تشرف حکمت انجام این اعمال را از حضرت مولی الوری مستفسر می شود . شفاها در تبیین مناسک مزبور به این مضمون فرموده اند ، پنج تل سنگ منظور پنج روح است روح جمادی نهائی حیوانی انسانی و روح آسمانی که انسان باید طی این مراتب نماید تا به فیض الهی و زندگی جاودانی فائز و برخوردار گردد . افسار سگ هم کنایه به این مطلب است که تا انسان نفس خود را مانند سگ مهار نکند که زیر پای عقل و اختیار روح بگذارد ، بسر منزل مقصود نمی رسد و باید همیشه از هوی و هوس و آلائش دنیا بیزار و برکنار باشد .

عارف کامل مولوی نیز این سیر در عوالم الهی را بدین گونه به رشته نظم کشیده :

از جمادی مردم و نامی شدم      وز نما مردم به حیوان سر زدم  
مردم از حیوانی و مردم شدم      پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

رتبه دیگر بمیرم از بشیر  
 تا برآرم چون ملائک بال و پیر  
 بار دیگر از ملک پیران شوم  
 آنچه اندر وهم نماید آن شوم  
 اما جزئیات احکام راجع به ازاله نجاسات و تطهیر جسم و تغسیل میت و سایر مواضع فقهیه در روند پیداد مسطور گردیده است.

۱۲- موجود مزد یسنا اخبار و بشارات راجع به زمان و مکان ظهور امت زردشت نیز همانند پیروان سایر ادیان به دو ظهور در آخر الزمان بشارت داده شده اند. از جمله در کتاب دینکرد با استنباط از کتاب مقدس اوستا ظهور باب علم الهی را هوشیدر نامیده یعنی در هوش و روایت ذیل را در خصوص سال ظهور نقل فرموده است :

" چون یکهزار و دو بیست و اندی سال تازی آئین را گذرد هوشیدر به پیغمبری انگیزته شود " بعلاوه حضرت زردشت در جمیع آثار خویش ظهور گلی الهی را از جمله به سوشیانت موسوم نموده و مفهوم این کلمه ( سود رساننده بزرگ ) است. از جمله در بخش ۱۲۹ فروردین پشت بهمانسی فرموده که مضمون فارسی آن این است ( او را سوشیانت خوانند که به همه جهان مادی سود رساند ) و مترادف آن فرّ کبانی خداوند توانائی را ستوده است چنین سود رسانندگان که نو کنندگانند به فیض او مستفیض بوده و هستند لذا باب علم الهی و سود رساننده بزرگ از جمله صفات دو ظهور اعظم مندرج در کتاب هستند ، و در تشریح و تبیین سودی که سوشیانت به خلق خواهد رسانید شرح مبسوطی مذکور است. آنچه استنباط می گردد منافع مادی منظور نبود ماست چه بطور کلی تاکنون پیامبری صاحب مال و مکتب دنیوی ظاهر نشده زیرا بجهت آنانکه هر معلولی را علتی می جویند حجت بالغ نگردد و پیشرفت امرالله به حطام دنیوی و ثروت ظاهری متعلق و مربوط گردد . از اینرو همیشه فقر فخر انبیا و اولیا الهی بوده و هست. حضرت مسیح به این مضمون فرمود " ای مردم غذای من گیاه روی زمین است و من بستری از خاک و روکشی از آسمان دارم و کیست از من غنی تر " پس منفعت آن سود رساننده بزرگ بجهت اجتماع چیست؟ در توجیه آیه ۸۹ از زامیاد پشت در ماده ۶۳ از کتاب گلدسته چمن آئین زردشت تألیف ماستر خدا بخش رئیس پارسی در بیان انجام جهان چنین مسطور گشته : " در آنوقت واپسین سیوشانس ظهور خواهد نمود و پاکی و تازگی جهان را تکمیل نموده بنیاد بدی و آزار اهریمن را از بین خواهد کند و همه روانان بزه کاران را از دوزخ بیرون آورده پاک خواهد نمود و روانان گرفته کاران هم برخاسته رستاخیز تن پسین بوقوع خواهد پیوست از آن پس دنیا دوره را از سر گرفته همیشه تازه و تنهی از آزار و آسیب خواهد ماند . جمیع ارواح را به نوازش تن پسین که جسم جدید باشد ممتاز خواهد فرمود و من بعد دائما خرم و شادمان خواهند زیست . آن زمان سیوشانس گیتی را تازه خواهد نمود و دیگر کهنه نشده نخواهد مرد و هرگز نفرسوده ابد " نخواهد پوسید

و ابدالاباد زنده و نژایند و کامروا بوده مردگان برخاسته زندگی بی مرگی (حیات جاویدان) فرا رسیده جهان به کام جهان آفرین خواهد شد. " انتهى

چون آن سودرساننده بزرگ تصرف بر ممالک جان و دل دارد لذا مردگان را از قبور ضلالت و گمراهی نجات بخشیده روح تازه و حیات بی اندازه می بخشد ، تقليب قلوب نموده ، اراضی دلها را از خار کینه و عداوت پاک می فرماید و بجای آن نهال الفت و محبت غرس می فرماید . او را همچون سایر مظاهر مقدسه با جهان آب و گل مطلقاً " مناسبتی نیست .

براستی در کاخ فرسوده این شریعت الله که سه هزار سال مأمن و ماوای پارسیان بوده ، در گنجینه های معارفش بس جواهر ثمینه نهفته و بسا درهای گرانبها که از دید عابرین و ناظرین به ظواهر مخفی و همچنان ناسفته مانده است .

در کتاب رسالت آسمانی یزدان پاک و خشور کبکسرو را به این خطاب مخاطب فرموده است :  
" من در هیچ ننگم مگر در دل تو و در دلی چون دل تو چه آن دل که چون دل تو پاک شود در او گنجم " اگر فردی مسلمان این عبارت را مجعول داند بجهت آنست که از علوم و معارف اسلامی حظی و بهره ای ندارد و در آثار اسلامی عبارت " قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ " رانده و به مفهوم " لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَسَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ " پی نبرده به این معنی ( آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد ولیکن قلب بنده مؤمن مرا در خود جای می دهد . )  
تحلیلی بر یکی دیگر از مژده های آسمانی مسطور در رسالتی می نمائیم که از شت ساسان نخست در آن نوشته شده : " اگر ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزم از کمان تو کسی و آئین و آب تو به تورسانم و پیغمبری و پیشوائی از فرزندان تو برونگیرم " - مسلم است که این اشاره به ظهور حضرت مسیح علیه السلام و یا محمد رسول الله (ص) که هر دو از نژاد سامی بوده اند نیست تاریخ شاهد این مدعا است که حضرت بهاء اللعاجداد عالی مقامشان از حکام طبرستان و نسبشان به حضرت زردشت می رسد که از انبیا ی آریائی بوده و مصداق این بشارت مندرج در رسالت نیز کاملاً محقق گردیده است . در کتاب فرائد صفحه ۶۵ چاپ مصر از حضرت خاتم الانبیا علیه وآله افضل التسلیم و الثناء حدیثی نقل گردیده که ظهور ثانی بعد از قیام قائم آل محمد (ص) را به ظهور روح الله تعبیر فرموده است ، قال علیه الصلوة والسلام :

" قَوْلَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْلَمْ يَهَيِّقْ مِنْ أَلَدِنَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِي ثُمَّ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ " یعنی قسم بدان که مرا به راستی تو پیغمبری مبعوث فرموده اگر نماند از عالم مگر يك روز هر آنکه خداوند آن روز را طولانی فرماید تا آنکه در آن روز فرزندی من مهدی خروج نماید سپس روح الله نازل شود و به آن حضرت اقتدا فرماید و سلطنت او به شرق و غرب بالغ گردد . "

در این حدیث قدسی پیغمبر اسلام (ص) مهدی را فرزند خویش خوانده است . ( شَمُّ  
حرف عطف است در قواعد لسان عرب و دلالت دارد بر تشریک معطوف و معطوف علیه و ترتیب  
و تأخر آن با مهلت و تراخی است ) لذا شَمُّ بِتُرُكُلٍ یعنی پس از ظهور او روح الله نازل می شود  
که به آن حضرت اقتدا می فرماید و او دیگر از نسل رسول اکرم نیست زیرا کلمه "وَلَدٌ مَفْرُودٌ ذِکْرٌ  
گرفته و منحصر به مهدی است و ضمیر مفرد متصل به لفظ سلطانه نیز مرجعش روح الله است  
که سلطنت او به شرق و غرب عالم بالغ می گردد ، اندکی ذقت برابری مضمون آثار الهیه منتشر  
بین عرب و عجم که صحت همدیگر را تأیید نموده اند معلوم و مشهور می دارد .  
ایضا " در دستاویز آسمانی صفحه ۳۳ ( نامه و خشور زردشت آیه ۴۴ مسطور است " می گویند  
در این جهان پیغمبر یزدان را چرا باید ؟ ( ۴۵ ) و خشور یزدان از این باید که مرد میان  
در کار زندگی و زیست بهمدیگر نیازمندند پس ایشان را گزیر نیست از بریستگان و برنهادان  
( هفتنمین و حقوق دانان ) که همه بر آن همدانستان باشند تا ستم در داد و ستد و انبازی  
نشود و دهناد . ( نظم ) جهان باید ( ۴۶ ) و این بریستگان از پیش یزدان باید تا همه کسان  
آنان را بهذیرند بدین فرزند ( حکمت ) و خشور انگیخته شود . ( ۵۰ ) پرسندت و خشور را از چه  
روراستگو و راست کار در کار خود شناسیم ( ۵۱ ) به چیزی که او داند و دیگران ندانند و از  
دل شما آگهی دهد و از آنچه پرسید در پاسخ فروماند و آنچه او کند دیگری نتواند ( ۵۲ )  
چون ایرانیان بدکارها کنند و پادشاه خود را کشند یزدان او را که آن پادشاه خجسته باشد  
با آنکه ایرانی است به روم برد آن پادشاه پادشاهی بس نیکبخت و هنرمند و دانا باشد و انجام  
نامه خود را به ایرانیان دهد تا آمیخته دستاویز کنند . " انتهى  
عبارت آخری همین جمله اش به زبان پهلوی این است ( داد میل دساتیرج کند ) منظور آنکه  
با سایر احکام ضمیمه نمایند . جمله " ( چون ایرانیان بدکارها کنند و پادشاه خود را کشند )  
اشاره به شهادت رساندن هوشیدر ( حضرت اعلی ) است و پادشاه خجسته اشاره به جمال مبارک  
است که آن حضرت را که بس مسعود و عالم است به روم تبعید نمایند و او انجام نامه یعنی وصیت  
نامه خود را به ایرانیان دهد تا با سایر فرامین و احکام حضرتش توأم نمایند از این خبر و مطلب  
استنباط می گردد یکی آنکه حضرتش پس از تبعید دیگر به ایران مراجعت نمی فرماید و مطلب دیگر  
اشاره به عظمت کتاب مستطاب مهدی است که سه هزار سال قبل از ظم و خشور راستین ایرانی  
اهمیتش را به امت خویش اعلان فرموده و نام آنرا منصوص کتاب خویش داشته است .  
اینگونه اخبار و بشارات و وقایع راجع به ظهور موعود در دستاویز و سایر کتب منتسبه به  
پارسیان فراوان است . در همین کتاب در نامه شت ساسان پنجم می فرماید : " نیکان به راه تو  
آیند و در تخمه تو پیغمبری همیشه ماند اندوه مدار که انجام یزدان بخشد " بنظر می رسد در

این مقدار عبارات از کتاب دستبیر کافی باشد تا دریابیم اگر معنی چند کلمه و مفهوم یا مفاهیم يك یا چند عبارت را مغایر با مندرجات اوستا مشاهده نمودند نمی توان خط بطلان بر محتویات کل کتاب کشید و آنرا بالمره مجعول انگاشت آیا چه اعتباری از سایر کتب پارسیان مشاهده فرموده که از دستبیر ندیده اند ؟ اما بشارت تاریخ ظهور از کتابی دیگر قبلا " گفتیم صاحب دیستان المذاهب صد حکم از احکام نازله در اوستا که دانشمندان زردشتی آنرا استخراج کرده اند مندرج داشته در فرمان نود و دوم چنین مژده فرموده " ای زردشت بهتر مرا از تو در عالم کسی نیست جهان را بهر تو آفریدم و پادشاهان را آرزو بود که در عهد تو دین بهی را رواج دهند ، از دور کیومرث تا توسته هزار سال است و بعد از تو تا رستخیز سه هزار سال ترا در میان آفریده ام چه میانه ستوده است . . . ) انتهی

مطلب دیگری که مؤلف درج لثالی هدایت آنرا از کتب پارسیان نقل فرموده اینکه ( اصولاً " خرد اوستا بخصوص در نسخ خطی یکسان نیست در برخی از آنها ادعیه ای مندرج است که در دیگری نیست لابد کم و بیش نوشته شدن ادعیه در نسخ بسته به میل و ذوق و سلیقه نویسندگان آنها بوده است . برخی از این ادعیه که بنظر کسی مهم و ضروری آمده در نسخه ای درج شده و بنظر دیگری مورد حاجت نبوده و درج نگردیده است نظر بهمین نکته است که گذشته از قطعات اوستائی مقدار زیادی از ادعیه زبان پازند که در قرون متعادی انشاء گردیده در نسخ مختلفه خرد اوستا ضبط شده است لذا در میان نسخ متعدد خرد اوستا که در ایران و هند نوشته شده به زحمت دو نسخه می توان نشان داد که محتویات آنها یکی باشد . در بسا از نسخ پیشتها جزو سایر قطعات خرد اوستا نوشته شده و در نسخ دیگر چند پشت انتخاب گردیده است . . . ) انتهی و این عهد هم اکنون دو نسخه اوستا را جلوروی خود دارم که یکی از آنها را میسند تیراندازین اردشیر آنرا به فارسی ترجمه نموده مود مزبور بالای فهرست کتاب نوشته ( فهرست کتاب فی صفحات متعدده ) و در مقدمه آن نگاشته " هذا الكتاب مستطاب خورده اوستا به انضمام معنی که معنی آنرا کمترین اضعف احقر العباد مود تیراندازین . . . سنه ۱۲۷۵ یزدگردی در مطبع سپهر مطلع مظفری در بمبئی به زیور طبع آراسته گردید . از جمله در حاشیه صفحه ۲۸۹ در معنی آیه ای می نویسد ( ۵ ) یعنی واهب النفوس والعقول . ( ۷ ) مفیض خیر الوجود . و سپس در ذیل حاشیه لغات عربی را که خود استعمال فرموده به فارسی ترجمه نموده و شاید هم تا آن زمان هنوز عربی زبان فرهنگ ملت ایران بوده است . در هر حال چون فهم معانی آن از عهد فارسی زبان بهائی چون بنده مشکل می نمود لذا دو نسخه دیگری که آقای اردشیر منشاهاهی فرزند خدا رحم مرزبان اله آبادی ( خاضع ) در آبان ماه ۳۲۷ ( خورشیدی با ترجمه فارسی به خط زیبا و خوانا

معانی هر کلمه را تحت اللفظ مرقوم فرموده اند که بسیار مورد استفاده این عهد بوده و هست. اینک قصد آن دارم که شما را با بعضی از عبارات اوستایی و ترجمه اش مطابق مندرجات کتاب مزبور آشنا سازم و قبلاً "متذکر می گردم که در اوستا کلمه ای است بنام **وَرَه تَرَفْنَم** که در پهلوی **ورهرام** و در فارسی امروز به بهرام تغییر شکل پذیرفته است و در بین بهست و دویشت موجود، یکی از آنها **ورهرام** یشت است یشت مزبور متداول تر و در تمام خرده اوستاها در متجاوز از پنجاه صفحه کتاب مندرج گردیده و زردشتیان آنرا نسبت به سایر ادعیه مؤثرتر و مناسبتر دانسته معمولاً "بجهت رفع بیماری و رفع مشکلات تلاوت می فرمایند .

مرحوم فریبرز روزبهیان که یکی از احمای دانشمند پارسی نژاد بوده در جزوه کوچکی بنام "شاه بهرام ورجاوند" در توجیه کلمه **ورهرام** نوشته است، قوله ره : "بها الله کلمه تازی است که در کتب زرتشتی بنام **ورهرام** که نور و جلال خداوند است خوانده شده . . . **ورهرام** ایزد در جهان خاکی صلح و صفا را برقرار می فرماید و ایران و ایرانیان را دواره به همان عزت و شوکت قدیمه بلکه بالاتر و ستوده تر خواهد رسانید . . . الخ"

جناب سیاهوش سفیدوش یکی دیگر از فضلی دانشمند پارسی نژاد بهائی نیز که دومرتبه در کفیف حضور هرد و آنان در مجالس مرا نصیب گشته در جزوه ای بنام "فرامین بهی" صفحه ۴ از **وَرَه تَرَفْنَم** مندرج در **ورهرام** یشت اشاره نموده آنرا به نور و درخشندگی معنی فرموده اند مسلماً نظریه هرد و آنان مبتنی بر کتاب خرده اوستا است برای نمونه عباراتی را **حَسَبُ الوَده** از **ورهرام** یشت همین اوستایی و فارسی آنرا نیز در ذیل هر کلمه از اوستای چاپ مرحوم اردشیر بنشاهی که از قبل اشاره گردید مرقوم می دارم :

( اَمَهَه )	هُوتاشتهَه	هُورودَهه	وَرَه تَرَفْنَهه	اهوره
فرشته صاحب همت و نیکوخلق مهربان	و خوبصورت فتح مند	شاه <b>ورهرام</b> ایزد است	خدایا	
داتَهه	وَن تهاسجَهه	اَفَرَه تاتو	خَشَنوتَرَهه	
اورا که شکست دهنده اهریمن است	بیماری ما برسان	برای خشنودی او		
بَسناجَهه	وَهماعجَهه	خَشَنوتراَعجَهه	فَرَه سَسْتَهه	نچجَهه
بزشن می کنم	نمایش می کنم	خشنودی می دهم	ظاهر می کنم	پاکی او را
بَتا	اَهو	وَهرو	زوتَا	( تا سرگقتن )

چون یگانه و پاکست دانا او مزد ای بهیضمیر الخ  
**وَرَه تَرَفْنَم**      **اهوره داتَم**      **بِزَه مِهَه**      **فَرَه سَد**      **زَرَه تَشْتَرُو**  
**ورهرام** ایزد را      خدای پاک نور داده است      بزشن می کنم      پرسید      زرتشت از



اَهْرَمَ مَزَام اَهْرَه مَزَدَه مِينوسَفِي نَشْتَه دَاترَه

اورمزد بزرگوار که ای دادار اورمزد در مینورستگاری جاوید و خرمی

گیتنام آسته ویتنام اشاعم گواسته مینیه ونام

در گیتی کدام است مازاباموز که رستگاری بشیم کیست از مینوان

بیزه تنام زیوتمو آعد مروود اهورومزدا وره ترغسو

بیزش کار که بیاری ما برسد چنین پاسخ داد دادار اورمزد که شاه وره رام ایزد را

اهوره داتو سفته تمه زره تشره اهماعه (کرده اول) انتهی

نور دادم تا به یاری خلق برسد ای سفتیمان زره تشت همیشه یاری می کند

اگر معنی کلمه وره رام نور و جلال خداوند است و ایزد به معنی الله وره رام ایزد کسی جز

بهاه الله نیست زیرا مفهوم کلمه بهاه از قبل دانستیم از جمله بمعنای روشنی درخشندگی

جلال و عظمت خداوند است و زردشتیان در طهران و یزد مکانی را بنام شاه وره رام ایزد

بنا نموده و آنرا پرستشگاه قرار داده اند و ضمن عبادت مکان را هم که موسوم به چنان اسم مبارکی

است به مصداق " شرف المكان بالمکین " آنرا مقدس دانسته احترام می گذارند .

آنچه از آیات مذکوره استنباط می گردد آنکه وختشور راستین ایزانی نام موعود خویش را نه به

تلویح بل به تصریح بیان فرموده و بیزش و نیایش امت خویش را برای خشنودی او خواسته است .

ضمناً از کلمه " زیوتمو " یعنی به یاری ما برسد نیز مفهوم چنین است که امت او مواجه با

مشکلات گردند و در سختی و مشقت افتند در چنان موقعیتی آن مینوی بیزش کار اهانت می فرماید

و به یاری می رسد . در دوره قاجاریه که ظلم و ستم به اعلی درجه رسیده بود آن حضرت به مجرد

ادعا خود و پیروانش سپر بلا گشتند . اعلان حقانیت حضرت زردشت نموده او را در زمره انبیا

اولوالعزم و صاحب کتاب معرفی فرمودند . شهرت و عظمتش را که پس از گذشت سه هزار سال

از دائره ملتیت تجاوز نکرده بود وجهه بین المللی بخشیدند . با ظهور حضرتش ادعیه قلبیه

اجداد و نیایان پاک ضمیر به اجابت مقرون گشت . حضرت بهاه الله فرزندان آنان را در آفوش

عنایت و مکرمت گرفته نوازش نمودند و آثار خزن و اندوه را از وجناتشان مرتفع فرمودند . بیکتاپرستی

آنان را اعلان و بر اصول معتقداتشان صحه گذاشتند . عداوت دیرینه را زایل و محبت آنان را در

قلب تمکین کردند . همه را در ظل خیمه وحدت و یگانگی مجتمع و سرزمین آریایی نیز به حد تقدیس

رسید و مطمح نظر جهانیان گردید و مزده حضرت زردشت منصوص در کتاب خرده اوستا متعاقب

گشت که می فرماید " راستی دین وه با آن دین اورمزدی پاینده بماناد " یعنی حقانیت شریعت

حضرت زردشت بواسطه دین شاه بهرام جاودانه می ماند .

در برخی دیگر از بخش های خرده اوستا عبارت خدایا وهرام را که شکست دهند، اهریمن است به یاری ما برسان تکرار گشته از جمله در اوستای کشتی پس از ذکر بشارت ظهور به تفصیل از لسان مؤمنین خویش از اورمزد بزرگوار خواستار گردیده که آمت او نیک کردار و کوفه کار باشند تا بتوانند به آسانی از پل صراط بگذرند و چون مفاهیم بسیار زیبا است قسمتی از ترجمه را عیناً " درج می دارم : " امید که هم بهره گرفته کاران باشیم امید که هم بهره پاگان باشیم امید که هم بهره کسانی که بیشتر گرفته دارند باشیم هم صواب صواب کاران باشیم دور از گناه و گناه کنندگان باشیم هم صواب بسته کشتیمان و نیکان و خویان هفت کشور روی زمین باشیم از سر پل صراط و راه پل بزرگ سبک و خرم و شاد و آسان ما را بگذرانید ایدار اورمزد . . . الخ محل ظهور نیز در آثار حضرت زردشت تعیین گردیده است.

چترم بیاد یکی از مباحثی است که در اکثریت قریب به اتفاق خرده اوستاهای چاپ قدیم هست از جمله در هر دو نسخه موجود نزد این عهد به چاپ رسیده که ترجمه قسمتی از آن را عیناً " مندرج می دارم. در فرگرد ( ۴ ) حضرت زردشت از ایزد متعال می طلبد که به آمت او فرزندان بی برومند با طول عمر زیاد عنایت بفرماید تا به ظهور سیوشانس برسند. می فرماید : ( ترجمه ) " هر که را زن و فرزند هست تا دیر زمان زنده و پایدار و رسیده بماند هر که را زن و فرزند نیست یزدان پیدا کند و به او بدهاد تا صد و پنجاه سالان باشند و پس از صد و پنجاه سالان پیوند تا به سیوشانس پیروز گرد پاینده بماند . "

در فرگرد ( ۷ ) می فرماید : " نیک دینی و نیک فرمانی در کشور ایران رواج کند جد دینی و جد فرمانی از کشور ایران نابود گردانند . "

در فرگرد ( ۶ ) می فرماید : " هر چه زودتر شاید باشد آن برسان تا از آن مردان مردانی که راستی از آستار کیهان به راستار و اشایه و زنده اند چون اشید فرزانتشت و پشتون گشتاسب و بهرام هماوند یعنی همت مند به آشکارا کردن دین و زود برسند و راستی دین و با آن دین اورمزدی پاینده بماند . " انتهى

چنانچه شمه ای از نصوص متعالیه در این ظهور اعظم را قبلاً " ارائه نمودیم حضرت بهاء الله اسم مبارک زردشت را آشکار فرموده ، حقانیت شریعت حضرتش را اعلان فرمودند . رجعت پشتون نیز منصوص در آثار حضرت زردشت است چنانکه دانستیم پشتون از مؤمنین اولیه و در زمره منتخبین یاران و یاوران و هم مروج شریعت حضرت زردشت بوده است. در اوستا از جمله در مبحث تندرستی و هم در چترم بیاد که مسطور گردید نام مبارکش مذکور گردیده است. سابقاً " یکی از سنن و آداب متداوله در بین زردشتیان این بود در دهات روز بعد از عروسی ده مهد داماد را با خود کنار آب جاری برده ، دعای مخصوص ( آبزور ) تلاوت نموده در ضمن مقدار شیری را که در ظرفی کنار

خود داشت بتدریج داخل آب می ریخت. حکمت این عمل را مرتبه ای از یکی از دانشمندان  
 جماعت مستفسر شدم، فرمود در ظهور شاه بهرام دستور پشوتن چنین عملی انجام می دهد .  
 بعدها تحلیل خود این عبد آن بود که چون آب مایه حیات جسمی انسان است و شیر رمزی  
 از لطافت و بخصوص که غذای طفل هم هست مصداق آن اکنون از آثار مهین آیات الله کاملاً معلوم  
 و محسوس که کلام حضرتش واجد چنان شرایطی است درحالیکه مایه حیات معنوی است لطافت  
 و ظرافت نیز با جملاتش در آمیخته است. آنچه تاکنون از نصوص متعالیه ارائه گردید و به آن  
 استناد شد از ادله نقلیه بود، نقل از کتاب مقدسی که در جمع آوری و حفظ و حراست آن اجداد  
 و نیاکان ما خون دل خورد و بسیاری از آنها را از برداشته اند و تلاوت آنرا چنانکه خود ناظر  
 بوده ایم وسیله تقرب به بارگاه قدس حضرت یزدان می دانستند. صلوة پنج گانه در گاه های مندرج  
 در اوستا گاه ها و رَقْتُونِ اَشْمِیْنِ اَزِیْرِنِ اَبُوْسِرْتِیْمِ همین آیات الهی مندرج در خرده اوستا  
 بوده آیا انصاف است اجازه دهیم تازه نفسی از راه رسیده همه را مجعول انگارد و عبادت اجداد  
 و نیاکان ما را خدشه دار نماید. عجا کبخسرو شاهرخ در آئینه آئین مزدیسنی در خصوص زبده  
 و منتخب کتب مقدسه منسوب به حضرت زردشت می نویسد: گاتها کدام و چند اند؟ گاتها از گزیده  
 سخنان اشوزرتشت است و پنج ورشیم اند اَهَنوود - اَشْتوود - سَفَنْتَمَد - و هُوخْشْتَر و وِهَشْتَواش  
 . . . الخ و از قبل ملاحظه فرمودید از همان را راجع به همین گزیده سخنان اشوزرتشت که در  
 سنین اخیره بوسیله مهد مودان به دقت ترجمه و تحت عنوان سپهری در آموزشهای گاتها در اختیار  
 عموم قرار گرفته است مشوب نموده و قسمتی از آنها ساخته و پرداخته مودان پیشین پاریسی دانستند.  
 نکته دیگر که قابل تذکر است اینکه در آثار حضرت زردشت اکثر موارد از اشوتی و پاکی سخن  
 به میان آمده است کما اینکه در تورات قانون با شریعت الله در آمیخته و همچنانکه نامقدس انجیل  
 محبت را در از هان متداعی داشته و اضافه بر همه آنها در قرآن مجید بموجب آیه مبارکه ۱۲۶  
 از سورة النحل که می فرماید: " اَدْعُ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِی  
 هِيَ اَحْسَنُ . . . " منطوق و فلسفه نیز زینت بخش آثار الهیه گشته است. برخی عنوان نموده اند که  
 ظهور فلسفه در قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد مآخوذ از کتب ایرانیان بوده که بوسیله اسکندریه  
 یونان ارسال گشته است ولی آنچه اساس این نظریه را است می نماید کتب مرجوعه و جمع آوری شده است  
 که فعلاً موجود می باشد و اثری از ادله عقلیه و قیاسات منطقیه در هیچیک از آنها مشهود نیست.  
 در کتاب مفاوضات در مبحث حضرت موسی (ع) چنین مسطور گردیده، قوله العزیز:  
 " . . . تأسیس شریعت و قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیاء نمود و بنهایت درجه مدنیت در آن  
 عصر رسیدند و کار بجائی رسید که حکمای یونان می آمدند و از فضای اسرائیل تحصیل کمالات،

می نمودند مثل سقراط که به سوزیه آمد و تعلیم وحدانیت و بقای ارواح را بعد از موت از بنی -

اسرائیل گرفت و به یونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را کرد . . . . . انتهى

مسلم است که افلاطون در زمره تلامذ سقراط بوده و منطق بوسیله ارسطو یکی از شاگردان افلاطون تدوین گردیده است و چنانچه دانستیم سقراط دلیل وحدانیت و اثبات بقای روح را از انبیای بنی اسرائیل فرا گرفته است.

اما این عهد اگر مطالب را به دلائلی چند از ادله نظمه مندرج در کتاب اوستا و سایر کتب مقدسه منسوب به پارسیان مأخوذ از اوستا مستند گردانید مفاهیم فارسی کلمه را از خود ننگاشت بعینه مطابق آنچه دانشمندان زردشتی و سایر علما و فضلا از خود بیادگار گذاشته اند یادداشت نمود چه آیا کتاب اعظم حجّتی است که جمیع مظاهر مقدسه الهیه به آن استناد فرموده حجّت دایمه باقیه بر اثبات مدّعی خود دانسته اند . در دینکرد صفحه ۱۴۲ چاپ مانکچی مرقوم گشته شاهنشاه پرسید " چه برهان داری و معجزه تو کدام است همانا در جهان دین را بگسترانم زردشت گفت یکی از براهین و حجّت ها و معجزات من این کتاب است . . . . . انتهى و چون نقص از خصوصیات بشر است و کمال از صفات ممتازه حضرت باری تعالی مسلما خبر ظهور موجود را هم که از اهمّ بشارات است باید فقط از آثار کامله و حجّت بالغه آنان مستفیر شد .

علاوه بر دلیل و برهان به منظور تکمیل علامات و امارات همچنانکه قبل از هر ظهوری به صرف فضل و عنایت مشرّینی در عالم معنی در جهت آماده نمودن اذهان مردم ظاهر می شوند و مردم را بشارت می دهند در عالم ظاهر نیز ستاره ای در آسمان مشهود می گردد که علامتی است بر قرب ظهور جدید چنانچه در کتب تاریخیه مشهور گردیده است . مولوی عارف کامل فرموده :

هر پیغمبر که در آید در رحم نجم او در چرخ گردد منتجبم

ذکر طلوع ستاره در میلاد حضرت عیسی حتی در نفس انجیل مقدس مسطور گشته است . مضمون چنین است که در زمان سلطنت هیروُدس پس از تولّد مسیح عده ای از مجوس به اورشلیم آمده و گفتند کجا است آن مولود ملک یهود چون ما ستاره او را در مشرق زمین دیده و آمده ایم تا او را سجده نمائیم گفتند کودکی در بیت اللحم یهود متولّد گشته است . اما نظر پارسیان را نسبت به واقعه مزبور جناب اشراق خاوری در گوهر سوم درج لئالی هدایت از کتاب خودشان نقل فرموده قوله ره : " در انجیل کتاب متی در باب دوم آمده که مغها در مشرق ستاره ای دیده از آن تولّد عیسی را در اورشلیم دریافتند . آنگاه از برای پرستش به راهنمایی همان ستاره به بیت لحم آمده نوزاد را در آنجا با مادرش مریم پیدا کردند و به رسم ارمغان زر و کُنْدَر و مر به وی تقدیم کردند . این مغها را که به گفته انجیل از مشرق به ستایش عیسی شتافتند و دستوران دینی ایران پنداشته اند

یقین است که این داستان ها از برای عظمت عیسی و تخفیف آئین ایران ساخته اند فرض این است که نویسندہ متی در جزو ذخائر گرانبها از طرف مغبها یا پیشوایان ایرانی کندر و مربه پسر خدا بخشیده است " انتہی در حالیکہ قبل واقعہ معرّف خلوص و انجذاب و صفای قلب پارسیان است و ہم تخصّص آنان در علم نجوم اما چون از طرفی پذیرش آن مستلزم پذیرش حقانیت مسیح نیز می گردد لذا مجوس را گروهی از فرق یہود دانسته اند و انجام آنرا از ناحیہ مغبها منکر گردیده اند . ابوالفضائل گلبایگانی صفحہ ۴۵۵ کتاب فرائد من جملہ از منجمین تیمور خوارزمی سلالہ تیمور مشہور را نام برده کہ قبل از این ظہور اعظم اظهار فرمود امری در عالم حادث می شود کہ موجب انقلاب کلیہ می گردد و سنہ آن را ہم تعیین نمودہ همچنین میرزا آقا جان منجم اصفہانی کہ منجم باشی مرحوم منوچہر خان معتمد الدولہ و مستخرج تقاویم سنویہ بودہ اخبار نمودہ کہ در عالم شخصی ظاهر خواهد شد کہ با ظہور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت . ولی آیا چرا نامی از پارسیان مسطور نگشته ؟

این عبد مکرر شنیدہ ام مہدانی بودہ اند کہ در بدو این ظہور اعظم طلوع نجم را در آسمان ظاهر ملحوظ داشته ہر شب در پشت بام ہا تجمع نمودہ ظہور ستارہ شاہ بہرام را بہ ہم کیشان خود نیز ارائہ و اظهار سرور و شادمانی می نمودہ اند . مرحوم نوزد خورشیدیان اعلی اللہ مقامہ کہ یکی از مہدان بنام زردشتی بود و بوسیلہ اردشیر ہزاری در اہواز بہ امر اللہ ایمان آوردہ بود و این عبد افتخار دوستی مستدی با آن روح مجسم داشت مرتبہ ای اظهار نمودہ پدرم می فرمود من نیز در زمرہ مہدانی بودم کہ طلوع ستارہ ای را کہ دلالت بر قرب ظہور شاہ بہرام داشت در محلہ خلفخانعلی یزد شبہا را پشت بام تجمع نمودہ بہ مردم ارائہ و بہ دعا و نیاز می پرداختیم . ہم کیشان ہلہلہ و شادی می کردند و این جریان مدتی استمرار داشته است تا آنجا کہ مہدان دستسور فرمودند بافندہ های زنار (گشتی) فعالیت خود را اضعاف مضاعف نمایند تا با ظہور شاہ بہرام بجهت آنانی کہ بہ دین زردشت می گروند تعداد کافی گشتی برای بستن بدور کمرشان آمادہ باشد . می فرمود دستور تیرانداز (مترجم اوستا) کہ از مہدان سرشناس بودہ راجع بہ طلوع ستارہ و قسرب ظہور مہود مندرج در کتاب اوستا با شاہزادہ جلال الدولہ حکمران یزد بر سر دہ قرابہ<sup>(۱)</sup> شراب شرط می بندد اما دستور پس از مدتی بہزعم خود شرط را باخته و دہ قرابہ شراب را بہ جلال الدولہ تسلیم می کند .

۱- افزایش تعداد مقبلین بہ امر مبارک خاصہ در دورہ مرکز میثاق محرک عرق عصبت و معاویتہ

قرابہ = قریہ در لغت عرب بہ معنی خبک و مشک آب و در فارسی بہ ظرف شیشہ ای نیز کہ آب یا

سایر مشروبات را در آن می ریزند نامیدہ می شود .

قوم گشت . یکی از مودان بنام دستور مهرگان مهد سیاوخش کتابی نگاشت و با اجازه ماستر  
خدابخش نام آنرا گلدسته گذاشت و عکس مرحوم ماستر را هم در مقدمه به چاپ رسانید و این عبد  
سالها قبل یکی از مجلدات کتاب مزبور را که در پانزدهم آذرماه ۱۲۹۱ بزدگرددی به چاپ  
رسیده در کتابخانه یکی از اماکن متبرکه زردشتیان مطالعه و عباراتی از آن نیز یادداشت نمود  
از جمله در صفحه ۳۳۶ خطاب به هم کیشان چنین مرقوم فرموده "اخطار حضور آقایین عظام  
و همدینان فحاح زحمت می دهد که سبب طبع و نشر این کتاب آئینوی جهت بهداری و هشمارهست  
که دقیق در قوانین و رموزات روشنتر از آفتاب شده و دیده دل گشوده غوری بسزا نمایند و از  
دین محکم خود انحراف نورزند نه آنکه فریفته شده احکام محکمه خود را پشت پا زنند و به ضلالت  
افتند از نشان و علامت پیغمبر هوشیدر و شاه بهرام و دستور پشوتن به خطیاب جاماسب چیزی  
باقی نمانده سنه ۱۳۹۱ هجری پنجاه سال دیگر است نه آنکه گمان کنند آمده اند علامات و  
نشان ها در این کتاب مندرج که بر همگان واضح و از جاده حقه بیرون نروند از کواکب شناسان  
چنین رسیده است " انتهى

این مود محترم محض اینکه از استقبال پارسیان به امر مبارک جلوگیری نماید به مصداق از این  
ستون تا آن ستون فرج است سال ظهور موعود حضرت زردشت را سنه ۱۳۹۱ هجری پنجاه سال  
بعد تعیین کرده و کواکب شناسان را هم که یکی از آنان را اسم نبرده بر صدق ادعای خویش  
شاهد و گواه آورده است تا فریب ستارهای که فعلاً طالع گشته نخورند و حال آنکه از سنه ۱۳۹۱  
تا کنون که سنه ۱۴۱۱ هجری است بیست سال گذشته و ظهوری هم واقع نگردیده است.

در خاتمه معروض می دارم عرض از نگارش این جزوه آنکه دوستی از بنده با تعیین ضرب العجل  
نظر خودم را راجع به مواضع مطروحه خواستار گردید لذا این عهد به منظور امثال امر با بضاعتی  
مزجاء و با وجود مشکلات زندگی توأم با ضعف پیری ملازم با نسبان و فراموشی بخصوص در دست  
نداشتن کتب لازمه و از بین رفتن یادداشت ها به نگارش این وجیزه موفق گردید لذا به مصداق  
"الْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ" یقین دارم قارئین محترم چنانچه اشتباهی در لفظ و یا نقصی  
در عبارت ملاحظه فرمودند به دید عفو و افاض می نگرند به این امید که اشجار نفوس انسانی به  
حلبه اوراق و اثمار بدیعه سبز و خرم گردند وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی